۸۵۹

کتابخانه دانشکده الهیات ومعارف اسلامی مشهد
شماره ۱۷۵۳۴ تاریخ ۱۰/۱۲/۵۱

۱- اصول دین
۲- صراط النجاة
۳- کتاب الاحکام
۴- افتاءات صدوق
۵ - اصول دین
۶- جواب المسائل الثمین
۷- اجوبة المسائل
۸- = =
۹ - هدیة الصالحین
۱۰- رساله در بیان تعلیق ملا
۱۱- الفصول فی شرح الاصول

۸۵۹

نسخه محمود فاضل
غفاعنه
جمادی الاولی ۱۳۹۵ هجری

کاظم گاه خوش کند چون در افروخت از اهل او نیز منت دارد یا نه خدای جزء او را یاد خواهد داد بلکه بیشتر را در افروخت هم چه امید به صحبت او
تنگ دلا کرخت و دیار بکار افتاد خاطر او را آگاه کند و دیدار بهتر و مهربانی کوتاه کند و از زمان بیرون آورد و کار فرزند از دست نیاید
بر فرزند آن را امر جامه او را بخشیدن و دیدار آن آگاه خواهد آن را بیرون دهد و بر جانب شوم از این دهد و از آن آگاه خواهد
با کس معصیت مخالفت امر او یاد کرد و در امر بعضد او بحث فضل بخشد و از آن خواهد بعضد عزیز شد و مصلحت او یاد شد و از آن
و دیگر را عزیز در دیگر او تواند و دیگر یا بر دین و دنیا صحیح امر دیگر است و نیکی را بیار و بعضد او یاد شد و از آن
نزد دوم مسیح که را زنو سوال کنی فصل سیوم در بیعت یعنی اعتقاد کردن به آنکه حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اود بن الیسع بن الهمع
بن سلامان بن بیت بن حمد بن قیدار بن ابراهیم بن تارخ بن ناروح بن ساروع بن ارغو بن اخشد بن سام بن نوح بن ملکان بن متوشلخ
بن اخ نوح بن هوشع هلایل بن قینان بن انوش بن شیث بن ادم صلوات الله علیه اجمعین و کنیت حضرت ابو القاسم است و لقب اخضر مصطفی
و یوم جمعه نهصد و چهل سال عام الفیل در شعب ابیطالب در مکه معظمه در وقت اشتهای زمستان و اعتدال بوجهی امد و مادر او امنه بنت وهب بن مناف
بیت و سه سال در هم ماه ربیع الاول حلیمه بنت ابی ذویب را شیر داد و در وقت شیر دادن او بعضی از اعجوبه ها ظاهر شد و چهار سال در خانه حضرت بود و
دو بود آنحضرت زن دیگر نخواست و چون عمر آنحضرت بچهار سال رسید او را بمکه مشرفه رسانید و در راه بعضی از اعجوبه ها ظاهر شد و در وقت
شهر مکه را بعضد و آن خلاف مشهور است و در یوم چهارشنبه بیست و هفتم ماه صفر سال نهم از بحرت در مدینه منوره در ایام بالا تابیه قتل در دوم این در خانه
از خال آنحضرت و در حجر حضرت علیه السلام بود و مدت عمر آنحضرت شصت و سه سال بود و سیزده زن بعقد آنحضرت در آورد اول خدیجه دختر خویلد
چهارم ام سلمه بنت ابی امیه سیوم سوده بنت زمعه چهارم عایشه بنت ابی بکر عبد الله پنجم حفصه بنت عمر لعنه الله ششم ام حبیبه بنت ابی سفیان لعنه الله
هفتم زینب بنت جحش دهم صفیه بنت حیی بنت اخطب یازدهم ترک کرد نهفتم میمونه بنت الحارث دوازدهم چون پیغمبر خدا را وفات نزدیک شد
از اهل بیت خود پرسید که من کجا خواهم بود گفتند در خانه عایشه گفت دوست دارم که در خانه او باشم و در روز او وفات کنم و در حجره او دفن شوم
و بعضی گفته اند که حضرت او را بخانه خود برد و در روز او وفات کرد و در حجره او دفن شد و بعضی گفته اند که حضرت او را بخانه خود برد و در روز او وفات کرد و در حجره او دفن شد

بدوزخ برند و ایشان فریاد و زاری کنان بسر برند و سر آن مرکوبند و از بیماری ما و ضعف ما و ناتوانی ما و جوانان ما مرکوبند ضعف و جوانی ما و صورتهای خوب ما و زنان ما میگریند
وای از فضیحت و رسوائی ما بامانی حال ایشان نزد آن مردان بسر خدا ما بدوزخ پیش مالک رسند مالک گوید ای دشمنان خدا شما را بدوزخ آوردند تا همیشه در آن معذب باشید
دیده ام و شنیده ام که زنی ایشان نیاید و نه غل و بند دیده ام بر ایشان و نه آتش بر ایشان مالک گوید ما را چنین فرموده اند که ایشان را چنین بداریم پس مالک
از ایشان بگریزد و بحضرت الهی شکایت کنند و گویند که ای خداوند ما چنین فرمودی که ما ایشان را چنین داریم و ایشان بگریزند و بحضرت الهی شکایت کنند
از حضرت الهی فرمان رسد که ای مالک ترسی و بیمی نیست نام جبار که حضرت رسالت ص را فرا موش کنند یاد مالک گوید یا جبار یا جبار
از بدوزخ بلرزد و از ملک خشم او بلرزد و ملائکه دوزخ بلرزند و بگریند و گویند الهی امت محمد ص را بر ما مسلط مکن که قرآن بسیار خوانند و بسیار نماز کنند
از حضرت الهی فرمان رسد که ای مالک ایشان را رها کن که قرآن بسیار خوانند و نماز بسیار کنند و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوات بسیار فرستند
مالک گوید الهی چون ایشان را رها کنم تمام دوزخ را خراب کنند و بر ما غلبه کنند حضرت الهی فرماید که ای مالک ایشان را رها کن

که دویم درشته باز مخصوص حضرت حق تعالی را نظیری نیست که او یکیست باشد و احد را بمعنیی که او را اطلاق نمودن جایز نباشد و او احدیست که

اقدس الهی جایز نیست واحد من جمیع الوجوه است و بمعنیی غیر منقسم و مخصوص ذات اقدس اوست پس این وحدت در شمار نمی آید

بالکه هر واحد دیگر را تصور میتوان کرد و جناب اقدس او را بهیچ وجه تصور نمیتوان کرد بالکه واحدیست که بر جناب اقدس او اطلاق نمایند دیگر

کثرت صفات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و علم است و قدرت است و حیات است و سمیع است و بصیر است و

ادراک است و جبار است و وجود است و بمعنیی ذات است و یک معنیی بخلاف غیر او یا چون وحدت او نیز عین ذات او است چنانچه

ذات او معلوم و مدرک احدیست و وحدت او نیز معلوم و مدرک احدیست بنعم ما قال الحلیم الغربوی احدیست و تمام

از و معزول : ضد است و نیاز از و مخذول : ان احد فهم که عقل داند و فهم و ان صمد نه که چشم شناسد و وهم نعمی یعنی که تصور

الهی نمایم و افهم خدایرا می سازد و در جهتی از جهات نو قرار میدهد و چه کونه خدایی ساخته و هم خدا باشد و در احادیث معتبره بسیار

از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که هر که را در خاطر خیالی عظیم بهم رسد و وقت واجب

چنین قرار دهد تجسم باری تعالی و شیطان وسوسه نماید که خدارا که آفریده و یا خدا بحری میماند در جهتی از جهات است بگوید لا حول

بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله البته ان فکر او وسوسها بر طرف می شود و اعتقاد او بر ایمان قایم می شود

در حدیث دیکر وارد است که هر وقت چنین چیزها بخاطر رسد لا اله الا الله بگوید که بر طرف می شود و در روایت معتبره

از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة و السلام وارد شده که هر چه را تصور نمائید بهمهای خود نهایت دقت بکنید در تنزیه او

مخلوقست مثل شما بالکه ساخته شماست و حق تعالی از آن منزه است که مثل شما باشد زیرا که هر چه تشبیه میکنید و قرار میدهید از

خدا آفریده است در کائنات از جواهر و اعراض و اجسام و آنچه اطلاق میتوان کرد ممتنع بر او جایز نباشد مخلوق است پس خدا هیچ چیز

مثل او نباشد و دیکر معانی دقیق ذکر کرده اند که عقل بآن میرسد و نمیتوان بیان رسید الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات

بسیار دویم از معنی که اطلاق بر حق تعالی روا نیست آنست که وحدانیت او را بنوعی دانند که او یکیست از مردمان یعنی

یک نوعست از جنس حیوانات و غیره و این نیز بر خدا یتعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدس او از آن اعلی است

که او را بمخلوقات تشبیه باید و در احادیث معتبره وارد شده است که لا نفی و لا تشبیه یعنی

یعنی همین بس است از برای معرفت انسان که نفی ذات او نکند که بگوید خدا نیست و دیکر او را تشبیه نکند بچیزی که بگوید خدا

بفلان شبیه می ماند و این کلام را معانی بسیار کفته اند یکی آنکه یعنی اول بر کرد و چون او را بغیر او نیست بعنوان او را در شمار آورد

دیکر آنکه مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیت دیکر داخل باشد تحقیقا او تقدیرا و اکر از ان ماهیت سوال کنند علما

از جواب کفته می شود مثلا انسان حقیقی وارد که آن حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس است

داخل است و چون پرسند که حقیقت انسان چیست در جواب کفته می شود حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی

شرکت نیست نه در ذات و نه در ذاتیات و نه در صفات هر آینه وحدت را بر او اطلاق نمیتوان کرد زیرا که اگر شرکت باشد پس ناچار است

از تمیزی که او را تمیز دهد از شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاجست باجزا و هر محتاجی ممکن است و همچنین

اکر هویت الهی جلشانه ماهیتی باشد نوعی که تصور شود و بعنوان کلی آن کلی منحصر در فرد باشد بانیز اطلاق نمی توان کرد بلکه او

شریکی نیست و محال است شریک او در ذهن و خارج و داخل نیست در تحت هیچ نوعی و جنسی و همچنین غیر انواع مقدس او

واجب الوجود وارد نشده در هیچ آیه و حدیثی و دور نیست که از همچیت باشد تا متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود

کلی است و اما آن معنی که اطلاق میتوان نمود بر ذات مقدس او یکی است که یگانه است و او را نظیری نیست چنانکه می کویند فلان

عالم و حید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد دویم آنکه احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی مرکب نمی شود

نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم و همچنین است حق سبحانه و تعالی پس اکر قایل بصفات زاید شوند قایل بترکیب خدا شده

مثل اشاعره و همچنین است احوال معتزله بالهی و این مجنی زاده موجود میدانند نه معدوم و بیان احوال آنست که می شود

چون از ضروریات دین شیعه است که آنچه مخالفین مذهب ایشان میکویند باید که بدانند مسایل جدیی را که متعلق باصل

معرفت الله است و آنچه جایز نیست بر جنابش و مسایل امامت و فروعات را نیز باید بدانند که مبادا در چیزی شبهه

بهم رسانند و با قوال مخالفین و نواصب تصدیق نموده و باعتقاد باطله معاندین مذهب شیعه کافر شوند اما اوکی

آنچه باید دانست و واجب است بر هر مکلف و مکلف انسان بالغ و عاقل را کویند خواه مومن و خواه کافر و خواه

مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف خواه صحیح و بینا و خواه مریض نابینا و هر نفسی که بر و انسان صادق آید

و از این حکم مستثنا اند اطفال و مجانین چون قابلیت فهم و خطاب ندارند و اول تکلیف معرفت الله است و اقل معرفت

آنست که انکاران ملحدی که خدایی نیست و او را منزه و آنی از چه و چون و تعطیل و تشبیه بر و انداری و نکویی

که اکر او هست در کجاست و ما او را نمی بینیم زیرا که عقل تو بآن نمی رسد که او را بحقیقت بشناسی و کنهه ذات و صفات

او را بدانی و این از محالات است که او را توان شناخت ذاتا و کنها و پی بردن باو جهت عزت او از همه چیز پست که

امکان ندارد بلکه عقول هر صاحبان عقل از طوایف بنی آدم بر این اتفاق کرده اند لذا از این جهت که اکثر جهال و عوام الناس

در مقام حیرتند که هر کاه چیزی موجود هستند چرا نتوان دید پس هر کاه نتوان دید نمی باید باشد و بعضی از جهال که قایلند خدایی

هست او را در جهت میدانند و این از آن بدتر است که نفی صانع می کنند و مشهور است در میان عوام الناس جهال که در

حین وقوع صدمه یا هیجان غضب یا ملجا شدن میکویند خدایا تو که در بالا سری یعنی اکر قصد تجسم کنند باو جهت دانند

نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و تعطیل آنست که بکویی هیچ کار است چنانکه جمعی از حکما و اکثر یهود و بعضی از فرقه اهل قبله

قایل اند که حق سبحانه و تعالی هر چه بالقوه است کرد کرده است و آفریده است همه مخلوقات را دفعة واحدة و دیکر کاری

نمی کند و همچنین علما نیز میگویند که حق سبحانه و تعالی عقل را آفریده است و از عقل نفس بهم رسیده خود بخود تا افلاک و عناصر و سفلیات که اصل خلق اند و مخلوق عقل و نفس اند و خدا ایشان را نیافریده و قدیمند مثل صانع تعالی عن ذلک علوا کبیرا و چون ایمان عبارت است از تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل به ارکان و اقرار نمودن بحق تعالی و صفات جمالیه و تنزیهیه او بعد از معرفت الله و اقرار نمودن بحقیقت انبیاء و اوصیا علیهم السلام برای تکمیل و ارشاد خلایق و تقدس نمودن حقتعالی از افعال قبیحه و اقرار نمودن بامامت ائمه اثنا عشر و سایر اوصیاء پیغمبران و وجود ملایکه و بزرگواری و عصمت انسان با انبیاء کرام و اولیای عظام و اقرار نمودن بکتب منزله و شرایع و ادیان هر نبی در هر عصری و اذعان بحشر و نشر و معاد و عدل و حکمت باری تعالی و وعده و وعید و غیره ضروریات دین و ما بانبی من عند الله و تحقیق اثبات صانع عالم مع صفات کمالیه و اقرار باو چون ضروری است واجب است بر مکلف که انبیاء را بدلایل و براهین عقلی ضبط نماید و عذر از و مسموع نخواهد بود و در چند فصل بیان می شود

فصل اول در بیان اقرار بوجود صانع عالم است بدانکه او از همه چیز بوجود اثر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان با این عظمت و زمینی با این فراخی و وسعت و خلق آفتاب با این نور و روشنایی و ماه با این صفا و دولاب عظمی با این بزرگی با اجرای عجایبی افروخته در این طاق بزرگ و انواع ستاره ها و بادها و باران ها و جستن برق و غریدن رعد و حرکتهای سحاب در مواضع آسمان و انواع کوه ها و دریاها و پیابانهای آبادان و خراب و رودها و چشمه ها و غارها و دره ها و اصناف حیوانات از سباع و بهایم و درندگان و مرغان و وحوش و طیور و غیره از حشرات الارض و موذیان و انچه انسان را ضرور است از اقسام لباسها و طعامها و شربتها و جوبات و خضراوات و بقول و تعطیر و لوبی خوش از عنبر و مشک و صندل و زعفران و علیق الدواب و مرکبان سواری انسان از فیل و اسب و شتر و الاغ و استر و بار کشیدن اکثر حیوانات و اقسام بهیمه از گاو و گوسفند و اهو و گوزن و حرکت کشتیها در بحار و شتران در زمین برای نقل اشیاء و اقمشه از بلاد بعیده و اقسام ادویه و عقاقیر و ریشها و برگها و دانها و گلها و شکوفه و ریاحین و اشجار میوه دار و بیمیوه و انواع تلذذات و تکلفات و اقسام تنعمات و لطایف ابریشم و پنبه و کتان و البسه و فروش از موو کرک و پشم و تزئین بطلا آلات و جواهرات از لعل و یاقوت و الماس و زمرد و فیروزه و غیره و دیگر از عجایبات در مخلوقات و محتاج بودن هر صنفی از خلایق بدیگری و الوان و هیکل هر یک از بنی آدم مخالف دیگری و هر حیوانی بر نگی و شکلی و جثه و هر مرغی به حلقی و نقشی و هر انسانی بصورتی و سیرتی و هر طایفه بلباسی و زبانی و امتیاز مردان از زنان به برامدن موی ریش و ضخامت جثه و ابدان و دهای بقوت و زنان به نرمی اندام و صفایی بدن و افریدن آدم از نطفه کندیده با ان صفا و لطافت و جاهت و دمیدن روح در ابدان در ضیق رحم و غرایب صفتی که در هر یک از اعضا و جوارح و ابدان و احشا دوامعا و اعصاب و عروق

به کار رفته و تدابیر و حیلهائی که آدمی زاد بکار برده است در حوایج و کارهای خود و تعلیم صنعتها و ساختن آلات و ادوات ضروریه زندگانی خود از همه صنعتها عظیمتر همین نفس ناطقه و قوت مدرکه و آلت تکلم است در انسان که امور امتیاز کرده از حیوانات و بهایم و دواب و حشرات الارض و هر عاقل متدبر و عالم متامل می داند بیقین که اینها خود بخود بهم نرسیده و کسیکه اینها را آفریده است مثل اینها میت و کامل بالذات است و هیچ لوثه نقص در ذات و صفات او نکرده و این دلیل اجمالی است که از برای اکثر خلق کافی است و از برای عوام الناس این مقدار که میگویند اینها طبیعت بی شعور و یا بی صانعی بهم رسیده و یا اینکه عقل میگوید که عقل قبول نمیکند که هیچ بنائی بی بنا و هیچ نقشی بی نقاشی و هیچ صنعتی بی صانعی بهم رسیده باشد و انکه چنین آسمان معلق بی طناب و چوب را که برپا کرده است و زمینی چنین زیر ان گسترده است ذات لایزلی بی مثل و مانند است و اگر خود بخود بهم رسیده باشند بایست که گاهی شود که خرابی نپذیرد و آسمان بایست که بیفتد و بشکند و یا هوا باین رودا بد الدهر و بسبب حرکت و فرو رفتن او بهوا بایست که اوضاع و حرکات و گردش ستیارات یک نسق نباشند و از هم بپاشند و این دولاب بزرگ بایست که حرکات او مختلف باشند و زمین بایست که باب فرو رود و از سنگینی رودی آب قرار نگیرد و در طلوع و غروب کواکب تفاوت بسیار باشد پس منزه است آنخداوندیکه حافظ آسمان و زمین است و بی نظیر و مانند و معین است و وزیر و دستور و مشیر و ناصر و مددکار و هم مصلحت و هم مشورت ندارد و مقدس و منزه است از زن و فرزند و خورد و خواب و ابدا در و نیست و انتهای ندارد و جمیع ممکنات را از جسم و عرض و جوهر او افریده و لایق نیست که او را نفی کنند یا بشبیه دهند یا قسام ممکنات و انچه از لوازم جسمیت و جسم بان محتاج است بر او روا نیست و عاجز و موجب و مضطر نیست بلکه فاعل و قادر و مختار است که هر چه میخواهد میکند و در هیچ مکانی از آسمان و زمین و کوه و دریا مقام و ماوای و مسکن نزاد و نه نشسته است زیرا که حرکت و سکون و تنزل و استحالی و نقص و زوال از لوازم جسم است هر یک در مقام خود و پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر باید که مکلف بداند که صانع عالم حاضر و ناظر و مطلع است بر خلایق و همه را می بیند از آسمان و زمینها و انچه در میان اینهاست پس دلیل چند قریب الفهم ایراد مینماید اول انکه هر مفهومی که آدمی تعقل ان مینماید یا انست که نظر بذات او بدون ملاحظه امری خارجی و علتی بودن او در خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا انکه نظر بذات او نه واجب بودن و نه ممتنع بودن است و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نه بودن هر دو بذات او روا است پس اگر علتی هم نباشد موجود می شود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که ممکن چیزی است که در عالم موجود است هستند اگر مجموع موجودات منحصر شوند در ممکنات و واجب الوجودی در میان اینها نباشد پس همه را با هم بلاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع اینها روا است و بجهان که زید بی علت محال است که موجود شود و زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می اید و ان به بدیهه عقل محال است همچنین موجود شدن

راه دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را که انست و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب
در وی باسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق سبحانه و تعالی میکند ناگاه کودالی پیش آمد و من بان کودال فتادم و بچه از دست من رها شد و
بادرش دید و فرار کرد و دیت دراین باب بسیار است که ذکر انها مناسب این مقام نیست که موجب طول کلام میشود انچی بخدا و
پس است پس معلوم شد که وجود مبدا در غایت ظهور و وضوحست که هر حیوانی بحکم غریزه میفهمد اِسْتَشْهِدْ فِي هٰذَا الْبَابِ
بر هر عقلی راقم این سطور ظاهر و مبرهن است که حیوانات دیگر غیر از ادمی غیر ذوی العقول و انشان از عقلی و درکی و فضلی و علمی و
دانائی سرشت و عقل مرزوق و فکر فروزان ندارند پس الرحمانی نباشد که ملهم کرده است جمیع حیوانات را که در حین انجوزدن عند
انشان حتی طیور و وحوش سر بالوی اسمان بلند میکنند و الرحمانی نباشد چرا فاطبه حیوانات از مرغ و ماهی و پیاده و دواب و حشرات
و سباع و درندگان در سحر سر از بستر بر میدارند و هر یک بزبان تسبیح و تهلیل ذکر الهی می کنند خصوصا گنجشک و سس از ابتدای سحر تسبیح و تهلیل
نماز شب میکنند و مردم در مضجع میباشند نماز کردن در ظهر و عصر دیگر که ملهم کرده است حیوانات را که وقتی در ایشان کسل و
مرغزان نباشند و در دفع کردن چاره جویند مثل عداوتی که گرگ با گوسفند و گربه با موش و شیر با گاو و یا بز و یا آهو دارند
اکثر حیوانات وحشی با ادم رام شوند و صاحب خود را بشناسند و مطیع انشان شوند و متحمل سختیهای بسیار از ایشان در تحمیل
بخدمات و سختیهای فرزندان ادم بی انکه نفع و ضرری منظور داشته باشند یا طالب جزا و اجرت و عوض باشند یا بدانند که
خدمات انشان برای کسب و فایده ان چیست بلکه سخر ایشان ادمی حیوانات را و مطیع شدن انشان در صنعت و صد
قدرت میبینی که بهایم و دواب خواه بزرگ و خواه کوچک چگونه منقاد طفلی می شوند که از عقب انشان زده می رود و هر چه
ان طفل می ایستد چه میداند که باید بر انشان ایستاد و چه میداند که این بسراست یا دختر و از کدام قبیله است پس بر گاه چنین
خود را می بیند رفیق خود که ان طفل باشد چرا نعره میزند و بر گاه او را دید چرا سالک میشود و بسبب چه صدای صهیل می
از عقب او میرود و بسک خفاقت با صاحبش نمیکند بلکه راه های بسیار و فرسنجهای بسیار بشمار همراه او میاید و بهیچ وجه بر نمیگردد
و بخواب میرود بر سر استان او و بر مرکب او در راه خدمت صاحب میکند و از [illegible] همیشه در راه های دور و دراز
بر مرکب او میگردد و بمنزل اصلی خود معاودت نمینماید و با پس صاحب خود و گوسفندان و خانه و مرکب او را بسلامت
و گلهگان را که سر کرده و پاسبان داشته باشند که شب و روز محافظت مال و جان خود کنند و دیده بانی کنند دشمن و سباع را
از او و پسران او باز دارند گلهگان را خبر کند که ملهم کرده است سگ عسل را که بر گرد ده و در اشیانه باشند مثل بنی ادم و بدانند
انشان فرمان نمیشنوند و قصاص نمیبرند نمیبینی که بدی کنند و بجبین مورث پادشاه در اشیانه باشند و از بهائم و سباع
بناشند اطفال را که از رحم مادر بیرون می ایند چه میداند که مادر گربه و شیر حیوانست و نیز که گوشت موش و گوسفند طعام
شوند و سبب بر هم نخورند و چون پستان در دهان انشان گذارند می فهمند و شیر میخورند و می مکند و شیر را می کشند که

کرده است اسب را که صاحب خود را پس میدارد و اگر در خواب باشد بر سرش می ایستد و اگر دشمنی بر سر او می اید او را دفع
میکند و از مسافتهای بعیده احساس نماید و در زدان و راه زنان و شبیخون کنندگان و غیره زند و سوار خود را بیدار در دست
و بر زمین زند و او را اعلام کند و کبوتر را که عادم کرده است و از خدا و پیغمبر خبر کند بعد از فصیح و بر سه چون خبری خود
از تعلیم الهی درست و روی خود را می شوید و در حین قضای حاجت عذره خود را پنهان میدارد و سنت که گفته است که
دزد از آب سرد و اشنایان و بیگانه کان را از هم فرق کند و از عقب کسی برود و مسافت بسیار طی کند و عجب
در بیابان گوسفند از گرگ نگهبردو چرا گوسفند رحم دارد را که از بزرگ منه نخورد و بوجود انکه در نهایت جوع
و گرسنگی دو روز و سه روز نمیکذارند چرا هر یکی از افراد حیوانات تسلط و غلبه دارند بر مادهٔ خود و لیکن در پیش
جفت خود و فرزندان خود بزرگی و مهتر بان فخامت جثه چرا رام طفلی و مسخر اطفال می شوند و با احمق و انقال بنی ادم را
بدوش میکشند و اطفال از کجا میدانند در سنه م کودکی نام خدا را به برند و چه میدانند که علی یا علی یا محمد لفظ و محمد لفظ
و چرا سباع و درندگان سم ندارند و انکه سم دارند چرا خن ندارند و هم چنان منقار دارند و سباع طیور
چرا منقار و مخلبهای بر نده در اندوکردن مشترچرا دراز است و فیل چرا گردنش کوتاه است و عوض ده سنها که
چیزی باید بردارد خرطوم دارد و بینی ادم چرا مثل حیوانات بجا دست و بادام میرود و دو هر یک از انواع حیوانات چرا
بخلاف یکدیگر آلات برداشتن طعام یا انست یا انکه غذای خود را که مناسب انشان است بان انست بان
بردارند و بخورند و کی الهام کرده است بچه حیوانات را که از عقب مادران خود دوند و کبوتر و مرغان دانه در حلق
جوجه خود ریزند انسان از کجا دانست انواع صناعات را از بنائی و نجاری و نقاشی و حدادی و عمل خیاطی و
نساجی و غیره حرفتها و ساختن قلع و ضبطها و حمام و کشتیها و بریدن لوحها و پیدا کردن آبها
از کجا دانست که این را باید مصالح برید و تراشید و زراعت کردن و درو کردن و آلات هر یک ساخت
و کلنگ و بیل باید از برای کندن زمین و بریدن سنگ و درخت و چوب و پیدا کردن نقره و طلا برای خرج کردن
و در این ساختن و مس از برای ظروف معمولات و مشروبات قرار دهد و از کجا دانست که گیاهها خاصیت
دارند و شفای بعضی از امراض اند و انسان چه میدانست که کوه ها معادن فلزاتند طلا و نقره و سرب و قلعی
و مس و اهن و فولاد می باشند و بکار انسان اید و طلا را که عزیز کرده و قیمت انرا زیاده از چهار فلزات کرده
و از کجا دانستند که معادن قیر و نفط و مومیائی و طلق و زیبق و مرداسنگ و گبریت و گچ و اهک و زنجفر
و مرمر می باشند و بکار می اید و از کجا دانستند لعل و یاقوت و مرجان و الماس و فیروزه و زمرد و عقیق
و خرع یمانی و دُر و بلور و لاجورد و صنعت ساختن اینه و شیشه را و چه میدانند که در یا معادن عنبر و مروارید

و مرجان است و باقوت زبرد و شکم برگوسفند و جندادستک ابی بهم میرسد و مشک از آهو و عنبر از نهنگ و آبی بهم میرسد
عطرها از گل و چوب اگر و دیگر اجزا و میوه و سبزی و بنجار و خضرا کجا دیده بودند در سابق که باید تحصیل انها نمودن و بیاورند
دواها و امتعه و اقمشه و ابریشم و کتان و پنبه و نقل نمودن عقیق از بلاد بعیده و سوار شدن بر مرکبان و ساختن
زین و لجام و سوار شدن بر کشتیها و ساختن انها و عوض نمودن در بحار و مطلع شدن بر حرکات کواکب و شناختن
بروج و احکام نجوم و حکم کردن براوضاع ستاره ها و طلب ریاست و سلطنت و ساختن خانه ها و عمارات و دکاکین
و کندن چاه ها و قناتها و مزارع و جاری ساختن نهرها و ساختن شهرها جرا بهمه خلایق بلکه یکدیگر شبیه نیستند و یک
از ایشان بلباس و کلامی و زبانی و خوی و سیرتی و هیکل و شکلی انها بهم را کفیم البته بتعلیم و تدبیر و الهام
ملک قدیر است که ایشانرا افریده فتبارک الله احسن الخالقین امّا عقل بتجویز میکند که خود بخود این
و سایر مخلوقات به طبیعت بی شعور سکون شود که صاحب عقل رویت و تدبیر و فطانت و زیرکی و کیاست باشد
و فرق کند حق را از باطل و علم را از جهل و نیک را از بد و سیاهی را از سفیدی و زشت را از خوب و الله جهم
نیست بلکه او را خالقی و مدبّری و مرتبی کمنند است که الهام کند ایشان را باین صنایع و تدابیر و کمالات
و ایشان را مرتب نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب پدید اورد تا دنیا تمام شود دوم انکه حق تعالی قدیم
ازلی است و ابد لیست و عدم بر او محال است و همیشه بوده و خواهد بود در زمانی نزاد که یکه بوده و باقیست بیقای
خود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج خواهد بود بچیزی دیگر و خالق دیگر پس واجب
الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب و لازم ذات اوست و محالست که از و
منکشف نشود جمیع عقول ارباب عقل و نحل مختلفه اتفاق کرده اند بران که او کامل من جمیع الجهات است و عجز
و نقص فنا و زوال و حدوث بر او محال است سوم انکه قادر و مختار است در ان که هرچه خواهد کند و هیچ ممکن
از تحت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده از انچه افریده نتواند افرید و قوت در ایجاد هر محال و اگر خواهد
نتواند کرد با ضعاف انچه افریده است و اسمان و زمین و غیر انها ایجاد نتواند کرد و اعاده نتواند کرد و
زمانه ناگذشته و قرون سابقه را نمی تواند برگرداند اگر خواهد در یک طرفة العین جمیع اشیا را معدوم نتواند کرد و
و اعاده نتواند نمود اناً فاناً و انچه کند بارادة و اختیار کند و مجبور و مضطر و عاجز نیست در کارها و چنان نیست
که تا نخواهد در اشیای دون اراده او باشد مانند سوختن اتش و سرد کردن یخ که اراده حقیقی با ایجاد و
تعلق گیرد البته موجود می شود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون
و این منافات ندارد با انکه اراده حق سبحانه و تعالی با امور متعلق بکدیگر و یک دیگر براین مضاف است

که اتفاق کرده اند ارباب عقول بر اجرای مخلوقات بر انکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری بدیهی است یا نظری که
در مقدمات راه شبهه نیست چهارم انکه خداوند عالمیان عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او با شیا پیش از
وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها در ازل میدانسته انچه خواهد بود ابد الاباد بهر رسد و جمیع اشیا مانند قطرات باران و دریاها و عدد حیوانات و هوای ایشان و عدد انفاس و مشی اقدام حیوانات و وزن انها و طول و عرض
و عمق اسمان ها و زمینها و ریگهای روان و انچه در ته دریاهاست و عدد حیوانات بحار و مثقال کوه ها و عدد حبات و رشحی و
درختان و برگهای ایشان و عدد انمور چگان و شمار ایشان و انچه در بیابان ها و کوه ها قلعه های جبال و عدد کیاها و حساب
احطاب و معرفت و خزانات الارض و هوام و درندگان و مردمان و زندگان و انانکه خواهند امد از ادم تا اخر حیوانات و عدد
ستارگان اسمان و ریگ بیابان و عدد صالحان و شقیا و بدکاران و مومن و کافر و غیره نزد علم او هویدا و ظاهر است بر انکه
خالق همه چیز اوست یا بوسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار از روی حکمت چیزی افریند البته بان چیز و صفات و اثار آن علم
دارد و بندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر انکه مجرد است و نسبت مجرد بجمیع چیزها یکی است و هیچ
ممکنات از وجود او بند علم انها و جمیع کمالات انها و منتفی می شود و کسیکه همه عمر را در بند جاهل بگذراند و جناب مقدس او
را نشناسد همه دلایل در سی کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی ایا نمیداند همه کس را
انکسیکه همه چیز را افریده است او است لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف و کامل و رحمت شامل بجمیع موجودات و حافظ و خالق و
مربی همه اوست و همه را بمنتهای کمال او میرساند و دانا است بخفای امور و کسیکه تامل کند در عجایب صنع خالق عالم
در اقتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه انها بر قانون حکمت و ترتیب عجایبات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال و
در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای انها بیکدیگر و الات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس ظاهره و باطنه و چندین هزار مسالک حکما در انها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند بعبز از اعتبار انها یقین
میداند که چنین خداوندی که هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ کاری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و علم او ازلی است
و ابد لیست و غافل نمیشود و سهو و غلط و نسیان و فراموشی و جهل در او نمی باشد و خواب و چنگی و دلتنگی و
کلال و ملال در او محالست زیرا که انها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه در لسنتی و
هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از انتساب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیقت پیغمبر و اوصیای ایشان
علیهم السلام ثابت میشود و سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدلایل عقلیه نیست پنجم انکه حق تعالی
سمیع و بصیر است یعنی عالم است بانچه شنیدنی است و دیدنی است پی انکه او را الات شنیدن مثل گوش و دیدن
مثل چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال حق محتاج بغیر

عبادت و پرستیدن باشد چنانکه بت پرستان و کفار مکه اصنام را باخذ اتریک کرده بودند و واسطه و شفیع میدانستند میان خالق
وخلق و بعضی بتوابع سبع سیاره و ستاره شعری میکردند و آنچه مسموع می‌شود الحال بعضی از اهل خطا و بعضی از مغربیان و کاذان
بواحل دریائی چین و جزایر سراندیب براهمه وغیره چنین نقل می‌کنند که عبادت اصنام میکنند و واسطه میدانند و بعضی
عبادت حیوانات و نباتات و جمادات را می‌کنند و این اقوال پوچ و این اعتقادات باطله بجز دون انبیاء و ضرورت جمیع دیان از آن
کتب ثابت شده است و بر بدیهی معلوم است که نظام عالم و وجود و بقاء احوال آن بدون وحدت الهیه میسر نمی‌شود و هر گاه که در
خانه و یا کاخ در شهری و یا پادشاه در مملکتی دو رئیس در دیه باشند موجب اختلال اوضاع انها گردد و چون توانند که
آسمان و زمین و کائنات انچه باین وسعت بدو خدا منتظم تواند شد بلکه باندک تأمل معلوم می‌شود که جمیع عالم باعتبار ارتباط
آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و چنانکه عقل تجویز نمی‌کند که دو ملک مدبر عالم باشند و تحقق دارد این گفته است که اگر کسی دیده بصیرت
اعتبار بکشاید و کرد سراپای عالم برآید از مفتح ارکه عالم روحانیست تا منتهائی که عالم جسمانی است همه را مانند سلسله منتظم بیند
و بعضی از بعضی فروتر و فروتر و هر یک بمثابه حلقه مرتبه چنانکه بنظر اری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت فائده مخفی نیست که مثل این از نقشه
و انتظام جزئیات صنایع از نظر تدبیر در چنانچه از ملاحظه صنایع متعدده متبصر تیز هوش را یقینی منکشف گردد که باوجود
کثرت بحقیقت همه بمثابه یک چیز متحقق دانش و بینش که مقرر است که مؤثر حقیقی در عالم آنچه واحد احدی است و بواسطه
مصوری صوری مختلف پس تفاوت و مغایرت میان مصنوعات انسان ظاهر می‌گردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن
میتوانند و معلوم گردد که این حسن و وحدت و انتظام که در بزرگی عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمی‌توانند و چنانکه مضمون
کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یا مبینی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیه کافی است که اِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ و از تحقیقات سابقه معلوم شدکه
بجایند وجود بدیهی و فطریست و وحدت آن نیز بدیهی و فطریست و بجای رو به باید خدا دارند و اتفاق بعقول مستقیمه بر این معنی واقع
و آثار تنقیه بمبدء اصل را یکی میدانند و می‌بینند نور و نیروی قدیم است و ظلمت و هر شر از او بهم میرسد و قلیلی از انسان بظاهر ثنویه
قدیم می‌مانند و در باطن اگر اندک تأمل نمایند ذعان بوحدت می‌نمایند تر تمان و ابلیس را ظاهر جاهل که بنفوذ اطلاق ابلیس را بالبدیه میدانند
و نیز حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوات و السلام فرموده است که اگر خدای دیگری بوجود بالیست کتب او و رسولان او به نزد ما بیایند و این
برهانی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید که قادر بر همه کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک خدای صد دولت و چهار پر از پیغمبر برای موفقت
عبادت خلق بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگری بوجود می‌بالیست پیغمبری بردی نشان بدهد و عباد خلق بفرستد
و خود را بما نشناساند که من چه صفت دارم و مرا بچه نام یاد کنند و کدام عبادت از برای من میکنند و او امر من کدامست و نواهی من چه
چیزهاست پس ثابت و متحقق است بر فرستادن رسول و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست و این مطالب دلیل بسیار است و اما بودن کفار جمادی چند را بنفع و ضرر ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند بندگان
مقهور و مغلوب خود را مطلق العنان و مستحق عبادت نمیشمند و از آن واضح تر است که احتیاج به بیان نداشته باشد و نفی آن جزوی
دین اسلام است و سوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی و منزلی و تخت گاهی و در [illegible]

و در ارا ملک تعینی و خلوتخانه و موضع معینی نیست که محل نگهداری او باشد زیرا که اینها نوازم جسم است باید دانست که موجودات
یا مرکب اند یا بسیط و مرکب آنست که اجزاء داشته باشد یا در خارج مانند اجسام که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه
یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و محیط باشد بر همه کنایه بر عکس و خفی بسیط مطلق است
و او را جزوی نیست که اگر جزوی داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود
بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی و حرکت و سکون زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که
جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج باجزاء و از این جهت در مکان معین و جهت نیست زیرا که هر که در مکان و جهت و سمت و طرف است
یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و هذا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال این از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او روا نیست زیرا که
هر گاه چنین باشد می‌باید که او جسم باشد و این عین نقص و نقیصه است [illegible] صانع و مدبر مثل خود و چنانچه خود فرموده است
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و شبیه و نظیر نتواند که در حقیقت ذات و صفات با او شریک باشد و مانندی
ندارد و کسی او را معارضه نتواند کرد چنانچه محسوس میگردد که اهرمن از اندیشه یزدان همه میدانند از روی اضطرار نظر بیزدان کرده و بر جاه جلال
و منزلت او حسد برده و با هم شریک کردند و یزدان ملائکه را و فریدکه لشکری باشند و اهرمن شیاطین را با هم مدتی جنگ کردند آخر شیر
خود را اهرمن در نزد ماه بگرو گذاشت و صلح کردند که بعد از مدتی معین اهرمن از عالم بیرون رود و از این قسم اند قبالیه اهل کفر و
رنگ و آرایش معینی و یاوری ندارد و مخلوقات را بدون ماده آفریده است و آنچه پیش ارحیا و تمثال صوفیه و چینی از
غلامت میکویند کفر است و خالق همه چیز از دنیا و ما فیها او است بغیر از افعال بندگان چهارم آنست که جهان عالم دیدنی است
و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر اینمعنی
وارد شده است و آنچه توهم میکند که بر خلاف این احادیث وارد شده متاول است باد راک بدیده دل چنانچه حضرت
امیر مؤمنان علی علیه الصلوة و السلام فرموده اند نه بیند او را دیده اما بدیده و دیدن و بیکی دیده است او را و دلها بحقیقت ایمان
و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالمیان را بغیر از او کسی نمیداند و ولی نه برده است و نخواهد برد و
بغیر از او الزمان صلی الله علیه و آله و سلم که اشرف مکونات و افضل عالمیان است اقرار بعجز نموده است و فرموده است ما عَرَفْنَاكَ
حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی نشناختیم ترا آنچه سزاوار شناختن تو است و ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ و پرستش و بندگی
نکرده ایم ترا چنانکه سزاوار عبادت و پرستیدن تو است حضرتش نیز فرموده است وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی اندازه
نکرده اند خدا را اندازه تعظیم نکرده اند چنانکه سزاوار است [illegible] لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ
یعنی ادراک نمیکند و در یابد او را دیده [illegible] ادراک میکند و در یابد دیده او را و در تفسیر این آیه وارد شده است که دیده
دلها او را ادراک نمیکند بچشم دیده [illegible] سر و آیه کریمه لَنْ تَرَانِي در جواب حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و یعنی هرگز نتوانی مرا دید
به نفی تأبید است و این [illegible] بر جواز ادراک ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بجواس باطنه
نیز او را ادراک نتوان کرد مانند وهم و خیال و آنچه خیال صوفیه و سنیان ملعون میکویند که بعضی از ایشان و بزرگان این طایفه
خدا را دیده اند و با سمان رفته اند و با و صحبت داشته اند نزد عاقل متفطن ظاهر است که محض حماقت و سفاهت و دروغ است
تعالی عن ذلک مبحث پنجم آنست که جناب قدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان

خود را و ترک انسان را مکلف ساز د بعبادت تا مستوجب رضای الهی گردند و ایشان را نیافریده که نفع از ایشان یابد و رساند و دفع ضرر
از و بگیرند و بلکه ایشان را آفریده تا نفع بایشان رساند و در جنت نعیم ابدی درآورد و بسوی حق تعالی مصاعد در آورد ایشان را
و فریده معنی این کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ ... إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی نیافریدم پریان و آدمیزادگان را
بندگی و عبادتی بمعنی تعبد و عرض ایشان را افزایش الوهیت و نقصان بندگی راجع بحق تعالی و دیگر فائده ادمی در مقام رضا و تسلیم
و آیه و اخبار در افعال الهی گفتگو میکند و آنچه گوید که اگر حق تعالی ما را عذاب کند ظالم باشد و اگر فرمانبرداری ما را عذاب نکند
چرا فائده است و دادن پاداش ما را و ما راضی نیستیم که چنین قسمت فرماید و من و اخبار نزدم و این فاسد را بر خود فرو خواند
کس آورده است و بنده میبیند خوب بد الوهیت را از خداوندی پس خدا حلیم است و حکیم غلط نمیکند و او را از خطا عذر نباید خواست
ندی و از ائمه ... صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که اگر جمیع خداوندان زمین را به یکبارگی به پرستند و عبادت و طاعت
وجه دیگر و نکوکار بجای آورند و با همه چیز بهیچ چیز را که خدا دوست نداشته باشد نپرستند بگویند که اگر چنین میکردند بهتر بود و نیکوتر
داشتی باشند هر چند بزبان نیاورند و مشرک گردند و فرمودی نگویند یعنی که حق سبحانه و تعالی امر فرماید که نه نیکو بود کار تو که بیان نیکی
و در زمره مومنان داخل نمیگردند تا تو احکم نسازند در هر زمانی که در میان ایشان واقع شود و تو بر حکم کنی ایشان راضی
و از صلاح سخن و حکم تو دلیر نشوند و لرزان نبند علم تو ... و از منهم اعتقادات مومن است که راضی نشوند
بقضای الهی و صبر نمایند در بلاها و در حدیث ... از حضرت امام زین العابدین علیه الصلوات و السلام که صبر نمودن و راضی شدن
بود در سه چیز ... است هر که در بلاها و تکالیف الهی صبر نمود و خوشنود باشد از حق تعالی در هر چیز که بر سر او آید آنچه محبوب او باشد و
خزانه مکروه او البته جز خیر و راحت نبیند در دنیا و در عقبی و در حدیث ... منقولست که دانا ترین مردم بحق
کسی است که راضی تر باشد بقضای الهی و ایضاً در حدیث صحیح از ان حضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت
موسی بن عمران علی نبینا و علیهم السلام که نزد من هیچ عبادتی و هیچ طاعتی عزیزتر از نیده مومن نیست و هر چه بر من او می آورم خواه
پس میباید که صبر کند بر بلاها من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضای من تا من او را در زمره صدیقان داخل کنم و هر گاه این عمل
نماید عمل عفته بند بحق مانچه مزاوار و طلب کرده ام و طاعت کفته باشد امر او را از حضرت بطاعت صحیح و اردشده است که بعضی
دام از حال مومن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او می آورد خیر او در آن است اگر او را بفقر ... است خیر او در آنست و
اگر او را پادشاه گرداند خیر او در آنست و از ... منقولست که هر گز سید الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه و آله و سلم خیر بر او واقع
نمیشد مگر آنکه خیر او در آن بود و هر گز نمیشد که او را بمکروهی مبتلا گرداند که در خاطر او در دنیا بدان رضا نبود و بقضا و بلا
نشود بلکه الزوجا بتر بلند حق تعالی آنچه خیر امت نزد او میرود و در حدیث صحیح از ان حضرت صلوات الله علیه و آله
شده است که هر که رضا دهد بآنچه محبوب الهی است او را خیر دنیا و آخرت و جمع و رضا و اقبال الهی حق سبحانه و تعالی نیز دلیل بر آنچه محبوب
در دنیا و عقبی و برکه نیاز بحق سبحانه و تعالی نیاز بر و حق جل علاله او را در پناه خود دارد و کفایت و حمایت کند او را از هر عالم گرفتن کند
فراری نمیرسد و دیگر آنچه بنده را ضرور است بعد از معرفت الله تعالی اعتقاد در ایشان و در حدیث ... از ان حضرت
در بین بر دو نوع است قضای دینی و غیر دینی و کفایت و بقضای دینی قیام نماید و معتمد بنده را مستقل میداند در اعمال و توفیق او

را داخل نمیدانند و اخبار بسیار در تفسیر آیه و قع نشده چون ... بحق تعالی بجبر قائل شده است و تفویض اختیار محض است این
نیز باطل است بلکه واسطه میان هر دو حق است یعنی فعل خیر از بنده است و توفیق از خدا تعالی و شر از بنده است و سلب توفیق از
خدا تعالی و قبل این اشاره بآن شده ... و اینها مقدمه قضا و قدر است اخبار بسیار دال بر آنکه قضا و قدر عبارت از علم
الهی در آنچه تعلق بافعال مکلفان دارد و هر چه بنده را در آن دخلی نیست مثل مدت زندگانی و بیماری و مردن و امثال اینها
بقضا و حتمی و نبی گویند و وارد شده است که در این باب غور و تعمق چون معانی دقیق است فرق میان قضا و مضا دانست که اول
حق تعالی می فرماید مرض یا موت را و ممکن است که بصدقات یا خیرات بر طرف شود برود و دی و اگر نکند کار یکسبب دفع قضا نکند
مقدر می شود مرض یا موت و در بنصورت بسیار مشکل است اما ممکن است و اگر نکند دفع بتضرعات و بصدقات امضا می شود و
در بن مرتبه نادر است که مندفع شود و لیکن امکان دارد مثل اندابای بیماری دفع شود برود و دی ممکن است بصدقات و دعا و
ورد نگذرند و بیماری سنگین شود مشکل می شود و چون محتضر شود مشکل تر و اگر ... در قضا و قدر است
این عبارت است از علم الهی و علم الهی علت از فعل می شود ... سبب کسوف نیست بلکه چون کسوف میشود میدانند
میدانند که می شود و اینجا معنی در کلمه حتم تصریح کرده است خصوصا در کتاب توحید و توحید بسیار در قضا و قدر و امضا و
اراده و مشیت و بسیاری از مجموع اخباری که ذکر کرده است ظاهر می شود آنچه بیان کردیم لیکن همین بس است مومن شاکه لا جبر
و لا تفویض و بین امرین امر بین و حقیقت قضا و قدر را اگر بداند او را حرفی نیست و روز نخواهند برسید که چرا بعذاب ابدی
و در قضا و قدر تغیر بسیار واقع می شود و این ضروری دین مشیعه است و منع کرده اند ائمه علیهم السلام از انکه بگویند آنچه مقدر
شده است خواهد شد زیرا که بسیاری از امور تغیر می یابد و امید بحدا مضا نرسد مثل آنکه از بیمار و صحیح بصدقه و توبه
بلا و مرگ مضاعف و طاعون و اجلها نیکه باصطلاح عوام معوق میکنند و غرق و بیدم و حرق و بیرت شدن و غیره مصایب
دفع میشود و چند بلا بزرگ و عظیم باشد و عمرها کم و زیاده می شود بسبب قطع رحم و صله رحم و فقر و غنی و برعکس می شوند بسبب اعمال
خوب و بد و بسیار دخیل است در این مراتب تلاوت قرآن و خواندن تعقیب و ادعیه ماثوره و تسبیحات ... و او را دو بار
عودن از معاصی و آنچه جهال شیعیان و قاطبه سنیان می پندارند که ... نوشته اند می شود و برعکس و تمام غلط
و محض ارتداد و زندقه است و خلاف اجماع شیعه است و اخبار نباشد باز چیزی لازم می آید و کافر در بنای او کفر نشود باز
اگر چه اسلمان می شود و اسلام می ... یعنی قبر می شود و بمار صحیح می شود و آنکه ایمان ضعیف دارد مرتد می شود و فاسق
صالح نشود ... عوام الناس این را می گویند که تدبیر می شود و خواهد بود معنی او را نمیدانند که چه می گویند و در بنای افعال
بسیار است که آنچه خدا خواهد می شود کدام است و آنچه نخواهد می شود و مؤید ... حدیثی ... روایت کرده اند که
بشخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و گفت یا امیر المومنین خبرده مرا که این سفر

کردیم بواسطه اهل شام از نهر صفین رفت ایا بقضا او قدر الهی بود الحضرت فرمودند بلی الشیخ والله که بر بلندی یا بالا رفتم و
بر نشیبی بزیر نرفتم مگر آنکه بقضا و قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که حق تعالی مرد ما را مزد بدهد و چون مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم
و استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری نکند حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ تو گمان کردی که قضا ئت لازم و قدر الزام
واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر فایده نداشته باشد وعده و وعید الهی و کسیکه بد کند
او را ملامت نتوان کرد و کسیکه خوب کند او را مدح نتوان کرد دیدی ابلیس کار او لی خوانده بود بعلامت و بر کار اولی
بود بمدح این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و گفتگوی قدریه این امت است ای شیخ حق سبحانه و تعالی
اختیاری داد بنده را و تکلیف نمود و نهی کرد و تحذیر فرمود باندک عبادتی ثواب بسیار میدهد و بکی را چنان نگذارد
که بی اختیار عصیان او بکند یا بی اختیار اطاعت او بکند و آسمان و زمین را و هر چه در میان هر دو هست باطل نیافریند
دلالت این همان ان جماعتی است که کافر نشده اند پس آنرا برای انجماعت است که کافر نشده اند پس شیخ بر خواست و رفتن
چند در مدح آنحضرت خواند و عبد الله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در اخوان نقل کرده است که شیخ گفت
یا امیر المومنین پس قضا و قدر کدام است که ما را هر جا بر بلندی و نشیبی بر فتیم مگر بقضا و قدر حضرت فرمودند ای امرو حکم الهی
که فرموده بود که ما باین جهاد رویم یعنی بلغی و حقوقی فرموده است وَقَضٰی رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّآ اِيَّاهُ یعنی پروردگار تو
حکم فرموده است که عبادت مکنید مگر او را و اتم الحدیث و این مثل مشهور است میان عوام الناس که می گویند خدا چشم
بنده داده و چاه هم داده است و خبر کرده است که بچاه نیفتند پس اگر بچاه افتد خدا را واجب نگردد بند و علم در اینجا سبب
علت افتادن در چاه نیست و از جمله متمم معرفت باری تعالی است که مومن اعتقاد کند که حقتعالی بدایت فرموده است
بسعادت ابدی و بدلالت راه حق سر فراز ساخته بنی آدم را و مثل حشرات الارض و سایر حیوانات رها نکرده که هر چه خواهند
بکنند و کردند و یک و بد را تمیز نکنند پس سعادت و شقاوت و راه کفر و ایمان و بدی و خوبی و طاعت و معصیت و امر و نهی و
بشارت و نذارت و ثواب و عقاب را بایشان نمود بدلالت و هدایت و خبر انبیای عظام و اوصیای کرام و ایشان را در ماندن فرمود
و اختیار داد که از این دو راه هر کدام راه که خواهند بروند بدلیل آیه کریمه اِمَّا هَدَيْنٰهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَّاِمَّا
كَفُوْرًا و در آیه دیگر وَهَدَيْنٰهُ النَّجْدَيْنِ بلکه اتمام سبیار فرموده است در اطاعت و فرمان بردادن
و ایمان و ترک انکار و کفر و چون هدایت از جمله الطاف الهی است علی امامیه و بزرگان شیعه بلکه جمهور مومنان این را روشن
میدانند برحق تعالی چون بندگان را از جهت بندگی نزدیک ساختن لازم است که بفرماید و الله عرض الهی بفعل نخواهد الله و آنچه خلق
عبث و بیفایده خواهد بود پس ایشان را بوساطت مرشد کامل که انبیا و رسل و ائمه و جانشینان سایر پیغمبران راه نمایی بخلق
و همچنین دست بدعا علما علی و بنوآنان دین که خلیفه های ائمه علیه الصلوة و السلام اند بصراط مستقیم حق و هدایت و دلالت

فرموده تا از نیه ضلالت و غوایت بنجات یابند و ایشان را امر بخوبیها نموده و دوران صله و انعامات و مثوبات مقرر فرموده و
شحذیر نهی از بدیها نموده و در مقابل ان خواری و عذابها تعیین کرده تا مثل کوران و چرا نان نباشند و او را بشناسند و از
بترند از عذاب الیم جهنم و در بهشتها تو نند با خاصان درگاه او دولت حضرت و معرفت او را یابند و معاملات از ماندگان با
ایشان کرده و اگر مشیت تعلق میگرفت هر کس را مومن می افرید وَلَوْ شَآءَ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيْعًا
یعنی اگر حق سبحانه و تعالی میخواست بجبر بندگان را بدایت نماید میتوانست کرد که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است
که باختیار خود حق را اختیار نمایند تا معنی مطیع بعمل آید و مستحق ثواب شوند و واجب معصیت نمایند تا مستحق عقاب شوند و بین ایشان
منوط و مربوط بعقل کرد انیدند که تمیز بشر میان بدیهیت بضلالت و حق و باطل و کامل کرد انیدند تکلیف را بعقل پس مجنون و طفل را
تکلیف نفرمود که قابلیت خطاب و فهم تکلیف نداشتند و مراد از عقل عقلی است که مدار تکلیف بر اوست و غالب اوقات در قریب
به بلوغ عالم می شود و باره از ان بتجربه تا زمانیکه می شود بیشتر رش بتحصیل علم یا عمل زیاده می کند که مرتبه روح مقدس بر شحذ و بیشتر
در جذب الهی فایز میگردد و میان حقایق اشیا را کماهی ادراک می تواند کرد و این عقل انیتی است که افریننده عقل در او ادمی جبلی داده
بر انند که عقل نفس ناطقه است یا مراتب نفس است یا جوهریست مجرد نمیز له و نیز نفس است و این
بحسب مراتبی که دارد اسامی ان مختلف می شود و روح نیز بسبب ان کامل می شود و انواع مراتب هر چهار است درجه
اول از عقل هیولانی می ماند و این مرتبه قابلیت محض است که همه کمال علمی او را بالقوه حاصل نگردیده و عقل هیولانی که
قبل از بلوغ و رشد محض قابلیت است و بعد از ان عقل بالملکه است بتدریج بسبب کسب علوم عقل مستفاد می شود و بعد از ان عقل
بالفعل است و همچنین اول مراتب عقل در عقل نفس است
که از جمیع معقولات خالی است و مستعد حصول اند است و این مرتبه را بنفس ناطقه نزدیک این مرتبه عقل هیولانی می ماند
که تصورات و تصدیقات بدیهه او را حاصل شود بفکر یا بحدس از بدیهات بنظریات منتقل شود و این مرتبه را بنفس در این مرتبه
عقل بالملکه می ماند
توانند کرد و بین مرتبه و بنفس را در این مرتبه عقل بالفعل می گویند
انتهای بمبادی عالیه و الواح سماویه پیوسته باشند که مطالعه امور را از انجا تواند کرد و این مرتبه را بنفس بدو در چهارم مرتبه عقل
مستفاد و قوت قدسیه می گویند و همچنین
و چنین روایات نیز باین وارد است و جبرئیل تا ئید بروح القدس را باین معنی تاویل کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیاست
و اوصیاست صلوات الله علیهم اجمعین و قوت علیه نیز بچهار قسم منقسم می شود در عقل اول است که ظاهر خصوصا بنابعت
جفه و آداب و سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیرانها پاکیزه گردانند دوم آنکه باطن خود را از اخلاق رذیله و ملکات دنیه

وتوبه نکند دو کبیره نوشته است یکی اصل گناه و دیگری ترک توبه از کبیره و باز کبیره است چون بدقیقه دوم میرسد چهار کبیره می‌نویسد
وچون بدقیقه سیوم میرسد هشت کبیره می‌نویسد وچون بدقیقه چهارم میرسد شانزده کبیره می‌نویسد ودر دقیقه پنجم سی و دو کبیره
می‌نویسد ودر دقیقه ششم شصت و چهار کبیره می‌نویسد وعلی هذا القیاس مضاعف می‌نویسد چون نیک بشمارند روز بگذرد در این
از عدد بدر کند خان و ریگ بیابان و مو حیوانات و ستارگان آسمان بیشتر می‌نویسد بلکه آب دریا و زمین و آسمانها و زمین و
هوا از ریگ روان باشد در شمارش روزی این مضاعف میرسد و اگر کسی خواهد حساب گناهان یک روز خود بکند نمی‌تواند
وقتیکه در مضاعف باشد بغیر از حق تعالی که همه حساب را میداند و ای صد و ای اگر حساب بخشیدن و کم نمودن شما باشد
این زمان کامل است فَاُولٰٓئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنٰتٍ یعنی ایشان گناهان خود را بطفیل حق مبدل میسازد
بر بهای ایشان ثواب بخشد یعنی ایشان گناهان غیر متناهی محو می‌نویسد و بعوض بر گناه اضعاف ان از حسنات
نوشته میشود خصوصا جمیع که توبه ایشان سبب توبه دیگران باشد بلکه برای اینجماعت باعتبار تاثیر غیر متناهی از حسنات
نوشته میشود و حساب نعمتهای الهی بر بندگان با اضعاف مضاعف ایشان بیشتر است لیذا حق سبحانه و تعالی در مقام
وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ كَفَّارٌ ﴿۳۴﴾ یعنی اگر خواهید که در
مقام تعداد نعمت الهی در آئید احصای او نمیتوانید کردن بدرستیکه آدمی بسیار ستم کننده است بر نفس خود که شکر
چنین معبودی را بجا نمی‌آورد که بازی بر شمار غیر متناهی از نعمت میبرد او مضاعف کند و دو بسیار وافر نعمت است که بر چنین
وجهان میکند نمی‌فهمند اگر فهمیدان نعمت است بدیگران نسبت میدهند و اگر نسبت بخش نمیدهند در برابر انها مخالفت و کفران
میکنند بدان ایزد تعالی که هر یکی از هر نوع ایشان را آفرید عدم بصحرای وجود آمده بغیر از انبیا و اولیا و غیره بدی
و ملایکه مقربین صلوات الله علیهم اجمعین میان خود و خدا گناه کار اند و البته از ایشان عمل ناشایسته بسر زده است که مقتضی
و مجرم اند لهذا باز مقربان درگاه احدیت و محرمان بارگاه صمدیت با وجود عصمت و تقدس ذات خود را در معرض گناه کاران
و خطا پیشه‌گان در آورده اند تنبیها للقوم و از آنجا که در [illegible] و ادعیه ماثوره کلام اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم است
بر گناه ایشان خطا و معصیت گفته اند پس بدین که حال ما چیست چون راست بینی ناگرده گناه در جهان نیست بلکه و هیچ کس
نه بنده و چون راست بینی من بدترم و بد مکافات تست پس فرق میان فرمودن تو چیست بگو و چنین یا رب تو بر حمت
خود گشاده است بر بندگان بی حاجب و دربان و ساحت درگاه ات بازگشت را وسعت عظیم داده است که از تبدیل
تکلیف تا وقتی که جان بحلقوم برسد و معامله امور آخرت مشاهده نشود باز گشت می‌توان کرد و از ایشان مجرد ان است بلکه قلم
عفو بر جرایم عصیان گناه کاران میکشد و چون مردن امریست لازم بر همه افراد ذی حیوة حضوصا انسان بمقتضی
كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ پس باید که زنهار خود را مهمل و بیخبر نگذارد و روز و شب بر ورد کار خود را در دل جد تا
صغایر و کبایر و مناهی و معاصی نکرد در آنچه کرده است از آن شرمسار خواهد بلکه فرض عین است بر مرد و زن و از جمله واجبات
فوریه است تا در آن نشاءه در سلک سالکان راه حقیقت و شایسته گان درگاه در آید و در حدیث صحیح وارد است

اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ و گناه هر چند که نزد کسانست کرم بی عظیم تر است باید دانست و پس بشنوند و فرزند
گناه بسیار است و بزرگ ترین گناه بیقدمه میرسد و گناهان بر دو قسم اند صغیره و کبیره و آنرا نزد بعضی هم کبیره است
چون گناه نافرمانی و خلاف رضای الهی است نهایت الکن چون بعضی از گناهان نزد بعضی بزرگ است نسبت بعضی مثل کشتن آدمی و
زخم زدن و زنا کردن و دروغ گفتن بسیار است بعضی از گناهان را در مقام تعدد در می‌نویسد و مذکور شده و از جانب حقیقت
پیدا و نمودار است خواهند عَصَمَنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ مِنَ الْخَطَاٰ وَالْعِصْيَانِ وَهَدَانَا اللّٰهُ مِنَ الضَّلَالِ
وَالطُّغْيَانِ وَحَفِظَنَا اللّٰهُ مِنْ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ بِمُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ اَمْنَاءِ الرَّحْمٰنِ بدانند که اعظم گناهان
شرک است بخدا و نمودن و آن بر دو قسم است جلی و خفی و جلی عبارت است از پرستیدن اصنام و بتان از سنگ و جلد و
چوب و انها را واسطه و شفیع میان خدا و خلق دانستن و دیگر عبادت آتش است و آفتاب و ماه و ستارگان و عناصر اربعه و
درختان و دیگر بعضی از ائمه علیهم الصلوة والسلام را پسر خدا دانستن و عزیر و عیسی را پسر خدا دانستن و عیسی و مریم را علیهم السلام
را تثلیث گفتن و دیگر آنانکه ارادت بسیار دعوی خدایی کنند و پرستیدن خلق آنانرا و با باتحاد و حلول قایل شوند و همچنین
پرستیدن ماه و کواکب و گرگ و سایر حیوانات و دعده عظیم می‌نویسد دوست داشتن آدمی حیوانات را نه بعنوان پرستیدن
که باصطلاح اجره و او بیش نکند و دوست داشتن آنرا حیوانات را برای جنگ و غیره بازی میکنند زیرا که
در حدیث معتبر وارد شده است که اگر در دنیا سگ را دوست داشته باشی حق تعالی ترا بآن محشور گرداند و اصناف عظیم
میزود از سور و بزغاله و خروس و گاو و گوسفند جنگ و گرگ دوانی و رمانیدن آنها که بر سر آنها گذارده و خوانند
واقع میشود و نزدهای مرتبه و جعیا و حمان در رم که عشق بازی با آنان و بسیاران مردم کردن شرک انجامد مثل اعتقاد اینکه
از جهان صوفیه که از مجاز بحقیقت گذرند میرود در عاشقی بازنان و بسیاران و خوبرویان بآن که در آن صنع الهی را حجابی بینند
و تفکر در خلقت او می‌کنند و خیالهای فاسده در خاطر ایشان می‌گذرد بلکه اولی و احوط ترک است هر گاه در بند
که به هلاکه معصیت می‌افتند و [illegible] رحمه الله می‌فرمودند که آنانکه ملازم حفظ محضورات الهی میکنند در جوان و پیر
پس دروغ میگویند و آنکه در خلقت بدرون و مشوان و معیوبان ملاحظه نمی‌کنند و در آنانکه ناقص الخلقه از ابله و
متفکر می‌شوند جز انتر و پشه و فیل و سیاه و حبشی را نمی‌بینند که غرایب صنعت در او بیشتر بکار رفته و علی هذا القیاس
و غرات [illegible] عبارتست از ریا و خود نمائی کردن و عبادت کردن که مردم او را خوب دانند و عمل خود نزد مردمان بنمایند و یا
ریا می‌کنند و خیراتی نمایند و صدقه دهند و دعائی کنند و صله کنند از برای اعتبار مردمان اظهار کنند که فلان کار را
کردیم و یا منت بگذارند بر کسانیکه صدقه و خیرات بآنان میدهند و از انواع ریاست عجب تعجب دارند و بآنان
بعبادت و کارهای خوب خود و یا بشفاعت مغرور شدن و از اقسام ریاست که عملهای خوب خود را مردمان بشنوانند
که شیخ نماز را بسیار دراز میکند و در اوقات می‌نماید یا در رکعت بسیار مجادله می‌نماید یا قرآن را با شکوه و نغمه و مقام مثل قاریان
و عمله موتی میخواند که مردم بشنوند بگویند که فلان شخص خوب میخواند و در قیام شکم بلکه تا نی کفر است و یا بزرگی و عظمت خدا در دل

خدا نداشتن و با خود آوردن تکبر و دانستن هنر و کمال و ذلت انکسار و سفله و خوار این همه دانند و بر خود می بینند
و می نازند و فخر و مباهات میکنند یا بمال یا نسب و یا مال و جاه و منصب و حکومت و ریاست و زیادتی کردن بر مردمان بحسب
و قوت قبیله و خدم و حشم و یا بزور و قوت خود سرفرازی نمودن و تکبر و غرور و باد بروت بر خود قرار دادن و ملک خود را بسته
و همچنین انصاف بعفو او صله رحم بیچاره نمودن و خوب بسلام نداشتن و خود را از همه کس داناتر دانستن است بهمه صفت
را در آن استکبار کرد لاجرم ایشان نیز مثل تو مولای خود میدانند و میروند بجای که او خواهد رفت
را فخر و مباهات میکنند که پسر فلانم مثل من کیست در عالم و ما را از فلان نسیم و جاه و مال زیاده است و تمام کشته و بلند
و در استقلال خود پای بند که بهیچ راه از او بر نگردد و بهیچ نوع خلاف او نکند و در محبت و خدمت او
خود را مانند زن و غلام و دشمن او را دشمن خود دانند و بهمه مخالفان او بر ایشان خورده شده و زهره ندارند که
کس را بزنی بندند دیگر از کرد و نخوت استبداد و غلبه و ستم کردن بر ضعیفان و بیچارگان و گرفتن مال ایشان بعنف چه دارد و چه
مزد عمر خود بچه و بیهوده باقی و در مقامات و اجابات حرام باقات و اهلکات و خانهای ایشان را معروف شدن و یا بدین بهانه
کشتن مومنان بیچاره و بیگناه و زیادتی کند و غارت نماید خانهای او و اسیر عفت زنان و فرزندان مسلمانان و بیقید بندگی و
کوری و مفلسی بغیر موزه و دیگر از کتابهای دقایق که بیان نکنند چون مومن بندد و خواه نه خوردن و خواه نه
و خود را در خواه بیع و خواه نه مخلوق و خود را در خانه خود بند و خواه نه خوردن و خواه نه
را بدوزند و بقت بکنند یا در دستی که را بکنند و یا بقط و کتابت که نکنند و بکنند
و قدر فرزند و نانی را بدهند و بکسی فرو چیزی که بندند و در خوب بیلاق نکنند و به
و یا چهار باران بکنند یا بر سر او نکنند و یا بر سر او نکنند و یا بر سر او نکنند
اگرچه خانه بندند و بدهند و بیاورند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
سر و زن بردند و زن بعنوان زوجیت و در سر او نکنند و یا کنیزان در دهن طفل گذارند و طفل پسر و یا مجری یا
کنند و بعقد و بر کسی نکنند و تلف نکنند یا بر آن بندند خود و بسر او نکنند و یا بکنند
منجنیق بجای بندد و بر

وضع نمانه کردن و وجه التزام و ترجمان کردن و در آن کردن مساوات خواه از مسلمان بگیرد و خواه از ذمی و مجوسی و بتپرستی و دهریان و خواه باشد
واگر بمیرد و کافر ذمی نیز همین حکم دارد و تعلق دارد [illegible] و شهر و بیرد و فرزند و اقارب و عقد نمی پیوندد و از آن ارث کافر ذمی بگیرند و حرمت ندارد و
از کنار خوردن غریبت و بنگ و بوزه و کشیدن چرس و بر بند راه اهل ذمه او ملت و نیاف کنید باید که بخوشاند این حکم دارد و [illegible]
نیزه الغور که بخوشاند مرتکب شراب است خواه باشد بخواه باشد هرگاه قلت آن کم شده باشد و از سیلی آن در چشم کسی تباهی از آن [illegible]
در چشم او کشد و در حکم مساویت شراب است و بندانه و مسل و نبیذ و بوزه چوارزن و زرت و برنج و هر مایه بالاصالة مسکر و هر چه [illegible]
و اینها و بیاه هاکه مست آورد در گناه مساویت خمر است اگر شراب و عرق خرما و عرق انگور و عرق مکب و عرق کوشت پرچیده
باشی بخوشاند و خوردن بمنگ سپیدها و حبهای مسکر و آرین قبیل است اکل سخت و اکل میته و مگس و خوک اختیار گوشت خوک خون
امثال آن و بلغم و خون همه حیوان ماکول اللحم و غیران و خون حیوانات غیر ماکول و موذیات را بعنوان آیا خست و باد و و بخیره و پرند از
مسکرات بعنوان چشیدن و خوردن و بعضی از ادلت و اعضا که لعقد و بزوده و دشمن مثل حیوانیکه حلال اند خوردن گوشت آن را
مثل زهره و شیرزه و پی و مغز و دنبه و دنبه و ادرج و نوان و بچدان و ذکر و خصیه و پشم و سم و شاخ و خون و پی از بدن مردم و حیوانات
ایشان نوای بچه مستثنی است و زده کلیه و زده غدد و نخستان ملر بضرورت و صدر مش و پستان گوسفند و پشم و سم و شاخ و خون و پی از بدن مردم و حیوانات
باشد و در مجلس شرب نشستن و روزه خوردن در ماه مبارک رمضان بدون عذر شرعی یا تجویز نمودن چیزیکه دین اکرمه فرموده باشد و از صفات
و دادی و تجسس و خوردن هدم و قرار و دادن در ۱۲ امام یا پیشوایان علم باز و طعنه بدیگر فقط باشد و ده نیزه پسندیده و عشای و عقد
و دار و غیره همه سوق و خواه باشد از عبادت کردن و از طی صلاحیه منصف از نظر نیفتاده پسندیده و از خوردن در ظروف طلا و نقره
هفت کوب و لوندیدن لباس ابریشم خص و ملمه و نقره خالص و در لفظ کردن با بریشم و بینه پسندیده و از خوردن حیوانات مرده و پرند
بپندد و در آب غرق شدن و بچه را خفه کرده باشند و از ماهی که خفه شده مرده و در آب از بیخ نمانده و بیخ نمانده و بیخ در [illegible]
و بچه را باز و سگ کشته باشند و هر حیوانیکه بشمیر و آلات دیگر زخم او را باکرده باشند و بچه از کوشفند زنده و هر حلال کوشت [illegible]
مثل کله گنجیز نشده و قدری از آن جدا شده در حیوانی که بدون تذکیه و ذبح مرگان نگاری کشته باشند و هر آب کم از کر بخس و مرطوبی و نجس [illegible]
در و غن و نراب و سرکه و غن و کلاب و ادب که در آن کوشی یا حیوانی دیگر مرده باشد و بخس شده از نهاد بخورند و بیاشند و خوردن از [illegible]
در چون و در لحم مرده را در و غن کرده باشند و یا آبی و میوه که در میدان نجاست افتاده باشد و آب کشیده باشند بخورد و خوردن کوشت [illegible]
خوب و پوشیدن پوستهار انسان و خوردن صید و در حالت احرام و محرم بودن و دیگر [illegible] و پرده و باضی ملر تزه
و بیب و آنی نه مثل تیراندازی ماه و کبوتر بدینها که الحال [illegible] تیراندازی میدا [illegible] نکرده و پرنده و پرده
در آب و تیر حلالست موافق ایجه شارع فرموده است و قماربازی اطفال با گردکان و قاب عمس [illegible]
کردن بشمن بسته و نه که در اصطلاح لوطیان جناق میکویند مثل انگشت قرمزه و بندوانه بریدن و سگ [illegible]
و به راه بودن و قرین و معه و در البقر معتبر خوردن و مرده و بجه بز بستن و لوستن که فلان [illegible]
بدوش بردم یا سیلی فلان نزدن یا فلان را بیمه و یا فلان را بیمه و یا فلان نفس نزدن یا [illegible]
بخوابم یا فلان فلان نخوابد و بندوانه را فی قصه دست تیرم و این بر تر ساختن آمدن قمار [illegible]

یا زنیز قمر خانه و معه خانه و ضبط خانه و صیل قمر خانه یا مست و بجوار بر اوطان زنان از منافع قمار و اعانت و رعایت
قماربازان مخصوص و مردم نوابه قمار بازی و اشتن و قرض دادن بقمار بازان از برای قمار بعنوان قمار یا از برون و
سلام کردن به قماربازان و از طعام او خوردن و دیگر از نشستن در زیر سرقف بعوجب آیه الشاریف والسارق
فاقطعوا ایدیهما و کیفیت بریدن و نیش قبر بردن و کفن دزدی و بطراوی و عیاری مانند آن را بدانند و حیله بنی
خوابه بعلانیه و خواه بنهان و فلانی گری کردن و غش در زر و سیم و پان و معادن و جنس و کم زدن عیار زر مضاف
و تضیع زن زری که از زر ب و غن بندند بعوض نقره و آب دادن نقره و غش در و غن و ربوت و سرکه و جفتیه کردن و مزج کردن
احتراز از مجلس رباست تراز خمر و فروختن و فروختن و آرین آنچه ایم شمرده موافق شرع مثل آلات و دزدین از کشنده و غیرها و آلات ساز
و غیرها و آرین قبیل است بیرون آوردن و دزدیدن و خوردن و وضو ساختن و غسل کردن یا در ملک دباغ تصرف کردن و در آرد
و دن خراب و زیب و غیره داخل بودن و حیا و خرزه و کندم و جو و غیرها و دزدیدن و دیدن [illegible]
و حیران بعوانست و آنچه عبارت از آن است [illegible] و غلات اربوی و سایر حیوانات را انبار کنند بنیت گران فروختن
خواه خرند و خواه از بلاد خود بردارند و بفروشند و حبس کنند و آرین قبیل است که در سال قحط غلات خواه بخرانی و خواه کان
دیگر گران فروختن بقیاس و این حبس و قیمت زیاده از نرخ کردن بعوض سبب و آرین نرخ و قلت باضع کردن بعوض رایج و آنچه
برداشتن لقطه و آنچه را بیابند از درم و دینار و حیاس و لباس و کمتر از درم را بعضی حلال میدانند و واجب طلب و کدامی کردن
و کیفیت نفقه اگر چنین بکند و سیاه است در دنیا و در عقبی و آرین قبیل است قرض کردن و در مصرف و لم خرج و حرف کردن و پس دادن
و ادا نمودن و حقوق مردم نخون و حبست [illegible] و ابع مردمان کردن و بیاضی و عیب [illegible] و نشانه جات و زدن
چیزی را مثل به بهانه غلاف و عروسی چیزها کردن و پس ندادن و مال دزدی خریدن و عیب [illegible] و جیله و بهانه در
و جعل غیر [illegible] در دعاوی و ادا کردن بابان بزرگان و شهادت بر حق نیندوختن و اوقات کردن از اوقات متبرکه
نماز و غسل دادن و قبر کندن و تلقین و حضر قبر بعضی [illegible] و بغیب و صید کردن با یار مردم و تضیع عمر
و فروختن غلام [illegible] مسلمان و اولاد مسلمان مرتد و قرزان [illegible] و اولاد [illegible] و حیی که در امان باشند و از
منع کردن و قطع کردن و رکردن راه حیی قافله عبور مسلمانان و چاه حیی آب را در بیابان های بر کردن و اجبار
حیوانیت زنده کشته و مرده دران جا انداختن و نجاست ریختن در آب انبار و قنوات که آب نتواند خورد و
آوردن غلات و متاع از شهر و کوه و صحرا و زراعات و باغات و عمارت مسلمانان را خراب کردن بنا و بریدن اشجار مثمر
وجوب کفایی نمودن مرتجه حلال پسندیده از برای یا ایشان ملک خاصه یا [illegible] و این که [illegible]
و وقف نمودن و این [illegible] پسندیده صاحبان میراث [illegible] و آنکه [illegible] و رسد

کردن و برافروختن و بر انگیختن خواه بمال خود باشد و خواه بمال خلق و وقف کردن مال خود در مصرف حرام و ساختن خانها بزیادتی از حق
واداری خود بواجبات و ترک محرمات و بدانکه مناسب حال بنا شد بپوشند و عمال عوام حج کردن و خیرات و تصدق نمودن و در بلاد اسلام بدون
ضرورت بطریق کفار و منافق بسر بردن و کفش و نشستن در مجلس بطریق جبّاران و جبر خوردن و از شبه و حرام و طعامهای
اعادی دین خوردن و اعانت ظالمان و کافران نمودن از برای دنیا و همسایه از ایشان و ورد کردن مسائلی و کفش متواضع مسلمان و ورد
کردن همه‌مان اگرچه فرمانشده و بیرون کردن همسایگان را از خانه و مقام خود بسبب جهت و بخانه‌ندادن ایشان را و جاندادن بایشان و رعایت عادی
دینه و فقرا و محتاجان کردن و مراعات نکردن اموال خود با فقرا و مسلمان و رد کردن حوایج ایشان و برهم زدن میوند و مطالب صالحان و سعی
نکردن در حوایج مطالب مومنان و اعانت نمودن ضعیفان و مظلومان و قرض ندادن بمومنان و بیجا زدن علمان و کشتران و مردم را بزا
و دادن مال خود بکفران و فاسقان و وقف کردن کلیسیا و معابد یهود و ان و ترشده مجوسان و ظلیفه و انعام بدشمنان دین دادن بل
اینکه اصلاح مومنان در این باشد از همه خطاها و معاصی بدتر عدالت نکردن با رعایا و زیر دستان بتعدی کردن در اطفاء فتنه و دفع شر او بایشان است
و تکلیف امور شاقه بمخلوق الله کردن خصوصاً بندگان و کنیزان و تعذیب کردن علفها و قرزندان و خلق و تاخیر کردن تزویج ایشان تا وقتی که بالغ شوند
در تربیت کردن ایشان و نگزاردن حقوق خدا و خلق بخصوص خصوصگاران در خانهای شوهران و در [illegible] چنانچه در زنا و دزدی کردن و دروغ
زنان از شوهران خود بدون ساختن و بیرون رفتن از خانهای پی اذن شوهر و زینت خود را از نامحرمان نپوشیدن و جذب لذت و خلق
و خط بدیگران نمودن و مجسّی و جذب و حایض گشتن و بشوهران خود دشنام دادن و زیاده از استطاعت شوهر طلب کردن و در مرگ شوهران روی خود را
و مو بریدن و کندن و جیدن و بر او زدن و جامه بر تن دریدن و نهی کردن شوهران را از مقاربت و در حرف زدن تامل نمودن شوهران در زبان
و بحرفی خانها خوانده کردن و مرد را بجرمه انداختن و باعث قتل نفس محترم شدن و در کریز زنان [illegible] و ستایی نمودن و زدن و پسران را بفعل حرام
باز داشتن و کر فتن ابوت قرمانی و آزار عظیم تر مردان را بر خود کنیدن و این را علت اُبتر می گویند مشهور است که فاروق سنبا و حجاج بن
یوسف ثقفی علیهم اللعنة والعذاب این کوفت را داشتند و یعنی گویند واضع علت مناسخ عمر ملعونست و دیگر اسخاف و تهاون نمودن
در امور دینی و تستی و سستی است در هر کار از مردان نهی سر بگذارد و تربیت نکند و فرق نگاهدارد و فرق او را به اره آتش نشکافد و در
حربه بست بگذارد و ره نمای نمودن ایشان است بر خوابی ولایت مسلمانان و در این وقت مسموع نشد از جمعی تقیه حاکم سیستان و طبس و
کرتی ملان و فراسان باد و زنگ و بلوچ لعنت الله علیهم رفیق و تزیک در غارت کردن [illegible] بامانت قدرت
استیانت برای برادران خود و زیاده حرص کردن و اما نتی اگر نزد ایشان باشد خیانت کردن و بدان کردن بجنس مثل آن بسود و مضاربه بندادن
خدا را بسیار کردن و با یاد او خلق عاصی شدن و کر کنیه نمودن و خطاب بمهلکه از [illegible] جاهای بلند پوشیدن و دستکبار و اصرار در گناهان
صیغه نمودن و کل خوردن بغیر از خاک که بلاد و در عبادت یک را تر نیک کردن مثل آب و خمیر ابرون ضرورت دیگری برابر و بریزد و ابو نوید تر
نخوت و تکبر سلام کردن و از اسباب فخر و تجبری بر عبارت بیمایان و فقرا ایستادن و صلوات نفرستادن بر همه نام پیغمبران مذکور کفر و بتری کردن
بدشمنان خدا و رسول چون ابی بکر و عمر و عثمان و یزید و معاویه و اتباع ایشان و منع نمودن حیوانات را از آب خوردن در مواضع که

متعلق بایشان باشد [illegible] و نقش کردن بدایم و بر از نسب بیرون کردن و نذر و عوض حمس و زکوة بر [illegible]
مستحق نباشد و استنجی نمودن بکف غیر کردن از نام خدا یا آیات قرآنی و حدیث یا اسامی انبیه علیهم السلام و ائمه علیهم السلام یا علماء کرام یا علامت عوض پوشیدن و از آزار و ری
استخفاف بلند کاه فرض نمودن و عظم شعائر قطع رحم بستن دون آنست که برای مال خود و دنیا طبع خویشان را از خود دور کردن و راه نجات خود بندیدن و رعایت
آنان نکردن و از زحمات ایشان محروم نشستن و نفقه نرانه نشنیدن و در خرابیشان نهی برای آنکه فقیر شوند و در خرابیشان نخواهی برای آنکه غنی
سپندباری و عاردانی سپندان را بر روی خود یاوری کردن ایشان خویش مند و برخ نشنیدن علم و غنی و در جاها اظهاری که ایشان جهت بکار خواهی شوند
بلکه در دون و صیت بکلی از چیزی بایشان بدهند قطع کننده رحم قوی بیشت را بی شنود و سخت ترین معصیت است در قطع رحم برادر و خواهر خود
[illegible] و ایشان را از خود جدا کردن و راه کینه نمودن و مواسات با ایشان نمودن بی سرمه با شنیدن نفقه و کسوت ایشان را دادن
ترک عبادت [illegible] خواه کل و خواه بعض و ترک کردن بعضی از فروعات دین نمودن با سستلالات و اهی پوچ مثل آیات و حدیث بقین
واجب عینی نماز جمعه جان کندن و دست و پا زدن و آن بی گویند واجب تخییری است و گاهی گویند حرام است و گاهی گویند
افضل فردین در تخییر جمعه است و نکند هر چند بوقت نشنیده ام در فضیلت افضل الفردین الجمعة و ترک الجمعة خوطه و ندانستم که این کار را
از کجا می گویند و گاهی میگویند اگر جمعه واجب است چرا اهل سنان نکنند و ابن عقیل و ملد و خلیل فرد بینی حرام میدانند ما نیز حرام میدانیم عوض
تارک جمعه منافق بیست و اسلام و از زنان ما ان بقیه عمل قوم لوط علیه السلام و بعضی از ان عمل که بکره بیست اما در بخت محرمات بان مرتکب و
زنا بکنه بی عمل ملکه ایشان است فخر و مباهات بمانند شدن و بس بازی و کبوتر بازی و کبک و جغلی و قوچ بازی و خان هولا از اعراض و نقش انداختن
و منجم بر زمین بوشیدن بکفل در بیم از بری بستهای مردمان و شنیدن بلد بزرگ کردن و از دین بیست لباس مردمان و صفیر زدن و ریش تراشیدن و سبیل
گذاشتن و کفش پوشیدن برای فخر و [illegible] بازی کردن بقاب و کوی و تخفه و هدیه دادن و کلاه بند بر سر گذاشتن و لباس بر تنگ اشتن و پوشیدن مثل قبای
ماهیانی و بیراهن کبیر و شتبان کرده پوشیدن و سبیغ زدن و دهل زدن و باد کشیدن و از رکنت دیگ عروسان زدن و زنگوله و دم روباه بر کلاه
و کمر جنابیدن و معرکه گیری و مسخرگی که [illegible] و در این قسم است حال جاهلی که کاه علم و معرفت الله را دست بر صدا بر دندان پوست و قندیل
رخت بر میکنند و من نیاز دست بگیرند و [illegible] میشوند بر روز و جمعه بند بخیر بر تخت نیشند و میگویند مادر دشمنان و میلوانی که ادعای میکنند
زیرا که این عمل بمرتبه شرع نیست و بندیده بوده بدست رفض و بوست پوشیدن و با کوچک ایمان کردن نیست و شایع نفقه
که در دین باید که شایع فعال از مرصورت [illegible] و آنست بر زبان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در السلم لا نفقه لکند و صورت عابوس و مریخ خان
و نعوذ بالله من الخذلان و در پیرزنان [illegible] بودن
اور ناده [illegible] بودن
سحر و بدسناطر و خسوف خوابی و جله بندی و کره بندی و خواب بندی و عقد الذکر و عقد عداوت و زن و شوهر را از هم جدا کردن و عمل جهت کردن
و محرم بجاه رسانیدن و زبان و کل زدن و دعائی دل آزمر نوشتن و او اره کردن مردمان از خانها و خاک قبرستان و حاصل قبرستان
تفرین عداوت بخانهای مومنان ریختن و دعوی پیغمبری و برای قتل مومنین خود شدن و علم رمل جز از غیب دانستن و تجربه حق کردن و بر
میدانند که این محالست و در زور آوردن مثل [illegible] و جستن و فریاد زدن و غلطیدن و راه کشیدن و فحاشی و بد زبان بلکه در زدن و تجسس
بر کره از روی [illegible] عقیده و خضوع و خشوع معدان بلکه عظمت [illegible] در نشستن بلند اورا بمکنت و فتاد کی یاد کند [illegible] و فتن

کردن میدانم که مشایخ این سلسله بدین طریق نرفته‌اند و در ذکر و فکر و عبادت این نوع طی‌ها و این راه‌ها را کجا پیدا کرده‌اند و [illegible] جهال از نشئه‌ی
ریاضتی و مالیخولیا و ریاضت دادن نفس و دست از کسب و کار خلق برداشتن، ان ابلهان و دعوی مخلصان بیران جاهل ایشان از کشف و کرامات که
اصلا مربوط بمسئله نیست و حق و باطل را از هم جدا نکرده‌اند و میدانند که ایمان حقیقت و معرفت و سلوک و دعوی و ریاضت حقیقت بلکه بهیچ وجه
و تصفیه باطن از صفات ذمیمه و رذیله دینیه و مجاهدات نفسانی محض مخصوص اهل حق است و باید که تو نیز بدانی منشأ [illegible] یعنی
از ایشان از راه کسی خبر نمیرسد و میدانند که اکثر مشایخ ایشان با سلطان رفته‌اند و با خدا و خلق زده‌اند و مسجد و دخمه را ترک نفس و
احوال بد را ترک نکرده‌اند و بعضی از ایشان که ما بدوی نداریم که ما دیدیم و مصاحب او بودیم و عزل کردیم و از باطن خلق خبر دهیم دیگر از کجا که مانند
از خلایق بدون استحقاق و خلق و فقیر و الحاف و در باطن معتقد بودن و نشناختن خدا کردن و دلی کسب و کار معیشت ترفع و تلبیس و تلقین که در اینجا
نام خواهیم برد و فقیر ایم و چیز نداریم و قادر بر کسب نباشند و کنند و این بدتر از آنست که دعوی ایشان را نکنند که حرف و صنعت اختیار کنند و چون عاجز
الزبه دانند و توکل را بر خلق نبندند و گویند هر چه خدا میخواهد میشویم و این علامت سیاه دلیست در یکه عجز و زبونی میخورند و بدتر از این [illegible]
کسانی اند که میخورند و نمیپوشند و اموال نعمت حق تعالی میخورند بر گاه عمی خداوند و عصیان بایشان عطا کرده پوشند و چیز خلق و می
نمیدهند که اصلا حق خدائی با وقعیت و نعمتی ندارد و دل بسند خشن و درشت از راه اسکاس میپوشند و اگر بوی بایشان نه چنین ممکنی
و می خوری و می پوشی گویند نی مانیت و از خلق بد غرضیم و ما به چیزی و دروغ میگویند این دشمنان خدا را زاده خست و دنائت اینها
نامی کنند و العلم عند الله و سلمان و محروم اند از دولت او و فقرا و صلحا و غمایه گان و خواص او و بدتر مذاق حق بندگان
و ملازمان است و اجرت عمله فعله و کارکنان [illegible] حبس خون مال سگ و از رسول و اولاد امام است و حقوق بندگان خدا که بر سر آن [illegible]
و در حبس شدن مذاق حق است و نوشه و فطرا و بچه لبیک بندگان و عهد و یمین و چیزهای بسیار و تصدق میدهد برا و لازم نشان او و خلق بعید
و واجبات را نکردن و ارتکاب محرمات تمرد و عاق شدن و چیز نداشتن با سائلان و قرض کردن و پس ندادن [illegible] از ارث ندادن اعزی ندادن خدا از
بجا آوردن یعنی کسی را در خدمت پیغمبر و امام راه دور و قوی و امصار و دیگر برگشت و رفت و در خدمت امام نباشد و در راه خدا در سختی‌ها بعهده نشد
و طلب مسایل دین حق می کرده باشد باز برود به بیابان و دهات و در آنجا نکنی نباشد و به ایشان معاشرت نباشد و هدایت قوم نکرده باشد و نه
در اس خوانده باشد و دست بر زانو نخوانده و طلب مسایل ضروری نکرده باشد و نشنیده و اگر نه آنکه در اس میخوانی بسیار بر سیدی حال دست بر روی
کار دیده بود طلبه کردن روزی در آخر است دیگر بر طبیعه کردن معرفت خدا است و معرفت رسول و الامام و ما جاء به النبی و اقرار [illegible]
به نبیای سابق و کتب ایشان و اقرار کردن بوجود ملایکه و عصمت ایشان و انبیاء و [illegible] سلام الله علیهم اجمعین و ترک تحصیل
مسایل و واجبات الصول دین نخواهد بدلیل عقل و تقدیر نقلی نه تقلیدی و استماع مانند و تحقیق و بر خدا اصول جهد و جهد و کسب بدو در فروع
بعضی از مسایل او تقلیدی ضبط باید کرد و در تحقیق نخواهد و دلیل و کسب از ضروری احوال مبدء و معاد و حشر و نشر و قیامت و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و عمل و حکمت و آنچه متعلق بما می ابواب است و بهیچ وجه در قیامت عذر او نمی‌تواند که در جواب گوید ندانستم که [illegible]
یا کار ضروری بوده و تحصیل نکرده و نمیداند باید که چون خزانه الله فرض و فرمان در دنیا کرده‌اند که علوم خوانند و کسی انداند و بدین
بمرند و در جهنم [illegible] نعوذ بالله من الخذلان [illegible] نومید شدن از رحمت الهی است و گناهان عظیم عظیم کردن
و توبه نکردن و بدتر از این که باشد که خلق را مسبب الاسباب و قاضی الحاجات خواهند و میدانند که ملجا و پناهان میشوند و کفر [illegible]

فصل [illegible]

فصل میاز دهم در بیان اوساط خلق و اکثر مطلق از ایشان جهل آمیز از خدا ندانند و از همه کنایان عظیم‌تر و بدتر جهت جاهلیت و عصبیت است که
در اعراض بالطبع دنیوی بکار دینی برند و بخدا عاصی و کار میشوند و از رحمت الهی دور میشوند و از ایمان و اسلام بیرون میروند و در اسم جهنم [illegible]
می‌نمایند و این اکثر عصبیت الله و حمیت است که در ایران ابلیس ملعون بهر سانیده و خلق را متابعت خود کرده‌اند و ایشان را اجابت نموده‌اند و
در قیامت دیگر این عصبیت نمیتوانند و بر آن اصرار نمیکنند و نمی‌گویند و نمی‌کنند و خواهی نخواهی توبه کنند و از جهنم میروند [illegible]
شدن مثل راه داری و عشاری و کتابی و دلالی و دو جوابی تنباکو و مواشی و مرغی و خلک تر و خدائی و [illegible] و غلبی و غیر اینها محرمات
و در این بدتر و ملعون‌تر کسی است که بدعتی در دین بنا کند و جبریه بهمرساند و خواص بر و کبار و بزرگ و بزرگ سلطان انتفاع او می
بهمرساند و بر رعایا چیزی قرار دهد که بضعفه باشد و یا بر رضای موت و موت و معاون و جبر [illegible] بضعفه چنین کسی اهل بدعت و معلون است
[illegible] دادن نان و رضی و در نجاست نواقض و نجاست و نجس قرن و ربت دین، نواقض و بدتر دین و در تبر با نواقض
مثل خمس و غیرها که کبار دوی استخفاف کند کافر و ابتدی و مجتبی احادیث صادیت بهیت بسانت و علوم دینیه و مسایل شرعیه و کتب شیعه و [illegible]
و قوره و رسای بهی مناسب و اهمیت بدتر عینا همه اشکده این حکم را ثابت و مقدار ابتدت خواندن دعاهای جعلی محوس و بهی و نصاری و بدتر [illegible]
و آنچه مخالفین موضوع خوانده اند از دعای غیره و غیره و غیره و کهانت و عمل رمل و نجوم و دیدا و کیمیا و سیمیا برای [illegible]
مخصوص و دلیل الله و وقت باید صرف نخصص از علم و معرفت و وقت بازی نکنند و وقت باطل میشود از [illegible]

و نماز کنند وقت خوب یا خراب بیدرنگ که قرطبکر ندو یا فلان خواجه را بپسندند و بپروانند از خویش و قوم و یا مادر و پدر و خویش
ایشان نگرانی کنند و پریشان باشند و برچه چیزی و از قبل راکه لازم پندارند بتوای فقیه میدانند و در فیافت ها و وقف نفقه و طلاق و
وطی جهد میکنند و اگر نگرانی نمیکنند
و زید میکنند بر نفقه و سایر آنچه کمتر پیشنام میخوانند و ایشان را بانواع تکلفات و مؤنت
لذیذه نخوانند و اگر زیارت ایشان دم زنی دم از آنا ربکم الاعلی زنند و هر گرام مبلغی را به پسران و امیران و وزرگان قرض دهند
که معاون و توانای ایشان باشند و اگر بر ایشانی پی پراهن و پیچانه نیابند ایشان قرض نمیدهند چنانکه گویا هرگز نمیدیدند بلکه گویان و میدانند
و دلالان و چرانان و گمراهان اند و فرومایه ترین مردمانند و بخس ترین از آدمیان و کندذهن ترین حیوانات و ارذل ترین خلق اند
زیرا که کمال آدمی بجانب دیگر نشینی او در معرفت و بندگی خداست و کلام الهی بر این ناطق است ان اکرمکم عند الله
اتقاکم و غرض آنست که معصیت بسیار است بجز از اصابت و اجتناب نظر فقیر رسیده تخمیناً بچهار هزار میرسد بدین چند که باختصار
غفرالله لنا و لکم بحق محمد و آله کنایی که معفو انداو مواخذه در قیامت ندارند بلکه ثواب هم خواهند داشت و دیگر
نفقی و انکار کردن و کتمان شهادت بودن بست از برای حفظ مال و خون و ناموس مسلمان در آنچه موافق شرع باشد و حفظ
ایشان واجب باشد و تقیه در بلاد کفر و مخالفین بر هر مکلف معصیتی نمیدان اگر همه ردّه بخدا و رسول و خوردن شراب و غیره تر شرب
و سوختن قرآن باشد الا در خصی که تقیه در آن ادمی را نمی باید بکند هرگاه باید بکند که نفس مومن محترمی را نکند و اگر بالشرع
قتل او واجب باشد و دست کسی باو نرسد و در ذمه ولی مقتول او را وکیل نماید و یا بی اذن ایشان نکند و یا بی اذن
امام جنایاتی که قصاص آن بر امام یا نایب او لازم باشد او بکند اما امام او را تعذیر میکند و قتل حد و زنی شبیه آن
حکم دارد و کشتن ناصبی و غلات که در سیصد سلام باشند یعنی گویند که هرگاه موذی باشند ناخورست ندارد در او فوت
بلکی اگر ناصبی ستنی پسند در دنیا و در آخرت از و مطالبه خواهند کرد و بعضی از ما غارت اموال خوارج و کشتن ایشان را جایز
میدانند و افطار کردن زن مرتبه طفل و بیماری که طبیب او را امر بافطار نماید اگرچه کافر باشد طبیب و کسیکه بهم بلد کافر باشد
از تشنگی و گرسنگی در روزه باشد یا روزه نباشد و افطار بطعام یا تجمیر کند مواخذه نیست و همچنین نفر که طبیب در روزه ماه
مبارک رمضان جماع کند و خوردن میته و خون و خوک لضطرار او اگر کسی بر او فرض کند در ترتب و روزه بجانه او باید
بندی و کاری دیگر و یا در سر راه او باید خواه در سنت خواه در روزه خواه در بیابان بغتوان و زدی و قتل و انجنایت
را اگر بکند خون ایشان هدر است و مواخذه ندارد و کسیکه مردی را بازن خود بیند و محکم بیند اگر هر دو را بکشد در
خدا مواخذه نیست و آنچه حاکم شرع او را نمی شنوند ملکشاه بکذارند و قسم میتوانند خورد اگر کسی بظلمی مطالبه مال بیتیم
و یا مال امانت و یا مال امام از و بکنند و یا ظلمی خواهد بنفس محترمی را بکشند و یا مومنی را خواهد حبس و بند کنند ان
مواخذه ندارد در قیامت و همچنین در فتحها و غلات کرانی اگر طعامی را بزند در برای قوت لایموت خود و عیالان خود

بنرمایکه صاحب طعام از کرسنکی تمیز و مواخذه ندارد و ملازمت بودن خود معاشر تقیه و ترک امر فی عنان و در انجمنهای و در ان
پرکاه و اندک شبهه بر نخورد اگر باعث قتل نفس محترمی نشود مواخذه نیست و از برای حفظ ناموس و خون و مال خود و سایر
مومنان اگر مرتکب قبایح نخورد جایز است و هر اعمالی از امور واجبی و سنتی را که بطریق می نخوانند نمیکند اورد در بلاد تقیه
برادو حجی نیست بلکه [illegible] بقضیل الهی و نه بتخلف تخلف کننده و امید نجات دران نیست
که کسی در کفر و شرک و نفاق و سنی و رید و الی و وعاظ و باخدا و انبیا و ائمه علیهم السلام بدعت و اختراع در دین و الحاد
مذهب نزده و فتوی ناحق در دین خدا نکند و منکر نباشد یک مسئله و یک نوع از انواع امر و نواهی را و جزی از ضروریات از اصول
و فروع و حلال و حرام را انکار نماید و کسیکه انبیا و اوصیا و ائمه هدی و ملایکه مقربین علیهم السلام را بعبدی که بدو ارزانده نمیشود
کند داند و یا منکر از یکی از ایشان نشود و قتل یکی را ز ائمه معصومین علیهم السلام یا انبیا اختیار نخواهد و یا رضی و کرکی را نفی نقبل و عیب
و معاون در قتل نشود و یا امر بقتل ایشان نخواهد و یا حلال داند اسیر و نهب و غارت اموال و اولاد و زنان و انبیا و رسول و
ائمه هدی را و یا متهم ساخته باشد بریک از حقوقان بارگاه احدیت و حجج الله را بخطا و معصیت و ذلت و کفر و نفاق و فسق و
فجور و زنا و مرید دنیا و مال آن و بدین نحوی که بعضی بر قبیح امر زیدی را بخطا و بدین اعتقادات برده باشد و یا انچه موجب ارتداد
از برای معصیت دین و مذهب یکبار قتل مسلمین و کافر کرده میکنند و اموال مومنان را غارت میکنند بعبث ایمان و زن و فرزندان ایشان را
اسیر کنند و فروشند و بفروشند و بندگی خود کردانند و بخروج کنند بر امام زمان و یا بدر امام زمان نه نماید حال و حرج نخواهد
شد اینرا کوته و شام در کربلای معلا و در هر عصر که یکی از ائمه ما صلوات الله علیهم لعنه اند و یا استخفاف بحق و رسول و ائمه علیهم السلام نماید
و اطاعت ائمه نخواهند در امر معروف و نهی از منکر و فرایض و نوافل و مسایل و یا خدا را جسم و جوهر و عرض و در جهت و
مکان بداند و او را حاضر و ناظر و مطلع نداند و یا تشبیه و جسم و عجز و نقص و حلول و اتحاد در ابرار او جایز داند و او را قادر و
مختار نداند و فاعل موجب و مضطر داند و جبر را بخدا نسبت دهد و بنحوی بخطاب او قبل از ایجاد نکند و او را بداند و یا
ذات بیت محرم نماید و یا او را متهم به بدی سازد بلکه هر یک از زنان انبیا متهم زنا سازد و یا دشنام بایشان دهد مگر عایشه و حفصه
[illegible] که بعضی اینها باید بکنند نه جز و یکدیگر و یا انکه احادیث در وضع از زبان انبیا و اولیا نقل کند و یا بحجج
روی قیاس و رای و اجتهاد در استحسان فتوی دهد و یا این شنوی را با جماع مردم دخول معصوم جایز داند و بخلاف
ما انزل الله حکم کند و فتوی دهد یا عمل بنوت و امامت کند و یا انکه مخالف مخالف امیرالمومنین نماید و یا انکه غیر دین
اسلام را حق داند یا انکه انکار صانع نماید و یا بطبیعت و دهر عناصر و کواکب قایل شود بدون تاثیر صانع و یا انکه عالم قدیم
داند و یا انکه خدا را ظالم داند و یا قائل نداند و علم خدا را علت کفر و شرک داند یا انکه امیرالمومنین علی علیه السلام
و رستکم را بعد از رسول خدا صلعم بلافاصله خلیفه و جانشین نداند و یا بحجج حضرت صاحب الامر علیه السلام و استقلام
و رجوه و طول غیبت او قایل نباشند و یا انکه ائمه معصومین علیهم السلام را خداوند حلول و اتحاد و خدا از ایشان جایز

وحلال خدا را حرام دانند و حرام خدا را حلال دانند و یا لعنت کنند و دشنام دهند صحابه را مثل سلمان و مقداد و ابا ذر و
عمار و خلیفه محمد ابی بکر رضی الله عنهم و یا انکه اعتقاد با مامت ثلثه یا یزید و معاویه و بنی امیه و خلفای بنی العباس
علیهم اللعنه درشته باشند و یا اصحاب و انصار و اعوان و انصار و شیعیان پیشوا تا مومن و خوب دانند و یا انکه مذهب این
ملاعین راحق داند و بدین اعتقاد مرده باشد و همچنین است حال انکه در اسلام زاییده باشد و مرتد نشود بعضی گفته اند
بعد از توبه امید قبول نیست در مرتد ملی بعد از نکرار توبه امرزیده است و ازین قبیل است انکه کعبه خراب کند و
شمشیر کشد و خون بریزد و یا انکه کعبه و بیت المقدس و یا انکه قبور انبیا و ائمه بدخواب کند و یا بسوزاند و در بین حرم
داخل است مدینه منوره و یا مسجد را بسوزاند یا باستخفاف در میان قاذورات و نجاسات اندازد و یا در زیر پا انکند
و انکه بر زند استخفافاً و در احادیث رسیده و ائمه در همه این احکام داخل است با فضلت نجاسات را کعبه و قبور انبیا و ائمه
منوره بریزد استخفافاً و یا درین مشاهد و حرم بول و غایط کند استخفافاً و در این حکم داخل است ولد الزنا و پنهان و پشتیبان
غیر امامی و غلات و خوارج و نواصب و مشبهه و مجسمه و زیدی و اسماعیلی و فتاحی و هر فرقه از مسلمانان که
در سلک خلود ابد داخل اند و حلال دانسته سحر و کهانت و تصدیق غیب گویان نیز رفیق است با ایشان و بدعت
کننده در دنیا از انچه متوجه که ضرر بمسلمانان و مالهای ایشان برسد درین حکم تر نکند مثل انکه بومعدنی و ملکی جمعی قرار
دهند که سلب یا کسر یا ضرر منفعت رعایا باشد آقا کافر عادل و سنی در جهنم معذب نمی شوند بلکه خداوند رعایا را یعنی
تفضلا بایشان هم می کند و اکل و شرب و راحت نعمت بایشان عطا میکند مثل نوشیروان و حاتم طایی حدیث
سخی حبیب الله و لو کان فاسقا بخل عدو الله و لو کان زاهدا و اما مستضعفین حدیث
در باب ایشان بسیار است کار ایشان بخدا خواهد بود یعنی میفرمایند باعراف میروند اما اولاد کفار خادمان اهل بهشت خواهند بود
و بروایت کلینی رضی الله عنه بایدران خود در جهنم اندانه معذب نمیکنند خدا و ند عالمیان هم مومنین و مومنات را با توبه
خالص و هدایت و ایمان از دنیا بیرون برد و بیامرزد همه در حضور او سیاه کنان بکار شرمسار کرنام تو دارین
اوراق و جامع این رساله را یعنی محمد هادی محمد تقی شفیعا روز جزا اندر فصل سی و سوم در بیان مذهب مبدعه جبریه
این امت است که باید مومنان بدانند مبدا به یکی از این اعتقادات از روی عمد یا سهو و غفلت و یا عمل کنند بان بیرانه
این طایفه را اشاعره و صفاتیه نیز میگویند و عمده طایفه مجبره اهل کفت علیهم اللعنه اند و واضع این مذهب در
اول ابی الحسن بن اسمعیل الاشعری نسب او منتهی میشود بابو موسی ملعون که منافق و از کفر ابلیس مشهور تر بوده است و
عمده و اشاعره سه فرقه اند اول اصحاب ابوالحسن اشعری اند و این ابوالحسن شاگرد محمد بن عبد الوهاب جبایی
که از معتزله بصره بوده است و مذهب اعتزال در دست او زیاد باستاد خود لکف و جه میکوی در سبب آنکه سه برادر بودند یکی عمر که
را در طاعت بسر کرد و دیگری در معصیت و یکی در طفلی وفات یافت جبائی گفت که آن برادر مطیع در بهشت خواهد بود و عاصی

بجهنم و ان طفل بثواب خواهد رسید و نه عقاب اشعری گفت اگر ان برادر صغیر گوید بخدای خود چیل که بار خدایا اگر مرا زنده
گذاشته بودی من نیز چون برادر مطیع اعمال صالحه میکردم و به بهشت میرفتم چنانکه ان برادر رفته است خدای تعالی چه
در جواب گوید که تو چه دانستی اگر تو زنده مانده بودی البته عمل صالح میکردی من بهتر از تو میدانم اگر تو زنده ماندی
بودی هر اینه فاسق و فاجر بودی و بجهنم میرفتی و من صلاح تر در این دیدم که ترا در عقلی ببرانند من این نادان
از تو صادر نگشته پس در این حال برادر جهنم که عاصی بود گوید که ای پروردگار من چرا اندر طفلی نمیراندی تا این گناهان
از من صادر نگشته و مستحق عذاب نشدمی چنانچه برادر کوچک مرا میراندی پس چون مستحق اشتری بدین جا رسید جایی عاجز
شد جواب نگفت بعد ازان شیخ ابی ترک مذهب معتزله کرده از اعتقاد خود رجوع کرده گفت که بر خدا تعالی واجب نیست
در حق بنده چیزی را نکند بلکه جایز است که جل جلاله و تقدس الهی مومنان که عمر خود را صرف طاعت و
عبادت کرده باشند و از و هیچ گناهی صادر نگشته او را به بهشت نبرد بلکه با دوزخ میتواند کرد و ماذوی که عمر خود را
در کفر بسر آورده و از و هیچ عمل صالحی بظهور نیامده باشد و اجب است بر خدا که او را بدوزخ نفرستد بلکه جایز است
که ان کافر را به بهشت عدن داخل کند و لو یدخل هذا فی الجنة و ذاک فی النار و لا ابالی یعنی
را در بهشت عدن جای میدهم و ان صالح مومن را در آتش دوزخ می سوزانم و مرا هیچ و باکی نیست و پروای
ازین دو کار نیست اول الکه اشاعره صفات ثبوتیه حق تعالی را از علم و قدرت و حیات و غیره زاید و خارج
لذات میدانند و قدیم میدانند و حسن و قبیح در اشیا نزد ایشان شرعی است نه عقلی دیگر گویند خدا سوا خالق
شرور و فاعل شر و راضی بشر است و در طینت ایشان خمر کرده است و دیگر توقع محفوظ عالم صغیر نقطه است انجمت
انکه هر چیزیکه از ادمی پیدا می یابد از عمل در لطفه وی است همچون سعادت و شقاوت و دیانت و خیانت و بزرگی
و حماقت و بخل و سخاوت و بهت عالی و خساست و دیگر ایشان و نفر و اجبار و طاعت و عصیان و مانند
این و بهیچ وجه دفع ان محکن نیست و ادمی دران مجبور است پس بنا بر بعد است بعد است که از شکم مادر زاده و
هرگز نقی است بدستور مجبور است و این عمل را حق تعالی افریده است و بان عمل و الت هر چه خواهند کنند بخلیه
قادر بر ترک ان نباشند و کرده بنده کرده خدا است و ازان آنچه بر گشته میخواهد چون خالق فعل الت و طینت و
کوید ازایجاد عبارات از تصدیق بقلب بجمیع انچه بیغمبر اورده است بجمله و مفصلا و اقرار لسان را دران
مدخل نیست و گویند که کلام حق تعالی یک معنی قدیم و قایم بذات و با صفات ثبوتیه زاید بر ذات قدیم است چنانچه زاید
بر ذات بندگان او و فرق است نه بندگان که با فت شده حادث اند و در ذات مقدس الهی قدیم پس میتوانند
که خدای تعالی عز و جل متکلم افعالی باشد که خارج از ذات او است و بان الت بتکلم میکنند و حق در نقد زیت که الت چیزا ذات
و عالم است بعلمی که خارج از ذات او است و حی است بحیوتی که غیر از ذات اوست بندگان و مرید و کاره است با ارادتی

والطف خدا بتعالی را نسبت ببندگان جایز میدانند و میگویند حق تعالی تکلیف بالایطاق به بندگان نکرده و میگویند
انچه خدا خواهد بلکه بمشیت خود بعضی را مؤمن و بعضی را کافر خلق کرده و بعضی از ایشان میگویند
حقیقتی چیز یافت نمیشود و جسم نام کف پس هر چه از خدا نفی کنند از او نفی کرده باشند مثل آنکه میگویند
را بمعنی استقر تفسیر کرده است و آن رحمن مخلوق بعد میگویند خدا را بوصف نشاید که گویند که شی ء است و نشاید گفت که عالم
وحی و سمیع و بصیر است و موجه بحال و قوت صفت نشاید که خدا را بوصف نشاید که در قرآن آمده
بعضی از ان اسماء و صفات مشترکی اند پس نشاید که گویند که مخلوق را خالق و رزاق و الله توان گفت
عالم است بعلم محدث و در ان عالم منکر و اهل بهشت به بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ الخ و بهشت و دوزخ و جمله مخلوقات نیست
و خدا از حق تعالی کسی نماند که خلق را بیافریند خلق را هیچ قدرت در فعل نیست دلیل بر این انکه ایشان مجاز و مضطر اند در افعال خود
مضطر است از حرکت باد چون او را بجنباند و نوه مضطر است در ثبات و اضافت فعل به بنده مجاز است نه بحقیقت خداوند
تو بید درخت بجنباند تا باد او را حرکت میدهد و آب روان همی رود و در دریا استاده است و انها را در ان هیچ فعل نیست و چون
نیز بر این مثال بعضی از او هیچ نتوانند گفت که خدا صفت فعل نیست زیرا که بر بنده صفت فعل نیست و نشاید گفت که
پادشاه چیز صفت یا خالق می نیست زیرا که خالق را نشاید گفت که بر بنده صفت خلق نیست و نشاید گفت که
دیگر گویند قدرت و مقدور و عالم و معلوم و عشق و عاشق و معشوق یکی است حضرت عزت و قدوس گویند بر جمله خدا و نه بیده است در آسمان از عرش
از ملایکه و انسان و حیوان و جن و بر جمله حیات دارد بجمله اند خدا است که بر همه زنده است و حی و عالم و خواننده و داننده و بخشنده خداوند
و مهربان و خواننده و خواهش خدا تعالی از و بیزار است و خواهش دارد و نیز از ان ملاحین گویند خدا مرکب است از این و طعم که
و ارث یابد و بیوست با خویشت او نیز فاعل کبیره الا مؤمن بهشت گناه بایشان او نیز نمیرساند و اهل بهشت اند و
او امر و نواهی بر سه وجه اند یکی توحید بدو عذاب نکند و خدا از نیده بسلام خواسته است و انچه از قبایح در اسلام کند و اگر کافر در کفر خود امید
بکرام اهی کرده باشد بدو بخشند بر خلاف دیگر گویند شیطان مشرک نیست و از اهل توحید است چون استکبار کرد کبیره کرد و صاحب کبیره با ایمان
راست گفتار است و بر این قیاس است صاحب یا جوج و مأجوج و فرعون و هامان دیگر آنکه عذر بجهل ندارند همه اهل قبل خلق بحسب قدرت
خدا تعالی بتوحید و نبوت و بعضی از جمله معرفت خدا بخضوع ایمان و [illegible] بلکه بعینه یعنی ایمان و معرفت
و ورود و صدور ایمان این خصال در یکدیگر حاصل و مؤمن است کسی را از ایمان اقرار نکند تا بدل معرفت و عقد نکند
و گویند بعینه و بسامع بدن و قابل را خدای امر و نهی ایمان نخواهد داشت و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن حسن و جهم بن صفوان
و ابن مهدان و ابن کیسان و مضر قایلند گویند ایمان قول است نه فعل و بخویشه از اشاعره گویند که هذا اصحاب کبیره و صغایر را ازرد
خواه بتوبه خواه بی توبه و اقرار کردن انچه از خدا بر رسول آمده مجمل ضرورت و مفصل در کار نیست و خدا جبر را حرام کرده
اما عقد از این جمله نیست یا جهل است یا جهل دیگر و مؤمن جهل یا کافر و میدانم خدا حج را و حج کعبه و بخانه خدا بار رفت نه من
به خانه خدا قبله است یا مدینه یا بیت المقدس نیز انه دیر و مساجد و کلیسها را نیز خانه خدا میگویند [illegible] از زبان ابو حنیفه

یا جوج و مأجوج

ملعون نقل میکند که او گفته بامید این خدا محمد را بر رسالت فرستاده است ما نمیدانیم که این محمد عربی است یا مکی یا مدنی یا عراقی
این کلمه دشمنان است و گویند هر که مسلمانی را بکشد یا لطمه زند کافر میشود نه از بهر لطمه و قتل بلکه از بهر عداوت با مسلمان
و گویند امام حسین علیه الصلوة و السلام در امام زمان یعنی یزید علیه لعنة بر حق بود و خلیفه ان زمان یزید بود
بقیه از صحابه بازمانده بودند که بر او اجماع کردند و بیعت کردند همچنین زید ارقم و عمر بن عاص و انس بن مالک و سمره بن جندب
و علقمه مولدی ابن عباس و براء ابن عازب و غیرهم را یزید سجود اقتاب و ماه کفر نباشد بلکه علامت کفر است
و یزید صفتهای خدا مخلوق باشد اچهار خصلت قادری و عالمی و مشیت و خالقیت و ایمان یزید موجب از شاء و یزید
ایمان موقوف خدا بعد از ان که یزید خدا است یا سه ای فرعون اما تو ای مت نه کافر ان گویند و یزید اگر کسی خدا را انکار کند
و منکر رسالش بعد ایمان وی در رست است و نکرد نماز و سجد یا موراث عبادت خدا نیست زیرا عبادت خدا موقوف است
و معرفت خدا ایمان است نه اقرار بان و بجا اوردن عبادات بر این رفته اند بسی کثیر از اهل تصوف که چون بحد کمال میرسند
و واصل میشوند تکلیف از ایشان ساقط میشود و نه عبادات میکنند اما در نزد دانایان و فضلاء این قوم این قوم امر و ترک است و
کرامیه از اشاعره میگویند کل فرق اسلام مذهب ایشان باطل است و خلیق همه کافر اند الا کرامیه و بعضی
بن داود که از اصحاب شافعی است گوید که از تصانیف ابو عبد الله محمد بن الکرام دیده ام که نوشته بود که کسی که شهادتین
کرامیه گوید و خلق را بخدا دعوت کند و نماز کند و حج بر فق و جماعت کند و رسول الله در یک جامه و ان وقتی که جنازه ربیانی را بر دوش
بوی رسد و در جنب راه باغی یا زراعتی از کسی پسند مذموم نیست نه زنی را وطی بیند و یک مشت خاک بگیرد و چشمها فرو کند و تا چون جنازه
بروی رسد تف بر ان خاک اندازد و خاک بر ان جنازه فشاند و بس و بگوید اللهم العنه لبیرا
تصنیفات انعمون و باحث بحش مقدار نیست ان کتابی نوشته که لا یعتد الا المطروف و ان نام کتاب است که چون خدا
در افرینش سباع قوت بشناز کرده و بشتر را چیزها مسلط کرده اند خون انسان نزدیک ایشان مباح است و متوالست که قوت بشناز
بالا برد و کیاه کند و نکرد و اگر کردی بحکمت نزدیک بودی پس گفته که وجه بین تر چیست و بی ادب که شنید میگفت حیوانات
از شتر و گاو و گوسفند و اسپ و مرغان کوشت ایشان نیز مباح کرده اند این حکمت روا باشد که عاصیان و کافران را بر مطیعان مسلط
و بنده فریبنده بهت در مار و کژدم بس حکمت نباشد تا ایشان را بکشند تا ایشان خدا گویند که حق تعالی شجاعان را تواند بیرند و گویند که ایشان را بکشند
که در حرام پشیند و گویند انچه خصوصیت است از خاصیت پندارند و در ان اعتقاد کنند خاصیت نزدیک ایشان فرمان
که از حیض او میان نزدیک تا خلق ریخد خوانند تا بی بیرند و خلقان را و هیچ کس بعلت بیفتاد و گویند خبر داد ند مرا
پیش [illegible] و گفت بوعبد الله گوام بر سالت اولی تر بود از محمد بن عبد الله صلعم بوعبد الله گوام ابو عمرو و گفته که بس و
کی میشنی گفت زیرا که ابو عبد الله از محمد زاید تر است و بعلم کلام از محمد نیز داناتر بوعبد الله گوام را زار کرد و گفت خدا ترا بیامرزد
بگرد او عمرو گفت چنین است که تو میگوئی و لیکن بر خواهد ظاهر ملک که پیرو شنیع میکنند و عیب قدر من میگیرند و بوعبد الله گوام بر گفت پس او بگفت
بفرستاد که خدا جبرئیل را بعربی علیه الصلوة و السلام فرستاد و بخلط بمحمد رفت و جایز نیست که گوید ابو عبد الله گوام رسالت از محمد اولی تر

قائلند و واقفی از شیعه بهفت قائلند و کیسانیه از شیعه بچهارده قائلند اول امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة و السلام و
بابن الحنفیه و اسماعیلیان بهشت قائلند و زیدیه گویند هر کس عالم و شجاع و از فرزندان فاطمه صلوٰة الله علیها
خروج بشمشیر کند امام است و رفض
نیز هر گاه خوف تلف نفس یا مال یا عرض باشد تقیه میکنند بخلاف معتزله و اهل سنت و زیدیه و خوارج و حشویه و نواصب
تقیه را جایز نمیدانند دیگر گویند هر کرا زمانی از امام خالی نبود و نخواهد بود از ابتدا افرینش تا روز قیامت خواه ظاهر و قوی
بخلاف مجبره نواصب و همه فرق مسلمانان که خلو عالم را از امام جایز میدانند دیگر گویند خروج بر امام عادل منکر است
که هر که چنین اعتقاد کند کافر شود بخلاف زیدیه و خوارج و زیدیه و غیره بعد از ایشان این منکر
خروج بر امام کافر شود دیگر گویند بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امیرالمؤمنین علی علیه الصلوٰة و السلام و فاطمه و حسن و حسین و
از ائمه اثنی عشر صلوٰة الله علیهم اجمعین افضل کل خلایق اند بخلاف کل فرق اسلام الا قلیلی از
و کافر از ملک کمتر را بهتر میدانند دیگر گویند در مذهب ما رائی و قیاس و اجتهاد و رشحی بعقلی و ابداع بدون
معصوم و حسن و قبیح شرعی بخلاف همه مسلمان و منافقان که جایز میدانند دیگر گویند بهشت و جاه هر کرا فانی بخواهد بدون
بن عجره که دیوانی و زیدیه گویند بهشت و جاه الی آخره اند بخلاف معتزله که گویند بعد از قیام قیامت آنرا میدهند دیگر گویند
و عقاب از خیان بدیدار و آلوسی بخلاف ابوالهذیل که گوید هر فانی را بهشت جایی لک و خوک و غیره
بهشت بخلاف گرامیه که گویند ایشان در بهشت با شند دیگر گویند که خدا از قیامت حساب خلایق را میدهد بخلاف جاحظ از معتزله
که گویند مسیح علیه السلام حساب خلایق را میکند و زیدیه گویند اول کسی که بهشت رود امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة و السلام است و بعد از ایشان
امتهای دیگر و مؤمنان جن و انس در درجات پیغمبر ما و اهلبیت از همه خلایق رفیع تر است و در بین ما بقی اهل مخالفین از هر مذهبی و
از مسلمان خلاف نیست که اند در مقام کنیز ذکر نمانده در میان بهشت و دوزخ جایی هست که اند اعراف و میگویند که
بعضی از کفار فساق عادل و بعضی از مستضعفین اگر خدا خواهد در آنجا کنند نواصب گویند حساب است و گویند و علی هذا القیاس
نهایه از ملوک عادل اند و عبد قدیر بن سهل قشیری گوید اصحاب اعراف بعد از مدتی بخدا از دوزخ و تویه و بعضی گویند
و منکر و بغی و غصب قبر و رومان و اهوال برزخ و عقبات حق است بخلاف معتزله و بکاریه و مجبره و خوارج و بعضی از زیدیه
و ملائکه و کلیم و صحابه مسیح و ابراهیم انفاذ اند کیفی از معتزله بر است که سوال در وقت و میزان صحیفه
میزان عبارت از انصاف و اعمال بد و نیکی بدی ها که میزان حقیقی اند و گویند و شفاعت و
نامه ها و استنشاق جوارح و خصوصیات شفاعت هم حقیقت بخلاف اهل حق عالم از گناه و کافر نه کرد
و فساق اند بعضی قابل اند و بعضی از خصوصیات قابل اند و بعضی از زنها قابل اند و بعضی مطلق و قیل مستحب
و شفاعان بعد از اتمام حجت هم در بهشت خواهند اهل بهشت با شند بخلاف نواصب که گویند در جهنم اند با پدران خود
بخلاف حکما که قابل نیستند دیگر گویند دوام دوزخی بخلاف مجبره که گویند دوام در زمان بعد دیگر گویند از جهت غذا و نه بعضی
این عملی بعد از اصول مذهب ما میدهد و قریب هفتاد هزار مسئله است که کفار فی الحین با مؤمنان خلاف دارند خلد عند
هم مؤمنین و مدت را از سبیل کردن باطل و ابدا بغیر حقه نفاذ دارد عالم بما یکون انه تعالی کتبه الحاج
المحتاج الی الله فی الدنیا و الآخرة فی الدنیا بالایمان و الآخرة و الوسعة فی الرزق الحلال و الآخرة بالمغفرة و الرحمة بحق

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر و لا تعسر

الحمد لله الذی شرع الدیات و القصاص و الحدود لرفع الفساد بین العباد و نظام عالم
الوجود و الصلوٰة علی خیر من شرع احسن الحدود و محمد و اهلبیته خلفاء المعبود
و شفاء یوم الورود و بعد احقر العباد محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما بر ارواح زکیه و ذهاب
علیه فاضل جلیل و عضد امور عباد و سلاک مناهج خیر سداد و مبنای بنیان و اقوام اعلام می نگارد که چون حضرت
نوع بشر را مدنی بالطبع و محتاج بیکدیگر آفریده و غالبا معاملات و معاشرات سبب حدوث مشاجرات و منازعات می شود که
منتهی بقتال نفوس و نهب اموال و حدوث جراحات میگردد و ایضا نفوس اکثر انسان مایل است بمتابعت لذات و
تحصیل مشتهیات و اگر اجری و منعی نباشد در عرض و مال یکدیگر تصرف مینمایند و منتهی بانواع افساد میگردد و لهذا جناب
مقدس ایزد تعالی شانه در شریعت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله برای انتظام امور عباد و رفع فتنه و فساد در میان
برادری و نزد و احکام حدود و قصاص دیات مقرر فرموده که از جرقوس شریر در نگذرد و فساد و زیادتی
سلوک عباد نماید و سداد نیابد و چون کنز احکام مباحث مذکوره در جمیع غوامض مسایل فقه است
و در طلب آنها اختلاف بسیار میان فقها هست لهذا فقیر بر من یجیب امر مرتع الله المسلمین سفاله حسام
مزبور را در این رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که شغل عمر و فایده انس تمام بوده باشد و هیچ جزئیات
که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ انها لازم بوده از دین یا نفس و مال یا نسب یا عقل حفظ
دین را بامانت حدود و عبادات اسقاط کشتن کافرین و مرتدین و جاری نمودن حدود و تعزیرات بر جمیع
که بنهار اسبک شمارند و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت گرفتن است چنانچه حقتعالی فرموده ولکم فی القصاص حیوة
یعنی از برای شما در قصاص کردن زندگی است زیرا که اگر کشنده در العوض مقتول بکشند

قسم چهارم حکم مرد و زن بچهار است که ثابت میشود بشهادت چهار مرد یا سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن یا یک مرد و هشت زن یا هشت زن بلکه زیاده جمع میکنند و بعضی بر این میروند

احکام اول انکه زانی را بر هر سه حد میزنند اگر مرد باشد و مشهور در زن انست که باید تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که در زنان او در وقت زنا بر هنه یافته باشند بر هنه حد میزنند والا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشانرا در تازیانه زدن فرق میکنند

برجمع بدنش بغیر از سر و فرج که بر این اعضا نمیزنند مرد را استاده میزنند و زن را نشسته و بعضی گفته اند بسیار سخت

میزنند و بعضی گفته اند میانه نه بسیار سخت و نه سرمای سخت و گرمای سخت حد نمیزنند بلکه در زمستان در میان روز و در تابستان

در اول و طرف روز که هوا معتدل باشد و هم هر گاه که کسی کاری نکند که مستوجب حد کردد و نباید بجرم که معصیت دیگر بر آن مترتب شود

حد نمیزنند در اتاء از حرم بدر اید و لیکن در حوزون و در شاهدین بر و تنگ میگیرند تا مضطرب شود و به بیرون آمدن پس حد میزنند و اگر

و اگر ان کار شنیع در حرم کرده باشد چون و حرمت حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت را رعایت نمیکنند و در حرم او را حد میزنند

و بعضی از علماء و در این حکم ملحق نموده اند بحرم مکه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و مشاهد مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام

را و در این باب سندی بنظر نرسیده است هر گاه و زنا مکرر واقع شود و بمرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود و مشهور میان علماء انست

که یک حد میزنند و بعضی گفته اند که اگر زنا با یک شخص باشد یک حد میزنند و اگر با چند مرد باشد بر هر یک حدی میزنند و مستند

روایت ابو بصیر است که مرد و زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون اید و فرزند خود را شیر بدهد و آنرا شیر نگذارد و

و نماید بعد از بیدن در سنگ و بعد از پاک شدن از نفاس از تازیانه او را حد میزنند بسیار که مرد و زنی در یک

لحاف بیابند و ثابت شود که کاری کرده اند تازیانه ثابت در میان باشد و مرتبه زده است و دخول ثابت نشود و بمرتبه رسد

تازیانه تعزیر میکنند و بعضی گفته اند که اگر در بعضی از لفاف منفصلات آورده که هر گاه مرد را با زن بیگانه در زیر یکجامه بیابند و دست

در گردن او کرده باشد و را به پوست حد تازیانه هر یک میزنند و بعضی گفته اند علیه آنچه گفته که اگر لوطیان کوچک را

شبانرا در زیر یک جامه یافته اند بدین شان بر همه ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشانرا تعزیر میکند بآنچه مصلحت داند

ده تازیانه نا تمام و نه و در حدیث صحیح وارد شده که در زمان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام مردی

و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند شصت و هر گاه برادری دو مرتبه حد بر تند و

در مرتبه سیوم آن کار را کنند و امیکشند و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم میکشند و گردنه را مفت مرتبه حد بر تند

در مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند هفتم هر گاه کسی توبه کند پیش از

ثابت شود حد ش نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور انست که ساقط میشود و حد میزنند و را و بعضی

گفته اند که مخیر است میان زدن و عفو کردن و بر با قرار خود ش ثابت شده باشد و بعد از تقریر توبه کند حکم

مخیر است میان حد زدن و بخشیدن هشتم هر گاه زنی شوهر نداشته باشد و حامله شود و او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه

اقرار کند که زنا کرده است بنا بر مشهور بهشتم هر کسی که مرد یا زن خانه خود به بیند با زن او را زنا میکند بر دو رنی

تواند کشت و نزد حاکم ثابت نکند و در تقاص میکشند در میان خود و حد نمیزنند و دیگر نشنیده ایم که ثابت

شدن زنا بدو چیز ثابت میشود اول اقرار زنان و دوم شهادت و قوی انست که ثابت میشود و زنا مگر با کراه زنی

خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بر زنا و خلاف است در انکه چهار اقرار باید که در چهار مجلس شود یا در یک مجلس

کافی ست و اشهر بعد و مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بکمتر از

نه اعتبار ندارد و در گر غلام اقرار کند بزنا کرا فا تصدیق او بکند او را حد میزنند و الا فلا دوم انبات بگواه است

و ثابت میشود بکمتر از چهار گواه عادل که گواهی میدهند که زنا او را دیده اند مانند میل در سرمه دان و ان یا سه

مرد عادل اند و دو زن عادله شهادت دهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی اگر چه علمای گفته اند که او را سنگسار

نمیکنند و حد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که حد تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از چهار گواهی بدهند ثابت نمیشود و گواهان

حد میزنند برای قذف نه کفش و اگر بعضی بیشتر بیابند و شهادت دهند بدهند پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اشهر

انست که ایشانرا حد قذف نمیزنند و انتظار باقی شهود نمی کنند و زنا ثابت نمیشود و شرط است که شهادت ایشان

بر یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشند پس اگر بعضی گویند در روز شنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه و بعضی گویند

در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمیشود و مشهور حد میزنند و مشهور انست که اگر حاکم شرع علم بهم رساند

که شخصی زنا کرده بدون گواه و اقرار او را حد میتواند زد و همچنین در سایر حدود هر حق الله باشد بواطه

و مسامحه و اگر حق ان سن باشد مانند قذف تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند فصل دوم در حد لواطه و توابع آن

و در ان چند مقصد است مقصد اول ثابت شدن لواطه نیز مثل زنا بچهار گواه است یا بچهار مرتبه اقرار و مشهور انست

که حاکم شرع بعلم خود حد میتواند زد چنانچه در زنا گذشت و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند که حاکم شرع

او را تعزیر میکند مقصد دوم بدانکه لواطه بر دو قسم است اول انکه مردی در دبر مردی یا پسری دیگر خود را

داخل کند که حشفه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که اگر بعضی از حشفه را داخل کند باز انحکم دارد و حد انقسم

گشتن است بر فاعل و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل باشند خواه دانا باشند و خواه نداند و خواه مسلم خواه

کافر خواه زن باشد و خواه مرد و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگر طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را میکشند اگر فاعل

دیوانه باشد باز او را میکشند و امام مخیر است در کشتن کسی که لواطه کرده باشد میان انکه او را بشمشیر کردن بزند

یا بلندی بسیار بر زمین اندازد پس او را بسنگ بزند و اگر کوهی بزرگ بر او اندازد یا دیواری را بر او خراب کنند و جایز است

که بغیر آنش او را کشته باشند بعد از کشتن او را بسوزانند دوم انکه با مردی یا پسری ملاعبه کنند در میان

رانهای او یا در بین او بدون انکه ذکر را داخل کند در دبر او مشهور انست که هر دو اگر بالغ باشند و الا

بر یک را که بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند هر یک را که محصن باشند یعنی بالغ و عاقل و آزاد

باشند بسنگ و طیکه در زنا نه کور سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد صد تازیانه

میزنند و بعضی گفته اند که او نیز مانند قسم اول میکشند و اول اقوی است و حضرت صادق

علیه السلام روایت شده که لواطه انست که در میان رانهای او داخل کنند و هر که در دبر داخل کند کافر

شده است بانچه خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده و این را در مرتبه سیوم یا چهارم

علی الخلاف حد میکشند دوم هر گاه دو مرد را بر هنه در زیر لحاف یا جامه دیگر بیابند و در میان ایشان

قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب مینمایند از شصت تازیانه تا نود بهر قدر که حاکم شرع مصلحت داند

بعضی قید عدم قرابت نکرده اند و بعضی گفته اند که هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول اقوی است

بدانکه بر قول اول کفته اند که کاهی دو مرتبه تعزیر واقع میشود در مرتبه سیوم تازیانه میزنند سیوم هر کاه اقایا
غلام خود لواطه کند هر دو را میکشند و اکر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد اقا را میکشند و حد از غلام ساقط است
هر چند جبر ثابت نشود و چهارم هر که پسری را بشهوت ببوسد او را تعزیر میکند حاکم شرع بانچه مصلحت بداند
خود و نه تازیانه و در روایت وارد شده که پسر بر اثر شهوت ببوسد لعنت میکنند او را ملایکه سموات و
ارضین و ملایکه رحمت و غضب و مهیا میکرد در برای او جهنم و بد جایکاه است جهنم از برای او و در حدیث دیکر
وارد شده که هر که پسر بر از روی خویش ببوسد حقعالی بنام کند او را بنام پسر کسی که با دست خود ملاعبه
با ذکر خود کند تا منی باید حرام کرده ست و حاکم شرع او را تعزیر میکند بانچه مصلحت داند و در روایتی وارد شده
که حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود که چنین مرد بر الفقار پشت کف دستش زدند تا سرخ شود
او را از بیت المال مسلمین کذخدا کرد و مشهور انست که عمل بدو کواه یا یک اقرار ثابت می شود و چنین
کفته اند و اقرار میاید فصل سیوم در بیان حد مساحقه یعنی سائیدن دو زن فرج خود را بیکدیکر بقصد
حرامست باجماع و در حدیث وارد شده که اصحاب پسی که خدا در قرآن مجید باز کرده است که ایشان را
عذاب کرده عمل ایشان بود و مشهور در حد ایشان انست که بالای دیوار بر ایشان هر یک صد تازیانه میزنند خواه
آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلم و خواه کافر و خواه شوهر دار و خواه بی شوهر و بعضی کفته اند که اکر محصنه باشد
یعنی شوهر دار باشد حکم او حکم زانی است که مذکور شد او را سنکسار میکنند و اکر محصنه نباشد صد تازیانه میزنند و چنین
در قوی نیست و اکر تازیانه نزنند در مرتبه سیوم که دو تازیانه زده باشند میکشند و بعضی در مرتبه چهارم کفته
چنانچه مذکور شد در زنا و اکر دو زن را در یک لحاف برهنه یابند بعضی از علماء کفته اند که یکبر از حد ساقط
تعزیر میکنند در هر مرتبه و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیوم صد تازیانه میزنند و در مرتبه چهارم میکشند و بعضی
کفته اند که همیشه تعزیر میکنند و حد نمی زنند و نمی کشند و بعضی کفته اند در مرتبه اول و دویم حد تمام میزنند و در
مرتبه سیوم یا چهارم می کشند و دو زن را بر هنه در زیر لحاف خوابیدن حرام است و احوط انست که بر هنه هم
نباشند و در زیر بیک لحاف نباشند و ضروری باشد لحاف را در میان نه کنند و در حدیث صحیح از حضرت صادق
علیه الصلوة والسلام منقولست که روزی حضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام در حجره حضرت امیر المومنین
صلوات الله وسلامه علیه نشسته بود ناکاه کروهی آمدند و کفتند حضرت امیر را میخواهیم امام حسن علیه السلام
فرمود چه کار دارید کفتند مسئله داریم فرمودند چه مسئله است کفتند زنی شوهرش با و جماع کرد چون
فارغ شد زن بیحال کرجی بر خواست و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفه مرد را در فرج و رحم دختر
بان نطفه حامله شد در این قضیه چه باید کرد امام حسن علیه الصلوة والسلام فرمود مسئله مشکلی است و چنین
مسایل را زود زود نمی باید جواب کفت من جواب میکویم اکر درست باشد از جانب خدا و از جانب او خواهد بود
و اکر فرض محال خطا کنم از خود من خواهد بود و امید دارم که ان شاء الله تعالی خطا نباشد باید که از زن مهر
دختر باکره را بکیرند زیرا که فرزند پسر زن نیی تا بکارت او بر طرف نشود و زن را رجم میکنند بر نیی
شوهر درست و انتظار میکشند تا فرزند از دختر متولد شود و ان فرزند را نیز صاحب نطفه میدانند که

پدر اوست و دختر را حد نمیزنند که راضی بمساحقه شده چون نزد حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام رفتند و قضیه را با حکم
حضرت حسن علیه الصلوة والسلام عرض کردند فرمود که اکر نزد من می آمدید جواب من همان جوابی بود که پسرم فرمود و جمعی از علمای با خبریت
قایل شده اند و برخی در بعضی احکام مذکوره اشکالها کرده که این رساله کنجایش ذکر انها ندارد و مساحقه بکواهی چهار مرد
عادل ثابت میشود بشرط اجتماع در یک مجلس و بشهادت زنان ثابت نمی شود مانند لواطه و اکر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه کند
بالغ را حد میزنند و نابالغ تعزیر میکنند و اکر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند قضا را چاره در بیان قوت یعنی قوم
ساقی که جمع کند میان مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور میان علمای اینست که در سه مرتبه حد زنا
میزنند که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی کفته اند که بعد از حد سرش را میتراشند و در شهر میکردانند تا سه روز و از
شهر بیرون میکنند و بعضی کفته اند در مرتبه اول بعد از حد سرش را میتراشند و بر دور شهر میکردانند و در مرتبه دویم باز
هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بیرون میکنند و در مرتبه سیوم تازیانه اش میزنند و در مرتبه چهارم توبه اش میدهند
و تازیانه میزنند و از شهر بدر میکنند و این را قوی تر میدانند بحسب دلیل و در زن بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و
قویست بدو کواه عادل ثابت می شود و به دو مرتبه اقرار کردن و اکر یکمرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند فصل پنجم در بیان
حد بهایم و احوالست و در ان دو بحث است بحث اول کسی که با حیوانی جماع کند اکر مأکول اللحم باشد مانند کوسفند و کاو و
شتر بر حسب حکم ثابت میشود اکر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنا بر مشهور اول تعزیر وطی میکند بانچه امام مصلحت داند
و بعضی کفته اند پنج تازیانه کفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده و خالی از قوتی نیست و بعضی صد
تازیانه کفته اند و در روایتی کشتن نیز وارد شده و انرا حمل کرده اند بر مرتبه سیوم یا چهارم دویم انکه کوشت
حیوان و فرزند اکر بعد از ان فعل بهم رسند و شیر انها حرام است و اکر بحیوانات دیکر مشتبه شود حیوان را
را دو قسمت میکنند و قرعه میزنند و بهر چیز قرعه بنامش در آید حرام میشود و باقی حلال اند علی المشهور سیوم
واجبست که ان حیوان را ذبح کنند و بسوزانند نه از برای عقوبت ان حیوان بلکه برای مصلحت که ما میدانیم یا بعضی
انکه شناعت ان عمل قبیح ظاهر کردد یا بعضی انکه نسل حرام ان پسیار نشود و کوشتش را بغلط نخورند چهارم بنا اکر
ملک دیکری باشد قیمتش را باید بدهد و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام و حضرت
امام موسی کاظم علیه الصلوة والسلام و از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا منقولست که مردی که حیوانی را وطی کند اکر
حیوان از

وخواه بنده وخواه آزاد و بعضی علما را اعتقاد آنست که بنده را چهل بار زنا باید تعزیر شود نصف حد آزاد و خبری از طرق ما نیست
و در مرتبه سیوم یا چهارم او را میکشند هرگاه در مرات سابقه بار زنا زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده
است و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر توبه کند و توبه
حدل داند توبه اش میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند که
مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست او را توبه میفرمایند و کسیکه شراب بفروشد و
حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور و اما کسیکه
دیگر غیر از شراب را مانند لوزه اشنا مدیا فروشد و حلال داند او را نمیکشند و حد میزنند زیرا که اکثر امت
انها اجماعی شیعه است اما ضروری دین است زیرا که جمعی از مسلمین مانند حنفیان انرا حلال میدانند و اگر
بنگ و مسکر دیگر را بخورد بعضی گفته اند حد میزنند بلکه تعزیر میکنند بحسب جرم و سن و حدود و درایت و
فصل اول در پیان شرایط حد است و ان سیزده شرط است اول انکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علمای
نست که دستش نمیبرند و در ادب و تعزیر میکنند و بعضی از علمای بموثق روایت معتبره قایل شده اند که در مرتبه اول و دوم
او را می بخشند و در مرتبه سیوم تعزیر مینمایند و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتان را می برند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند بالای
چهار انگشتش را می برند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان میبرند بر وش مردان بالغ و بروایتی در اول و دوم عفو میکنند و
در مرتبه سیوم بند بالای انگشتش را می برند و در مرتبه چهارم بند دوم را و در مرتبه پنجم بند سیوم و دو روایت که این عبارت
منوط بری باد بحه باشد و نه عاقل است بس بر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیر نمیکنند و اگر در حال عقل
دزدی کند حد بر ان دیوانه نمیشود مشهور آنست که حد ساقط میشود و سیوم عدم اکراه است بس اگر کسی را مجبور کند
تا مال او دزدد و معلوم شود که مال او شود یا نه مال مشترک که در هر دو بقدر حق خود و اگر زیاده از حق
خود برد بقدر نصاب قطع دارد شرط است چهارم انکه مال مشترکی در ان مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از علما
مثل انکه پدر ان جماعت که جنگ کرده اند بنگار از غنیمت که از ایشان گرفته اند پیش از انکه قسمت شود ببرد و دستش
را می برند بنابر قول اجماعت و اکثر محققین علمای قایل شده اند که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده دستش
را می برند پنجم انکه مال در حرزی بوده باشد که متعارف است که ان قسم مال را در ان حرز میکنند مثل خانه
یا بیابان در صندوق باشد و قفل بران زده باشند یا سیب در طویله بوده باشد که درش را بقفل یا غلوب بسته باشند و
امثال در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که ان نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند هر چیزی که از جای پنهان
جمع برده شود بقدر نصاب بحاکم دزدی از خانه حرز دارد و بس اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشد و سبب
ببرد و ببرد و دستش را می برند و این قول خلاف مشهور است و بنابر بردو قول اگر کسی مال را در شب
بیرون سر نبرده دستش را می برند و اگر مال در مسجد در ین موضع که مذکور شد که بسبب
درحالیکه صاحب مال ملاحظه ان کند و او را غافل کند بعضی از علمای گفته اند دستش را می برند و بعضی گفته اند که
اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد بابرروی ان خوابیده باشد و کسی ببرد حکم دزد را دارد و بعضی از علمای
میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را بر درخت باشد ببرد و دستش را می برند موافق مشهور بعضی گفته اند
که در خشت در تنگی باشد یا در خانه که درش را به کلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد و بعضی گفته اند
را از حرز بیرون آورد بس اگر یکی در را بشکند و مال را بیرون اورد هیچ یک دست نمی برند

شکسته در ناتوان در را میکنند و از برنده مال ناتوان می گیرند اگر تلف کرده باشند و اگر نشکسته در در بیرون آورد
مال شریک شود و حصه او قدر نصاب شود دستش را نمیبرند و بیرون بردن مال اعم از ان است که خود ببرد او
یا بسیجانی بران ببندد و بیرون کند یا بر حیوانی بار کرده بکشد یا بر اند و بیرون برد یا بدرخت کودکی غیر ممیز ببرد
که بیرون برد هشتم انکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمی برند و موافق مشهور در
همه چیز پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند نهم انکه نهان ببرد دزدی اگر
بعد علانیه از ربع بقیمت مالش را بگیرد و یا دستارش را برباید حکمش بعد از ین خواهد امد دهم انکه دزد غلام صاحب
مال نباشد پس اگر غلام بی مال او را بدزدد و یا غلامی که در غنیمت کفار باشد از مال غنیمت ببرد دستش را
نمی برند و گفته اند علتش انست که حق غانمان بیشتر میرسد در حالیکه تو گوئی همان نباشد بنابر قول جمعی از علمای
و بعضی گفته اند که این در صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده باشد و ایشان از حرز بر نداشته
باشند پس اگر صندوق را بشکند و در را بشکند و بردارند درست شان می برند و در حالیکه غانمان مالی که برده
است بعقد نصاب قطع نموده باشد بجمع علمای چنانکه مذکور خواهد شد و دهم انکه صاحب مال نباشد که صاحب مال
و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از بر بدن بگذرد دست
پیش از انکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط می شود و اگر بعد از مرافعه و اثبات کردن دزدی ببرد
حاکم شرع عفو کند حد را فایده نمیکند بنابر مشهور و بعضی گفته اند که خلاف آنرا کرده اند که اگر بعد نصاب
یکدفعه بیرون آورد یا نه یعنی گفته اند شرط است که جمع نصاب را یکمرتبه بیرون آورد پس اگر خود را بشکند
و صد تومان را عباسی بیرون آورد دستش را می برند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اولی بقدر
نباشد می برند و اینقول غریب است و گفته اند که اگر بعد نصاب در اورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش
را می برند فصل دوم در نصاب قطع است و در ان خلاف مشهور آنست میان علمای انست که ربع دینار
است یعنی چهار یک مثقال شرعی تمام چهار دانگ و نیمی مضروب شش که معامله با قیمت ان در زمان جعفر
رحمة الله علیهما پنج یکدینار بوده گفته اند و قول اول اقوی است و حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که از ان حضرت پرسیدند که از چه مقدار مال دست دزد را می برند فرمود که در ربع دینار پرسیدند
که در دو درهم میبرند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار ببرد و دیانام سارق بر او
اطلاق میکنند و این در نجال نزد خدا و نزد رسالت حضرت فرمود که هر که ببرد و از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد و در
حرز گذاشته باشد سارق بر او اطلاق می کنند و او نزد خدا و نزد رسالت اما دستش را در کمتر از ربع دینار
نمی برند و اگر کمتر از ربع باید دست ببرید برابر آنچه باید اگر مردم دست شان بریده شود فصل سوم در بیان حد دزدی
هر گاه بالغ و عاقل مقدار نصاب را ببرد و از حرز و ثابت شود و اجب است بر دزد که مال را رد بصاحبش
بدهد یا بورثه او اگر صاحب مال مرده باشد و از بندی که متصل بکف دست است از دست راست می برند و گفته اند امام را
مخیر میدانند که هر کدام را بخواهد ببرد و بعضی گفته اند که اول سنت میکنند که از بند دست می برند و اگر بعد از بریدن دست
بری و میدرند برای وضو و نماز و بعضی گفته اند که اول سنت میکنند که از بند دست می برند و اگر بعد از بریدن دست
در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را می برند مفصل میان قدم و پاشنه و برای او مکان نمیدانند روشن بل

وخواه بنده وخواه آزاد و بعضی علنی و را اعتقاد آنست که بنده را اجمال تا زیانه میزنند نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست
و در مرتبه سیوم تا چهارم او را میکشند هرگاه در مرآت سابقه تا زیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد یکبار
ست و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و نزد خود و نزد
حدود فرق میان توبه کردن او توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند که
مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست او را توبه میدهند و میگویند شراب بفروشد و
حدود فرق او را توبه میدهند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور و اما
دیگر غیر شراب را مانند بوزه و بتع فروشد و حلال داند او را نمیکشند و حد میزنند زیرا که گرچه
انها اجماعی شیعه است اما ضروری دین است زیرا که جمعی از مسلمین مانند حنفیان انرا حلال میدانند و
بنگ و شکر جامد را بخورد بعضی گفته اند حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند باب چهارم در بیان حدود و در دو فصل
فصل اول در بیان شرایط حد است و آن سیزده شرط است اول آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور آنست
است که دستش را نمیبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علمای موافق روایت معتبره قایل شده اند که مرتبه اول و دوم
او را هم نبخشند و در مرتبه سیوم تعزیر مینمایند و در مرتبه چهارم گویند سر انگشتان را می برند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم
چهار انگشتش را می برند و در مرتبه ششم ربع مشتش میبرند بر روش مردان بالغ و بعضی در اول و دوم عفو میکنند و
در مرتبه سیوم مانند بزرگان دزدی را می برند و در مرتبه چهارم مانند دوم و در مرتبه پنجم مانند سیوم و دویست که بر دست
منوط برای امام لیعه باشد دوم عاقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیر نمیکنند و اگر در حال عقل
دزدی کند بعد از ان دیوانه شود مشهور آنست که حد ساقط نمی شود سیوم مختار است پس اگر کسی را مجبور کند
کنده مال اوست و بردارد و معلوم شود که مال او شود یا آنکه از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق
خود بردارد بقدر نصاب قطع دانسته حد بر و لازم است چهارم آنکه شریکی در آن مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از آنجمله
مثل آنکه یکی از آن جماعت که جنگ کرده اند بانجا را از غنیمت گرفته اند پیش از آنکه قسمت شود بدزدد دستش
را نمی برند بنابر قول باجماعت و اکثر محققین علمای قایل شده اند که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده باشد
دستش را میبرند چنانچه مال در حرزی بوده باشد که متعارف است که آن قسم مال را در آن حرز میگذارند مثل آنکه زر
بامتعه در صندوقی باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد که در آن را بقفل یا کلون بسته باشند و اگر
در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند هر چیزی که از چشم مردم غایب باشد
چنانچه باشد مثل خانه حرز دزدی خانه حرز دزد پس اگر مالی در محل خانه کسی گذاشته باشد و آن خانه
بود و بدزدد دستش را می برند و این قول خلاف مشهوریت و بنابر هر دو قول اگر کسی مالی را از شتر یا چهارپا
یا کاروان سرا یا بدزدد دستش را نمی برند و اگر مالی در مسجد در این مواضع که مذکور شد که مسجد یا خانه است
در حالتیکه صاحب مال ملاحظه آن کند و او را غافل کند یعنی زعمی گفته اند دستش را می برند و بعضی
اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم دزد دارد و مادری از
علمای قایل شده اند که در هر جا که حرز بدزدد لازم می شود و حرز شرعا ثابت و متقول ضعیف است قول سابق
میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را بر درخت باشد بدزدد دستش را می برند موافق مشهور بعضی گفته
که اگر در خشت در بنائی باشد یا در خانه که در آن را بکلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد ششم دزد حرز را شکسته و
را از حرز بیرون آورد دیگری در را شکند و مال را بیرون آورد و هیچ یک را دست نمی برند بلکه

شکسته و در را توان در ملا میگیرند و اگر بر بنده مال را توان می گیرند اگر تلف کرده باشد و اگر شکسته و در را بیرون آورده
مال شریک شود و حصه او قدر نصاب شود دستش را نمی برند و بیرون بردن مال اعم از آن است که خود بردارد
یا بچیزی بران بندد و بیرون کشد یا بر حیوانی بار کرده بکشد یا بر اند و بیرون برد یا بدست کودکی غیر ممیز بدهد
که بیرون برد هفتم آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمی برند و موافق مشهور در
همه پدر است اجداد پدری بر چند بالا روند و بعضی بدهند نیز حکم پدر را دارند و بعضی گفته اند که نمی برند
بعلاوه از یک بهتر مالش را بگیرد و دستارش را بر باید حکمش بعد از این خواهد آمد نهم آنکه غلام صاحب
مال نباشد پس اگر غلام پسر مال او را بدزدد و یا غلامی که در غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش
نمی برند و گفته اند علتش آنست که خمس غالب میرسد بهم آنکه نوکر و مهمان نباشد بنابر قول جمعی از علمای
و گفته اند که این دو صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده باشد و ایشان از حرز برنداشته
باشند پس اگر صندوق را بکشایند یا در را بشکنند و بردارند دستشان می برند یازدهم آنکه مالی که برد
است بقدر نصاب قطع بوده پس بنابر اجماع علمای چنانکه مذکور خواهد شد دوازدهم آنکه صاحب مال اضافه بکند
و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از بریدن بگذرد دستش
پیش از آنکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط می شود و اگر بعد از مرافعه و اثبات کردن دزدی نزد
حاکم شرع بخشد حد را فایده نمیکند بنابر مشهور سیزدهم آنکه خلاف ارث کرایه شرط است که نصاب قطع را
یک دفعه ببرون آورند بنابر قول بعضی گفته اند شرط است که مجموع نصاب را یکبره ببرون او برد پس اگر خود را نشکند
و صد تومان را عباسی عباسی ببرون آورد دستش را می برند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اولی بقدر
نباشد نمی برند و این قول غریب است گفته اند که اگر بقدر نصاب در او برد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش
را می برند نصف دیه در نصاب قطع است و در آن خلاف مشهور است میان علمای آنست که ربع دینار
است یعنی چهار یک اشرفی تمام چهار دانگ وزنی مضروب شاهی معامله یا قیمت آن در این جا بوده و این چنین
رحمة الله علیهما هیچ یک دینار گفته اند و قول اول اقوی است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که از آن حضرت پرسیدند که از چه مقدار مال دست دزد را می برند فرمود که در ربع دینار پرسیدند
که در دو درهم میبرند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد و یا تمام سارق برو
طلاق ببندد و این در نزد خدا در دست حضرت فرمود که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد و در
گرفته باشد سارق بر او اطلاق می کنند و او نزد خدا دزد است امّا دستش را کمتر از ربع دینار
بُرّند و اگر در کمتر از ربع باید دست بُرّید بر اینه باید اکثر مردم دست شان بریده شود فصل دوم در بیان حد دزدی
هر گاه بالغ و عاقل مقدار نصاب را بدزدد و از حرز و ثابت شود واجب است بر دزد که مال را رد کند
اگر چه در دست او تلف شده باشد و اگر چیزی از دست راست می بُرّند کف دست و انگشت ابهام را
برای او میگذارند برای وضو و نماز به نحوی که این سنت میکند که از بند دست می بُرّند و اگر بعد از بریدن دست
در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را می برند از مفصل میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند و روشن اهل

عدد کمتر از این صورت دیگر که توبه کند در اینجا سال چنانچه روایت نیز از ایشان دارد و مذکور خواهد شد و اگر خواهد بیاید دیگر
را مانع می‌شوند و اگر برود جبر می‌کنند و اگر کسی را مانع نشوند بدان قائل می‌شوند تا اگر بگذرند قول دوم آنکه انها بسبیل
تخییر نیست بلکه بر یکدیگر ترتیب دارند یعنی اگر اول قتل باید کرد و اگر اول قتل نکرد و دست و پای چپ و راست او را
چپ و راست او را می‌برند و می‌گذارند تا خون بند بیاید و اگر نیامد قتل باید کرد و اگر اول قتل نکرد و دست و پای
دست و پای راست او را می‌برند و می‌گذارند تا خون بند بیاید و اگر نیامد قتل باید کرد و اگر اول قتل نکرد و
قتل نکرد و دست و پای چپ او را می‌برند و می‌گذارند تا خون بند بیاید و اگر نیامد قتل باید کرد و اگر اول قتل نکرد و
دست و پای راست او را می‌برند و می‌گذارند تا خون بند بیاید و اگر نیامد قتل باید کرد و اگر اول قتل نکرد و

ہے۔ اس کے بعد ہم نے اس کی تحقیق کی کہ اس کا کیا سبب ہے۔ ہم نے دیکھا کہ
اس کا سبب یہ ہے کہ جب ہم کسی چیز کو دیکھتے ہیں تو اس کی شکل ہماری
آنکھ کے پردے پر پڑتی ہے۔ اور جب ہم اس چیز کو نہیں دیکھتے تو اس کی
شکل پردے پر نہیں پڑتی۔ پس ہم نے یہ نتیجہ نکالا کہ جب ہم کسی چیز کو
دیکھتے ہیں تو اس کی شکل پردے پر پڑتی ہے۔ اور جب ہم اس چیز کو نہیں
دیکھتے تو اس کی شکل پردے پر نہیں پڑتی۔ پس ہم نے یہ نتیجہ نکالا کہ
جب ہم کسی چیز کو دیکھتے ہیں تو اس کی شکل پردے پر پڑتی ہے۔ اور جب
ہم اس چیز کو نہیں دیکھتے تو اس کی شکل پردے پر نہیں پڑتی۔ پس ہم نے
یہ نتیجہ نکالا کہ جب ہم کسی چیز کو دیکھتے ہیں تو اس کی شکل پردے پر
پڑتی ہے۔ اور جب ہم اس چیز کو نہیں دیکھتے تو اس کی شکل پردے پر
نہیں پڑتی۔ پس ہم نے یہ نتیجہ نکالا کہ جب ہم کسی چیز کو دیکھتے ہیں
تو اس کی شکل پردے پر پڑتی ہے۔ اور جب ہم اس چیز کو نہیں دیکھتے
تو اس کی شکل پردے پر نہیں پڑتی۔ پس ہم نے یہ نتیجہ نکالا کہ جب
ہم کسی چیز کو دیکھتے ہیں تو اس کی شکل پردے پر پڑتی ہے۔ اور جب
ہم اس چیز کو نہیں دیکھتے تو اس کی شکل پردے پر نہیں پڑتی۔ پس
ہم نے یہ نتیجہ نکالا کہ جب ہم کسی چیز کو دیکھتے ہیں تو اس کی
شکل پردے پر پڑتی ہے۔ اور جب ہم اس چیز کو نہیں دیکھتے تو اس
کی شکل پردے پر نہیں پڑتی۔ پس ہم نے یہ نتیجہ نکالا کہ جب ہم

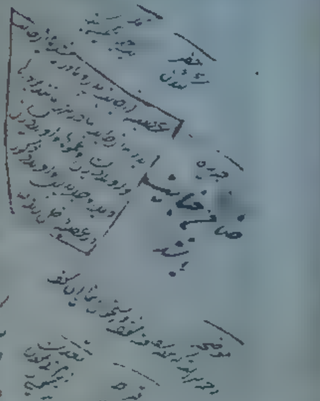

فتوبسورة من مثله ای بکتاب مثله در فصاحت و بلاغت و اخبار بغیب و غیر آن و ادعوا من استطعتم من دون الله ای غیر الله من الهتکم و آلهتکم ان کنتم صادقین فی ان محمدا افتراه من عند نفسه فان العرب مثله فی لسانها و بلاغتها و فصاحتها و ان لم یأتوا بمثله علموا انه لیس من عند نفسه بل من عند الله فان لم یستجیبوا لکم فی الاتیان بمثله و عجزوا عن ذلک فاعلموا ان القرآن منزل من عند الله و ان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون ای منقادون لامر الله و توحیده و دینه و شریعته و کتابه و رسوله و ان القرآن منزل من عند الله و ان لا اله الا هو

منها ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم ای من ذریتهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم ای الغالب علی امره الحکیم فی صنعه و قوله و فعله و امره و نهیه و وعده و وعیده و قضائه و قدره و ثوابه و عقابه و غیر ذلک من صفاته و افعاله و اسمائه و اقواله و احکامه و شرائعه و دینه و کتابه و رسوله و ملائکته و خلقه و خلقته و غیر ذلک من

وقت نماز شب که از نیمه شب میگذرد مراد تهجد است یعنی بیدار شدن از خواب برای نماز و ذکر اسم ربک در سوره مزمل واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا یعنی نام پروردگار خود را یاد کن و از همه بریده بسوی او روی آور و تبتل الیه تبتیلا

ان یزوجن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر ذلکم ازکی لکم وأطهر والله یعلم وأنتم لا تعلمون ۲۳۲ والوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین لمن أراد أن یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس إلا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک فإن أرادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وإن أردتم أن تسترضعوا أولادکم فلا جناح علیکم إذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا أن الله بما تعملون بصیر ۲۳۳ والذین یتوفون منکم ویذرون أزواجا یتربصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشرا فإذا بلغن أجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی أنفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر ۲۳۴ ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء أو أکننتم فی أنفسکم علم الله أنکم ستذکرونهن ولکن لا تواعدوهن سرا إلا أن تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب أجله واعلموا أن الله یعلم ما فی أنفسکم فاحذروه واعلموا أن الله غفور حلیم ۲۳۵ لا جناح علیکم إن طلقتم النساء ما لم تمسوهن أو تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین ۲۳۶ وإن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم إلا أن یعفون أو یعفو الذی بیده عقدة النکاح وأن تعفوا أقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم إن الله بما تعملون بصیر ۲۳۷ حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی وقوموا لله قانتین ۲۳۸ فإن خفتم فرجالا أو رکبانا فإذا أمنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون ۲۳۹ والذین یتوفون منکم ویذرون أزواجا وصیة لأزواجهم متاعا إلی الحول غیر إخراج فإن خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی أنفسهن من معروف والله عزیز حکیم ۲۴۰ وللمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین ۲۴۱ کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون ۲۴۲ ألم تر إلی الذین خرجوا من دیارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم إن الله لذو فضل علی الناس ولکن أکثر الناس لا یشکرون ۲۴۳ وقاتلوا فی سبیل الله واعلموا أن الله سمیع علیم ۲۴۴ من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له أضعافا کثیرة والله یقبض ویبصط وإلیه ترجعون ۲۴۵ ألم تر إلی الملإ من بنی إسرائیل من بعد موسی إذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم إن کتب علیکم القتال ألا تقاتلوا قالوا وما لنا ألا نقاتل فی سبیل الله وقد أخرجنا من دیارنا وأبنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا إلا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین ۲۴۶ وقال لهم نبیهم إن الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا أنی یکون له الملک علینا ونحن أحق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال إن الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم ۲۴۷ وقال لهم نبیهم إن آیة ملکه أن یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هارون تحمله الملائکة إن فی ذلک لآیة لکم إن کنتم مؤمنین ۲۴۸ فلما فصل طالوت بالجنود قال إن الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فإنه منی إلا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه إلا قلیلا منهم فلما جاوزه هو والذین آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده قال الذین یظنون أنهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بإذن الله والله مع الصابرین ۲۴۹ ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربنا أفرغ علینا صبرا وثبت أقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ۲۵۰ فهزموهم بإذن الله وقتل داود جالوت وآتاه الله الملک والحکمة وعلمه مما یشاء ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولکن الله ذو فضل علی العالمین ۲۵۱ تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وإنک لمن المرسلین ۲۵۲ تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات وآتینا عیسی ابن مریم البینات وأیدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید ۲۵۳ یا أیها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون ۲۵۴ الله لا إله إلا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السماوات وما فی الأرض من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه یعلم ما بین أیدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه إلا بما شاء وسع کرسیه السماوات والأرض ولا یئوده حفظهما وهو العلی العظیم ۲۵۵ لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم ۲۵۶ الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلی النور والذین کفروا أولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات أولئک أصحاب النار هم فیها خالدون ۲۵۷ ألم تر إلی الذی حاج إبراهیم فی ربه أن آتاه الله الملک إذ قال إبراهیم ربی الذی یحیی ویمیت قال أنا أحیی وأمیت قال إبراهیم فإن الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین ۲۵۸ أو کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال أنی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما أو بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر إلی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر إلی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر إلی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال أعلم أن الله علی کل شیء قدیر ۲۵۹ وإذ قال إبراهیم رب أرنی کیف تحیی الموتی قال أولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ أربعة من الطیر فصرهن إلیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یأتینک سعیا واعلم أن الله عزیز حکیم ۲۶۰ مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله کمثل حبة أنبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم ۲۶۱ الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما أنفقوا منا ولا أذی لهم أجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۲۶۲ قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها أذی والله غنی حلیم ۲۶۳ یا أیها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والأذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فأصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین ۲۶۴ ومثل الذین ینفقون أموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من أنفسهم کمثل جنة بربوة أصابها وابل فآتت أکلها ضعفین فإن لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر ۲۶۵ أیود أحدکم أن تکون له جنة من نخیل وأعناب تجری من تحتها الأنهار له فیها من کل الثمرات وأصابه الکبر وله ذریة ضعفاء فأصابها إعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون ۲۶۶ یا أیها الذین آمنوا أنفقوا من طیبات ما کسبتم ومما أخرجنا لکم من الأرض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم بآخذیه إلا أن تغمضوا فیه واعلموا أن الله غنی حمید ۲۶۷ الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم ۲۶۸ یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا وما یذکر إلا أولوا الألباب ۲۶۹ وما أنفقتم من نفقة أو نذرتم من نذر فإن الله یعلمه وما للظالمین من أنصار ۲۷۰ إن تبدوا الصدقات فنعما هی وإن تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر ۲۷۱ لیس علیک هداهم ولکن الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلأنفسکم وما تنفقون إلا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف إلیکم وأنتم لا تظلمون ۲۷۲ للفقراء الذین أحصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الأرض یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس إلحافا وما تنفقوا من خیر فإن الله به علیم ۲۷۳ الذین ینفقون أموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم أجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۲۷۴ الذین یأکلون الربا لا یقومون إلا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بأنهم قالوا إنما البیع مثل الربا وأحل الله البیع وحرم الربا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف وأمره إلی الله ومن عاد فأولئک أصحاب النار هم فیها خالدون ۲۷۵ یمحق الله الربا ویربی الصدقات والله لا یحب کل کفار أثیم ۲۷۶ إن الذین آمنوا وعملوا الصالحات وأقاموا الصلاة وآتوا الزکاة لهم أجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۲۷۷ یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربا إن کنتم مؤمنین ۲۷۸ فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله وإن تبتم فلکم رؤوس أموالکم لا تظلمون ولا تظلمون ۲۷۹ وإن کان ذو عسرة فنظرة إلی میسرة وأن تصدقوا خیر لکم إن کنتم تعلمون ۲۸۰ واتقوا یوما ترجعون فیه إلی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون ۲۸۱ یا أیها الذین آمنوا إذا تداینتم بدین إلی أجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یأب کاتب أن یکتب کما علمه الله فلیکتب وملیملل الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا فإن کان الذی علیه الحق سفیها أو ضعیفا أو لا یستطیع أن یملل هو فلیملل ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین من رجالکم فإن لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء أن تضل إحداهما فتذکر إحداهما الأخری ولا یأب الشهداء إذا ما دعوا ولا تسأموا أن تکتبوه صغیرا أو کبیرا إلی أجله ذلکم أقسط عند الله وأقوم للشهادة وأدنی ألا ترتابوا إلا أن تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح ألا تکتبوها وأشهدوا إذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید وإن تفعلوا فإنه فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم ۲۸۲ وإن کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فإن أمن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن أمانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فإنه آثم قلبه والله بما تعملون علیم ۲۸۳ لله ما فی السماوات وما فی الأرض وإن تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر ۲۸۴ آمن الرسول بما أنزل إلیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین أحد من رسله وقالوا سمعنا وأطعنا غفرانک ربنا وإلیک المصیر ۲۸۵ لا یکلف الله نفسا إلا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا إن نسینا أو أخطأنا ربنا ولا تحمل علینا إصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا أنت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ۲۸۶

سورة آل عمران مدنیة وهی مائتان

الم ۱ الله لا إله إلا هو الحی القیوم ۲ نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه وأنزل التوراة والإنجیل ۳ من قبل هدی للناس وأنزل الفرقان إن الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید والله عزیز ذو انتقام ۴ إن الله لا یخفی علیه شیء فی الأرض ولا فی السماء ۵ هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء لا إله إلا هو العزیز الحکیم ۶ هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن أم الکتاب وأخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله إلا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر إلا أولوا الألباب ۷ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة إنک أنت الوهاب ۸ ربنا إنک جامع الناس لیوم لا ریب فیه إن الله لا یخلف المیعاد ۹ إن الذین کفروا لن تغنی عنهم أموالهم ولا أولادهم من الله شیئا وأولئک هم وقود النار ۱۰ کدأب آل فرعون والذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فأخذهم الله بذنوبهم والله شدید العقاب ۱۱ قل للذین کفروا ستغلبون وتحشرون إلی جهنم وبئس المهاد ۱۲ قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله وأخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین والله یؤید بنصره من یشاء إن فی ذلک لعبرة لأولی الأبصار ۱۳ زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والأنعام والحرث ذلک متاع الحیاة الدنیا والله عنده حسن المآب ۱۴ قل أؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها وأزواج مطهرة ورضوان من الله والله بصیر بالعباد ۱۵ الذین یقولون ربنا إننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار ۱۶ الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالأسحار ۱۷ شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائکة وأولوا العلم قائما بالقسط لا إله إلا هو العزیز الحکیم ۱۸ إن الدین عند الله الإسلام وما اختلف الذین أوتوا الکتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ومن یکفر بآیات الله فإن الله سریع الحساب ۱۹ فإن حاجوک فقل أسلمت وجهی لله ومن اتبعن وقل للذین أوتوا الکتاب والأمیین أأسلمتم فإن أسلموا فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد ۲۰ إن الذین یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر حق ویقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب ألیم ۲۱ أولئک الذین حبطت أعمالهم فی الدنیا والآخرة وما لهم من ناصرین ۲۲ ألم تر إلی الذین أوتوا نصیبا من الکتاب یدعون إلی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون ۲۳ ذلک بأنهم قالوا لن تمسنا النار إلا أیاما معدودات وغرهم فی دینهم ما کانوا یفترون ۲۴ فکیف إذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه ووفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون ۲۵ قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر إنک علی کل شیء قدیر ۲۶ تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب ۲۷ لا یتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین ومن یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء إلا أن تتقوا منهم تقاة ویحذرکم الله نفسه وإلی الله المصیر ۲۸ قل إن تخفوا ما فی صدورکم أو تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی السماوات وما فی الأرض والله علی کل شیء قدیر ۲۹ یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو أن بینها وبینه أمدا بعیدا ویحذرکم الله نفسه والله رؤوف بالعباد ۳۰ قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم ۳۱ قل أطیعوا الله والرسول فإن تولوا فإن الله لا یحب الکافرین ۳۲ إن الله اصطفی آدم ونوحا وآل إبراهیم وآل عمران علی العالمین ۳۳ ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ۳۴ إذ قالت امرأة عمران رب إنی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی إنک أنت السمیع العلیم ۳۵ فلما وضعتها قالت رب إنی وضعتها أنثی والله أعلم بما وضعت ولیس الذکر کالأنثی وإنی سمیتها مریم وإنی أعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم ۳۶ فتقبلها ربها بقبول حسن وأنبتها نباتا حسنا وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم أنی لک هذا قالت هو من عند الله إن الله یرزق من یشاء بغیر حساب ۳۷ هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة إنک سمیع الدعاء ۳۸ فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب أن الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین ۳۹ قال رب أنی یکون لی غلام وقد بلغنی الکبر وامرأتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء ۴۰ قال رب اجعل لی آیة قال آیتک ألا تکلم الناس ثلاثة أیام إلا رمزا واذکر ربک کثیرا وسبح بالعشی والإبکار ۴۱ وإذ قالت الملائکة یا مریم إن الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین ۴۲ یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین ۴۳ ذلک من أنباء الغیب نوحیه إلیک وما کنت لدیهم إذ یلقون أقلامهم أیهم یکفل مریم وما کنت لدیهم إذ یختصمون ۴۴ إذ قالت الملائکة یا مریم إن الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین ۴۵ ویکلم الناس فی المهد وکهلا ومن الصالحین ۴۶ قالت رب أنی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء إذا قضی أمرا فإنما یقول له کن فیکون ۴۷ ویعلمه الکتاب والحکمة والتوراة والإنجیل ۴۸ ورسولا إلی بنی إسرائیل أنی قد جئتکم بآیة من ربکم أنی أخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فأنفخ فیه فیکون طیرا بإذن الله وأبرئ الأکمه والأبرص وأحیی الموتی بإذن الله وأنبئکم بما تأکلون وما تدخرون فی بیوتکم إن فی ذلک لآیة لکم إن کنتم مؤمنین ۴۹ ومصدقا لما بین یدی من التوراة ولأحل لکم بعض الذی حرم علیکم وجئتکم بآیة من ربکم فاتقوا الله وأطیعون ۵۰ إن الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم ۵۱ فلما أحس عیسی منهم الکفر قال من أنصاری إلی الله قال الحواریون نحن أنصار الله آمنا بالله واشهد بأنا مسلمون ۵۲ ربنا آمنا بما أنزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ۵۳ ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین ۵۴ إذ قال الله یا عیسی إنی متوفیک ورافعک إلی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا إلی یوم القیامة ثم إلی مرجعکم فأحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون ۵۵ فأما الذین کفروا فأعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والآخرة وما لهم من ناصرین ۵۶ وأما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم أجورهم والله لا یحب الظالمین ۵۷ ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم ۵۸ إن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون ۵۹ الحق من ربک فلا تکن من الممترین ۶۰ فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم وأنفسنا وأنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین ۶۱ إن هذا لهو القصص الحق وما من إله إلا الله وإن الله لهو العزیز الحکیم ۶۲ فإن تولوا فإن الله علیم بالمفسدین ۶۳ قل یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمة سواء بیننا وبینکم ألا نعبد إلا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون ۶۴ یا أهل الکتاب لم تحاجون فی إبراهیم وما أنزلت التوراة والإنجیل إلا من بعده أفلا تعقلون ۶۵ ها أنتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم والله یعلم وأنتم لا تعلمون ۶۶ ما کان إبراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین ۶۷ إن أولی الناس بإبراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین ۶۸ ودت طائفة من أهل الکتاب لو یضلونکم وما یضلون إلا أنفسهم وما یشعرون ۶۹ یا أهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله وأنتم تشهدون ۷۰ یا أهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل وتکتمون الحق وأنتم تعلمون ۷۱ وقالت طائفة من أهل الکتاب آمنوا بالذی أنزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون ۷۲ ولا تؤمنوا إلا لمن تبع دینکم قل إن الهدی هدی الله أن یؤتی أحد مثل ما أوتیتم أو یحاجوکم عند ربکم قل إن الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ۷۳ یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۷۴ ومن أهل الکتاب من إن تأمنه بقنطار یؤده إلیک ومنهم من إن تأمنه بدینار لا یؤده إلیک إلا ما دمت علیه قائما ذلک بأنهم قالوا لیس علینا فی الأمیین سبیل ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون ۷۵ بلی من أوفی بعهده واتقی فإن الله یحب المتقین ۷۶ إن الذین یشترون بعهد الله وأیمانهم ثمنا قلیلا أولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر إلیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب ألیم ۷۷ وإن منهم لفریقا یلوون ألسنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وما هو من الکتاب ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون ۷۸ ما کان لبشر أن یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ۷۹ ولا یأمرکم أن تتخذوا الملائکة والنبیین أربابا أیأمرکم بالکفر بعد إذ أنتم مسلمون ۸۰ وإذ أخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم وأخذتم علی ذلکم إصری قالوا أقررنا قال فاشهدوا وأنا معکم من الشاهدین ۸۱ فمن تولی بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون ۸۲ أفغیر دین الله یبغون وله أسلم من فی السماوات والأرض طوعا وکرها وإلیه یرجعون ۸۳ قل آمنا بالله وما أنزل علینا وما أنزل علی إبراهیم وإسماعیل وإسحاق ویعقوب والأسباط وما أوتی موسی وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین أحد منهم ونحن له مسلمون ۸۴ ومن یبتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین ۸۵ کیف یهدی الله قوما کفروا بعد إیمانهم وشهدوا أن الرسول حق وجاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین ۸۶ أولئک جزاؤهم أن علیهم لعنة الله والملائکة والناس أجمعین ۸۷ خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون ۸۸ إلا الذین تابوا من بعد ذلک وأصلحوا فإن الله غفور رحیم ۸۹ إن الذین کفروا بعد إیمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم وأولئک هم الضالون ۹۰ إن الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من أحدهم ملء الأرض ذهبا ولو افتدی به أولئک لهم عذاب ألیم وما لهم من ناصرین ۹۱ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شیء فإن الله به علیم ۹۲ کل الطعام کان حلا لبنی إسرائیل إلا ما حرم إسرائیل علی نفسه من قبل أن تنزل التوراة قل فأتوا بالتوراة فاتلوها إن کنتم صادقین ۹۳ فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فأولئک هم الظالمون ۹۴ قل صدق الله فاتبعوا ملة إبراهیم حنیفا وما کان من المشرکین ۹۵ إن أول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین ۹۶ فیه آیات بینات مقام إبراهیم ومن دخله کان آمنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا ومن کفر فإن الله غنی عن العالمین ۹۷ قل یا أهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله شهید علی ما تعملون ۹۸ قل یا أهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجا وأنتم شهداء وما الله بغافل عما تعملون ۹۹ یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا فریقا من الذین أوتوا الکتاب یردوکم بعد إیمانکم کافرین ۱۰۰ وکیف تکفرون وأنتم تتلی علیکم آیات الله وفیکم رسوله ومن یعتصم بالله فقد هدی إلی صراط مستقیم ۱۰۱ یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون ۱۰۲ واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمت الله علیکم إذ کنتم أعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته إخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون ۱۰۳ ولتکن منکم أمة یدعون إلی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر وأولئک هم المفلحون ۱۰۴ ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات وأولئک لهم عذاب عظیم ۱۰۵ یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فأما الذین اسودت وجوههم أکفرتم بعد إیمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون ۱۰۶ وأما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون ۱۰۷ تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وما الله یرید ظلما للعالمین ۱۰۸ ولله ما فی السماوات وما فی الأرض وإلی الله ترجع الأمور ۱۰۹ کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله ولو آمن أهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون وأکثرهم الفاسقون ۱۱۰ لن یضروکم إلا أذی وإن یقاتلوکم یولوکم الأدبار ثم لا ینصرون ۱۱۱ ضربت علیهم الذلة أین ما ثقفوا إلا بحبل من الله وحبل من الناس وباءوا بغضب من الله وضربت علیهم المسکنة ذلک بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون الأنبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون ۱۱۲ لیسوا سواء من أهل الکتاب أمة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون ۱۱۳ یؤمنون بالله والیوم الآخر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی الخیرات وأولئک من الصالحین ۱۱۴ وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه والله علیم بالمتقین ۱۱۵ إن الذین کفروا لن تغنی عنهم أموالهم ولا أولادهم من الله شیئا وأولئک أصحاب النار هم فیها خالدون ۱۱۶ مثل ما ینفقون فی هذه الحیاة الدنیا کمثل ریح فیها صر أصابت حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلکته وما ظلمهم الله ولکن أنفسهم یظلمون ۱۱۷ یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من أفواههم وما تخفی صدورهم أکبر قد بینا لکم الآیات إن کنتم تعقلون ۱۱۸ ها أنتم أولاء تحبونهم ولا یحبونکم وتؤمنون بالکتاب کله وإذا لقوکم قالوا آمنا وإذا خلوا عضوا علیکم الأنامل من الغیظ قل موتوا بغیظکم إن الله علیم بذات الصدور ۱۱۹ إن تمسسکم حسنة تسؤهم وإن تصبکم سیئة یفرحوا بها وإن تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا إن الله بما یعملون محیط ۱۲۰ وإذ غدوت من أهلک تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم ۱۲۱ إذ همت طائفتان منکم أن تفشلا والله ولیهما وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ۱۲۲ ولقد نصرکم الله ببدر وأنتم أذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون ۱۲۳ إذ تقول للمؤمنین ألن یکفیکم أن یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین ۱۲۴ بلی إن تصبروا وتتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین ۱۲۵ وما جعله الله إلا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر إلا من عند الله العزیز الحکیم ۱۲۶ لیقطع طرفا من الذین کفروا أو یکبتهم فینقلبوا خائبین ۱۲۷ لیس لک من الأمر شیء أو یتوب علیهم أو یعذبهم فإنهم ظالمون ۱۲۸ ولله ما فی السماوات وما فی الأرض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله غفور رحیم ۱۲۹ یا أیها الذین آمنوا لا تأکلوا الربا أضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون ۱۳۰ واتقوا النار التی أعدت للکافرین ۱۳۱ وأطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون ۱۳۲ وسارعوا إلی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السماوات والأرض أعدت للمتقین ۱۳۳ الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ۱۳۴ والذین إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب إلا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون ۱۳۵ أولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها ونعم أجر العاملین ۱۳۶ قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین ۱۳۷ هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین ۱۳۸ ولا تهنوا ولا تحزنوا وأنتم الأعلون إن کنتم مؤمنین ۱۳۹ إن یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الأیام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین ۱۴۰ ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین ۱۴۱ أم حسبتم أن تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین ۱۴۲ ولقد کنتم تمنون الموت من قبل أن تلقوه فقد رأیتموه وأنتم تنظرون ۱۴۳ وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین ۱۴۴ وما کان لنفس أن تموت إلا بإذن الله کتابا مؤجلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها وسنجزی الشاکرین ۱۴۵ وکأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین ۱۴۶ وما کان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا وإسرافنا فی أمرنا وثبت أقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ۱۴۷ فآتاهم الله ثواب الدنیا وحسن ثواب الآخرة والله یحب المحسنین ۱۴۸ یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی أعقابکم فتنقلبوا خاسرین ۱۴۹

بِفَتَّاحِ رَبِّ يَسِّرْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَتَمِّمْ بِالْخَيْرِ

ومن ابتدا الاستفتاح فی جمیع الابواب باب اوّل در توحید یعنی شناختن

تَبٰرَكَ الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ

هر کس را بخواهد بیامرزد وَمَا اللّٰهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ یعنی نمیخواهد بندگان خود را ستم کند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا یعنی اگر میخواست همه مردم روی زمین ایمان آورند و نافرمانی نکنند

چون متعلق اراده بود گفت و متعلق اراده معلومیت که اشیا و متعلق شود بوقوع یا بعدم و متعلق کفر بوقوع میگوید اراده بطریق اجبار و اکراه نیست بلکه بطریق اختیار است و مشیت نیز همچنین است و بعضی میگویند که اراده و مشیت در اینجا بمعنی تسخیر است و تشنیع میکنند بر اشاعره که بنابر مذهب شما خدا میخواهد که بندگان او کافر شوند و معصیت کنند و شما میگویید که خدا نمیخواهد و تشنیع میکنند بر امامیه که بنابر مذهب شما خدا میخواهد که همه مردم مطیع شوند و نمیشوند و جواب آن است که مراد از اراده در حق خدا امر است و مراد از مشیت تسخیر و اجبار و مراد از آیه آن است که اگر خدا میخواست همه مردم را مطیع میکرد بطریق اجبار و تسخیر و نمیکرد و از اینجا معلوم شد که مراد از آیه اول نیز همین است و مراد از آیه دوم نیز همین است و مراد از آیه سوم نیز همین است و مراد از آیه چهارم نیز همین است و مراد از آیه پنجم نیز همین است و مراد از آیه ششم نیز همین است و مراد از آیه هفتم نیز همین است و مراد از آیه هشتم نیز همین است و مراد از آیه نهم نیز همین است و مراد از آیه دهم نیز همین است و مراد از آیه یازدهم نیز همین است و مراد از آیه دوازدهم نیز همین است و مراد از آیه سیزدهم نیز همین است و مراد از آیه چهاردهم نیز همین است و مراد از آیه پانزدهم نیز همین است و مراد از آیه شانزدهم نیز همین است و مراد از آیه هفدهم نیز همین است و مراد از آیه هجدهم نیز همین است و مراد از آیه نوزدهم نیز همین است و مراد از آیه بیستم نیز همین است و مراد از آیه بیست و یکم نیز همین است و مراد از آیه بیست و دوم نیز همین است و مراد از آیه بیست و سوم نیز همین است و مراد از آیه بیست و چهارم نیز همین است و مراد از آیه بیست و پنجم نیز همین است و مراد از آیه بیست و ششم نیز همین است و مراد از آیه بیست و هفتم نیز همین است و مراد از آیه بیست و هشتم نیز همین است و مراد از آیه بیست و نهم نیز همین است و مراد از آیه سی ام نیز همین است و مراد از آیه سی و یکم نیز همین است و مراد از آیه سی و دوم نیز همین است و مراد از آیه سی و سوم نیز همین است و مراد از آیه سی و چهارم نیز همین است و مراد از آیه سی و پنجم نیز همین است و مراد از آیه سی و ششم نیز همین است و مراد از آیه سی و هفتم نیز همین است و مراد از آیه سی و هشتم نیز همین است و مراد از آیه سی و نهم نیز همین است و مراد از آیه چهلم نیز همین است و مراد از آیه چهل و یکم نیز همین است و مراد از آیه چهل و دوم نیز همین است و مراد از آیه چهل و سوم نیز همین است و مراد از آیه چهل و چهارم نیز همین است و مراد از آیه چهل و پنجم نیز همین است و مراد از آیه چهل و ششم نیز همین است و مراد از آیه چهل و هفتم نیز همین است و مراد از آیه چهل و هشتم نیز همین است و مراد از آیه چهل و نهم نیز همین است و مراد از آیه پنجاهم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و یکم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و دوم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و سوم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و چهارم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و پنجم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و ششم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و هفتم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و هشتم نیز همین است و مراد از آیه پنجاه و نهم نیز همین است و مراد از آیه شصتم نیز همین است و مراد از آیه شصت و یکم نیز همین است و مراد از آیه شصت و دوم نیز همین است و مراد از آیه شصت و سوم نیز همین است و مراد از آیه شصت و چهارم نیز همین است و مراد از آیه شصت و پنجم نیز همین است و مراد از آیه شصت و ششم نیز همین است و مراد از آیه شصت و هفتم نیز همین است و مراد از آیه شصت و هشتم نیز همین است و مراد از آیه شصت و نهم نیز همین است و مراد از آیه هفتادم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و یکم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و دوم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و سوم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و چهارم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و پنجم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و ششم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و هفتم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و هشتم نیز همین است و مراد از آیه هفتاد و نهم نیز همین است و مراد از آیه هشتادم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و یکم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و دوم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و سوم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و چهارم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و پنجم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و ششم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و هفتم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و هشتم نیز همین است و مراد از آیه هشتاد و نهم نیز همین است و مراد از آیه نودم نیز همین است و مراد از آیه نود و یکم نیز همین است و مراد از آیه نود و دوم نیز همین است و مراد از آیه نود و سوم نیز همین است و مراد از آیه نود و چهارم نیز همین است و مراد از آیه نود و پنجم نیز همین است و مراد از آیه نود و ششم نیز همین است و مراد از آیه نود و هفتم نیز همین است و مراد از آیه نود و هشتم نیز همین است و مراد از آیه نود و نهم نیز همین است و مراد از آیه صدم نیز همین است

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ صِرَاطًا سَوِيًّا وَهَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا وَهَدَيْنَاهُ الطَّرِيقَ وَهَدَيْنَاهُ الْهُدَىٰ وَهَدَيْنَاهُ الْعَقَبَةَ وَهَدَيْنَاهُ الْعَقَبَةَ الْهُدَىٰ وَهَدَيْنَاهُ الْهُدَىٰ وَهَدَيْنَاهُ الْهُدَىٰ وَهَدَيْنَاهُ

فایده بدانکه مخفی نماند بر ارباب عقول و ذوی الالباب که مقتضای عقل و نقل آنست که ایمان بکرسی و عرش و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و امثال آن که در کتاب و سنت مذکور است واجب است و انکار هیچ یک از آن موجب خروج از دایره اسلام است و بعضی از آن را بر بعضی ترجیح دادن بی وجه است و بر هر یک از آن بر وجهی که مراد خدا و رسول است ایمان باید آورد

باب دوازدهم در بیان اعتقاد فرقهٔ ناجیهٔ امامیهٔ اثنا عشریه در سوال قبر و ثواب و عقاب

پس کیفیت جواب و سوال قبر و ثواب و عقاب در آخرت و هر کدام جواب بدیهی است و محتاج به ذکر نیست و بسیاری از عقلای عالم

افراط و تفریط در آخرت و بیشتر غفلت از سخن چینی است و بدخلقی و سهل انگاری در قبول و اجتناب از کذب و غیبت و سخن چینی و فحش و بیهوده گویی و امثال آن که بیشتر مردم بدان مبتلا هستند و از عذاب قبر و عقاب آخرت غافل و بی خبر و ایمن ا

باب پانزدهم

باب شانزدهم

لا بلاغ و الم تکلیف بکنیم بفرقه ناجیه از غیر به انکه میگویند که قرآن بیشتر از این است که در دست ما است پس بگو که در
و انچه در بیت که از قرآن ... تمام و چیزی بجز قرآن و نزد ما نیست مگر انچه ... قرآن تمام و چیزی بجز قرآن و نزد ما نیست مگر انچه
دیگر ... انچه همان میگویند است که ما گفتیم که قرآن همین است که در میان ما است بیشتر از این نیست زیرا که اگر اینی اضافه در غیر اینصورت باطل بود
بهمین انچه ... انچی قرآن تمام در یک بیت و یک جا چیزیست جمع قرآن در کتر از شش روز و میگویند است که نگفتیم بلکه قرآن
غیر به میگویند که تحقیق نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از وحی غیر قرآن که از حدیث قدسی که میگویند خدا تعالی از اگر جمع کنند او را در
او تعالی و نزد ... خلق شده در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خداوند تعالی از او مجرم دار خلقی یعنی بدار اگر خلق و میگویند قول او که از زبان کی
کس از مجرم ... عقوبت کرده خواهد شد بدست خود و یا بدست دیگری پس بدرستیکه از وحی بسیار است پس بدرستیکه از وحی بسیار است پس بدرستیکه
بجز ان عمل خود را بسیار نزد ... بدرستیکه از وحی بسیار است پس بدرستیکه از وحی بسیار است پس بدرستیکه
وصیت میکرد او را بسواک کردن تا انکه گمان بردم که دندانهای او را خواهد کند و وصیت میکرد او را بنماز و عبادت بسیار تا انکه گمان بردم
که واجبست بر او و نمیخوابید شبها بسیار و وصیت میکرد او را بعبادت بسیار تا انکه گمان بردم که بر او واجبست
شبها تا انکه گمان بردم که نخواهد گذارد از او و میل ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که ... و فرمود که
خنده خندق که از محبر ... بدرستیکه خدا میان پیغمبر ... که نگذاری از دیگر انکه گمان ... پیغمبر ... و فرمود که ... و فرمود که
میکرد ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که ... و فرمود که ... و فرمود که
متکلم الناس علی قدر عقولهم و مثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که حضرت جبرئیل علیه السلام اورد بر دار ... از نزد پروردگار عزیز جبار که ... و روشن شدن میان چشم مردم و
شمار ... شدن سیف من ... که ... علی بن ابیطالب علیه السلام امیر مومنان است و پیش رو بسیان شیاطین بعد چهار دست و پا
سعید ... که ... انچه قبل از دین که ... مومنین زنده علیهم السلام و مثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که امد جبرئیل علیه السلام نزد من پس گفت ای محمد بدرستیکه
خدا میگوید ... تزویج کردم فاطمه علیها السلام را بعلی علیه السلام از بالای عرش خود و گواه کردم بر ان فرشتگان خود را پس تزویج کرد او را و
در زمین و گواه گیرد بر ان بیکان ... پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که ... نیست بسیار راست و میزان وحی است که ... قرآن و اگر قرآن نیز بود بقدر
متصل میبود قرآن و جدائی نبود از و بجائیکه حضرت امیر المومنین علیه السلام جمع کرد قرآن را پس چون اورد قرآن را پس صحاب فرمود که این کتاب
بر ورد گار شما است بعینه مکرر فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که ... زیاده و نقصی بران و نه کم ... عرضی از ان پس گفتند نیست نزد ما چیزی جز
انچه ... است پس بر گرد حضرت امیر المومنین علیه السلام و مکلف پس انداخت قرآن را در پس پشتها خود و بگرفتند بیان متاع الدک پس بد
نزد کی یعنی ... پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که ... و اختلاف ... بیان در هر گاه و واقع نشود در قرآن مثل قول خدا ... لئن اشرکت
لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین یعنی ... اگر شرک اورزی هر ... و مثل قول خدا ... و گواه ان نبتلک فقد
الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یعنی ... بیامرزد خدا ترا ... و مثل قول خدا ... لقد
یدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات یعنی ... نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان ... و مثل قول خدا ... ان نشا نغرق
عنیت ... بدین مثل ... ایاک اعنی و اسمعی یا جارة یعنی ... بیامرزد خدا ترا ... و مثل قول خدا ... و لولا
ملک جمیع ... علیهم السلام معصوم ... کبیره ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ...
اطعام ... مسکینا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ...
در تورات بجای ... یا ایها المساکین ... و مثل قول خدا ... یا ایها الذین ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ...
مومنان و امیر ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ... و مثل قول خدا ...

... شیعه ... ما قائلان ... و صفت صحیح آنچنی که در ... و عده دوزخ ... و مخالفان ... از ... و هر آینه ... در دوزخ
... امامان پیغمبران ... علیهم السلام و رفع ... پس ... بگو در ... خبر ... پیغمبر ... صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر ... و ذکر ... عترت
غالبست ... بر ... بیان این امت و ... و جمله پیغمبران ... پیغمبر ... صلی الله علیه و آله و سلم و ... و جمله ... و عیسای پیغمبران ... و ... پیغمبر ... که ... امت
... علیهم السلام ... و در جمله ... تنها ... از امت پیغمبر ما که ... این ... در حقیقت شیعه ... بر ... در جمله ... بران ... عالم ... بر ... از ... و ... و دشمنان
... ان ... بالبیت ... الشیطان ... فاضلة اندر ... فرشتگان ... فرشتگان ... و ... و ... و

یعنی تقریر اثنی عشری باب بیست و ششم در بیان اعتقاد در عدد انبیا و اوصیا علیهم السلام شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در عدد انبیا
انست که پیغمبران صد و بیست هزار اند و اوصیای ایشان نیز صد و بیست هزار اند و هر پیغمبری صاحب وحی خلیفه بوده که وصیت کرده او را بامر خدا بسوی امت
و فرقه ناجیه اثنا عشریه در امر ایشان انست که ایشان همه امت را بسوی حق دعوت کنند و بسی بدرستیکه قول ایشان قول خدا و حجت خدا است بر خلق
و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خدا است و ایشان معصوم اند از خطا و سهو و نسیان و از زلل و قبایح و از هر رذیلتی که
پیغمبران هیچ کس را نرسد و نیز بدرستیکه ایشان افضل خلق اند بعد از پیغمبران و ایشان صاحبان عزم اند و اولوالعزم بودند حضرت نوح علیه السلام
و حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
و افضل ایشان است بدلیل نص قرآن و اجماع امت و متابعت کند او را و امیر المؤمنین علیه السلام و بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام
اورد زند او و نفوس بنی او و امیر المؤمنین علیه السلام افضل اوصیا است و بعد از او حسن علیه السلام و بعد از او حسین علیه السلام و بعد از او
رستگار اند و فوز و رستگاری یافتند و واجب است که اعتقاد کند که هفت نفر بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل خلق اند و بعد از ایشان
جمعین و ایشان و سترین خلق خدا اند بعد از پیغمبران و ایشان اند ائمه اثنا عشر که خدای تعالی در قرآن ایشان را ذکر کرده و ایشان اند که
او را نواده کرده است و ایشان اند که خدای تعالی رجس را از ایشان دور کرده و ایشان اند که خدای تعالی در آیه تطهیر ایشان را ذکر کرده و ایشان اند که
محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان فرمود که من و ایشان از نور خدا ایم و ایشان اند که خدای تعالی در آیه مباهله ایشان را ذکر کرده و ایشان اند که
و بعد از او اقرار بخدا و رسول او و معرفت بعترت او و بیزار بودن از هر که دشمن ایشان است و بدرستیکه خدای تعالی هیچ کس را قبول نکند ایمان

باسمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمدا لیتین کما هو اهله و مستحقه و صلی الله علی اشرف الخلائق نبینا محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین و شفعاء یوم الدین ۸ بعد این عاجی بمعصی اوصاف و عاجز بیدیشاعت حسین الحسینی الیزدی کرنبرف تعلیل باد فیض انبساط قدوة المقلدین و زبدة المجتهدین بیت حرمان سید و مولانا و مقتدانا و اماما صاحب زمان حجة و بقیة الله سید الورا علی صاحبها و آله آلاف التحیة و الثنا مشرف و متشرف گردانید و از اصول و سیر الادله الجامعه مختصری که بقدر بیست و چهار ورق میشد بسبب این فیضان خود ساخته بودند از نفس مبارک ایشان استفاده حاصل شد و بعضی از مسائل مشکله که در آن مختصر بود بتقریر شریف ایشان مشرف گردید و بعضی از مسائل که در آن مختصر نبود بسبب استفتاء خود بخط انجناب نوشیده که بکار مقلدین مومنین و مسترشدین درآید و شاید که این مذکرات نیز مورد قبول آن حضرت شده و در سلک مقبولان منتظم گردد و بود در اصل مسمی بمعالم الفقیه و بعد از اتمام و اکمال بمعالم الدین و ملاذ المجتهدین موسوم گردید و این مختصر مشتمل بر مقدمه و سه مقصد و خاتمه است

مقدمه در مسمی بودن این مجموعه بمعالم الدین و ملاذ المجتهدین و سوال از موضوع علم اصول و جواب موقوف است بر مقدمه ای که بیان آن در این مقام مهم است یعنی شناختن حقیقت حکم شرعی و اقسام آن و این حکم گاه واجب است و گاه مستحب و گاه حرام و گاه مکروه و گاه مباح و بیان هر یک از این اقسام خواهد آمد انشاء الله تعالی و حکم شرعی گاه تعلق بفعل دارد و گاه بشخص فاعل و گاه بشیء دیگر که نه فعل است و نه شخص فاعل و اول را حکم تکلیفی گویند و دوم را حکم وضعی و سوم را حکم تکلیفی و وضعی نیز گویند و حکم تکلیفی منحصر است در پنج قسم که واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح باشد و حکم وضعی بر سه قسم است که سبب و شرط و مانع باشد و هر یک از این اقسام را تعریفی است که بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و حکم شرعی گاه ثابت است بر فعل مکلف بلا واسطه و گاه بواسطه و اول را حکم اصلی گویند و دوم را حکم تبعی و حکم اصل

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج من [illegible] قوم اسمهم الصوفية ليسوا بيهود ولا نصارى ولا مجوس الا إنهم أضل من الكفار وهم أهل النار

طويلي مولانا احمد اردبيلي نوشته است انحضرت امام علي النقي عليه الصلوة والسلام والصوفية كلهم مخالفيه وطريقتهم مغايرة لطريقته

فانهم القدرية والمجوس هذه الامة حاشا من كان منهم على الحق وهم قليل ومخالفتهم معلومة لكافة الشيعة

اهل بيت ميباشند وطريقه ايشان مغاير طريقه ايشان است وهمه شيعه ميدانند كه مخالف اهل بيت كافر است

ابي تغلب ومحمد بن اسماعيل بن بزيع از حضرت امام رضا عليه التحية والثناء نقل كرده اردبيلي احمد اردبيلي از احمد بن محمد بن

وقلبه فلبس منه ومن انكر وكان غاجاهد الكفار بين يدي رسول الله ياما ان كه حضرت امام رضا عليه الصلوة والسلام

فرمود شخصي از مردم صوفيه پيش اين شخص ميرود اين شخص ميرود كه با رسول الله جهاد كرده باشد

پس چرا و منكر ميشود كه در ركاب حضرت رسول صلعم جهاد كرده باشد

بودند هم همراه جناب امير عليه السلام در مسجد حضرت مقدس علم و زهد در مدينه پيغمبر صلعم بحيث از اصحاب كثرة

اند كه از نجد الهاشم مدينه عليه و آله السلام حضرت و پيغمبر صلعم بعد از حضرتش مسجد داخل شدند و در مدينه مسجد جلوه ده

نشستند و شروع كردند بلا اله الا الله عيسى جناب معصوم مرقوم نزد النقد نقيب بطرف امر حضرت مقدس پيغمبر صلعم ناقلان جلوي

شيعه اند و عجب ميكنند از اين عيسى از اين ديگر چه عجب ميكنند بدين حضرت بدين

عوام كالانعام است و معلوم است كه هر گاه خلق خدا معتقد اينها كه بدين سلوك باشند بدين مرتبه و اين صفت موجب راحت جان ايشان

ميشود و بعد از ايشان بسيار معصوم ميشود كه اين صوفيان كه بدين سلوك باشند بدين مرتبه و اين صفت موجب راحت جان ايشان

را كه حكم حيوانات دارند بكشند و عجب از اين است كه از ايشان ميشنوند كه ما را بسبب اعتقاد ما خلق ميكشند

مكرر در غيبت دادن خلق و قليل عدد اينها نسبت مكرر از اينجا است كه مردم هوس را بر اين زنند و دلها جمع كنند بر خود

خواهش ميكنند و در حقيقت انبار اين جماعت ملاحده اند از اين جهت مكرر ميگويند كه ما قليل هستيم و ديگران كثير

زنند و بزنند و در ريزند و بريزند و بعد از آن ميگويند كه ما قليل هستيم و ديگران كثير

و اين صوفيان كه بدين سلوك باشند بدين صفت باشند و بدين مرتبه باشند و بدين حالت باشند

او عين ذات و بي اند تضارع از ذات و كار عين ذات باشند خالي از اين نسبت

عقد دقه الازم زيد و ان باطل نسبت و هم ذات بعد نقش محتاج بان صفت الله تعالى اه عن ذلك و الواجب ذات

باشند واجب الوجود محتاج باشد و تغير و تبديل بذات راه يابد و متغير محكي الوجود نسبت پس خالق عالم باشد و حال آنكه

خالق عالم او نسبت پس بايد صفت بتوانه عين ذات و بي نباشد خارج از ذات چون پس اين را ذات نباشد

نسبت كه او نه لوازم محتاجيت و احتمال نباشد حمزه از احتياجيت و متغير حكي كه باشد قبل ديد نه نسبت

زيرا كه بعد از حكم در حوالي حمزه در اعين محكي نسبت و او حمزه است از حكم پس او را ذات نخواهد و او حكم

خدا بخيرت حمزه عليه السلام در فرمايد لن ترائي مرائي ميشود از نخواهد ديد و لن ترائي

اين ديگر كه اند ذكر كه آن ابصار و هو يدرك الابصار يعني جسم و ادراك ميكند بصر و ادراك ميكند

فصل

مبسوطتان از این بیانات ثابت میشود جواب اول ایراد دیگر کل یوم هو فی شان و غیر آیات و احادیث بسیار در اصل علمی

ظهوره الی الظهور خارقة للعادة علی یدی المتحدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلوات علی محمد وآله الطاهرین اما بعد

جواب صحیح بیت سوال امتداد اوقات نماز موافق مشهور است یا نه جواب موافق مشهور است سوال نماز خفتن را قبل از زوال اگر
کرده باشد صحیح میتواند کرد یا نه جواب وقت نیست
یا وقت کافی است جواب وقت کافی است
بر بیت کافی است لابد است از مقرون بیت قصد کند
جواب بیت قصد کند و قطع سائله سوال شخص مشغول تلاوت است از نماز منتظر القضا و بعضی غیر منتظر القضا و تفصیل آنها چیست
قرائت میتواند خواند یا نه جواب میتواند خواند و در نگیرت سبعه کرام تلاوت کند جواب جایز است
باشد و قضا نماز را ترک کند جواب جایز است
تواند کرد یا نه در صورت عدم جواز قضا از روزه میگیرد یا نه جواب ظاهر آنست که جایز باشد
نماز را بزبان گوید جواز معتبر قصد قلبی است سوال اگر زبان لکنت بدون قصد قلبی میرود که بداند فارغ است یا نه و اگر حروف بقصد بیاید
بیند میگیرد و سلام ترک کرد است مشغول الذمه زا چیز نماز حضرت و واجب است یا نه
نماز مقرون و خواندن را بعد از نصف شب اکد و بعد از نصف شب ظاهر شد اگر بعضی منتفی بعضی نیست نماز در وقت است یا نه
جواب حین در صحت عبادت شرط قربت نیت قربت کرده باشد نماز صحیح است یا نه در غروب آفتاب وقتی موافق صبح
رکعت بداند و بخواند نماز صحیح است سوال اگر کسی سیگرد در وقتی بخواند و قضا شود صحیح است یا نه جواب صحیح است
ان صحت در قرائت صلوة معتبر است بنا علیه اگر کسی سیگرد در وقتی بخواند و قضا شود صحیح است یا نه جواب صحیح است
است سمع بعضی از ارباب وقوف قرائت حفص میکنند بدون این از اقوال غریبه محفوظ نماند سوال سید در صلوة یومیه
صوت قطع نماید بعد رکوع هم میتواند در نماز آیات بخواند از هر سوره متعدد است یا نه جواب بلی بشرط که حمد و سوره بعد از آن خوانده و قبل
یا نه جواب جایز است خوابیدن کوفتن اضمال اگر است ظاهر آن سوال چند سال در سفر و حضر اوقات کرده اعاده باید کرد و اعداد ایام سفر فراموش کرده باشد
قصر و تمام نماید قرار قرب قصد کند جواب بلی
اگر کسی مرتکب باشد که در وقت یقینی حاصل نخفت باید بیدار شود یا خیر جواب رفتن اوقات نماز یا آیات که
بقضا نماز خود مشغول است و نماز آیات بجا آورد یا نه جواب نماز آیات بجا آورد
نماز فریضه یا نه جواب نماز فریضه است سوال نماز آیات که در اثنای نماز واقع شود نماز را باطل میکند یا نه جواب باطل نمیکند
نماز فریضه در بیت قربت و ایام اقل حیض است سوال زن روز پاک میشود و در روز دیگر خون میبیند و در روز سوم خون منقطع میشود
معاینه حالت پس وضع حمل شود و اقل نفاس چند روز است جواب اقل نفاس یک روز است و اکثر آن چهل روز است
قرب طلوع آفتاب بسیار شد و اگر سجده بگوشت بعد طلوع آفتاب رفع کند نماز او صحیح است یا نه جواب صحیح است
باشد و قضا نماز را ترک کند جواب جایز است
و غیر سعتی نام علمی از علوم عربیه است یا نه جواب بلی
سوره و چند رکعت بگذارد سجده سهو بر او واجب است یا نه جواب واجب است
نماز را بزبان گوید جواز معتبر قصد قلبی است سوال اگر زبان لکنت بدون قصد قلبی میرود که بداند فارغ است یا نه و اگر حروف بقصد بیاید
بیند میگیرد و سلام ترک کرد است مشغول الذمه زا چیز نماز حضرت و واجب است یا نه جواب بلی
نماز مقرون و خواندن را بعد از نصف شب اکد و بعد از نصف شب ظاهر شد اگر بعضی منتفی بعضی نیست نماز در وقت است یا نه
جواب حین در صحت عبادت شرط قربت نیت قربت کرده باشد نماز صحیح است یا نه در غروب آفتاب وقتی موافق صبح
رکعت بداند و بخواند نماز صحیح است سوال اگر کسی سیگرد در وقتی بخواند و قضا شود صحیح است یا نه جواب صحیح است
ان صحت در قرائت صلوة معتبر است بنا علیه اگر کسی سیگرد در وقتی بخواند و قضا شود صحیح است یا نه جواب صحیح است
است سمع بعضی از ارباب وقوف قرائت حفص میکنند بدون این از اقوال غریبه محفوظ نماند سوال سید در صلوة یومیه
صوت قطع نماید بعد رکوع هم میتواند در نماز آیات بخواند از هر سوره متعدد است یا نه جواب بلی بشرط که حمد و سوره بعد از آن خوانده و قبل
یا نه جواب جایز است خوابیدن کوفتن اضمال اگر است ظاهر آن سوال چند سال در سفر و حضر اوقات کرده اعاده باید کرد و اعداد ایام سفر فراموش کرده باشد
قصر و تمام نماید قرار قرب قصد کند جواب بلی
اگر کسی مرتکب باشد که در وقت یقینی حاصل نخفت باید بیدار شود یا خیر جواب رفتن اوقات نماز یا آیات که
بقضا نماز خود مشغول است و نماز آیات بجا آورد یا نه جواب نماز آیات بجا آورد
نماز فریضه یا نه جواب نماز فریضه است سوال نماز آیات که در اثنای نماز واقع شود نماز را باطل میکند یا نه جواب باطل نمیکند
نماز فریضه در بیت قربت و ایام اقل حیض است سوال زن روز پاک میشود و در روز دیگر خون میبیند و در روز سوم خون منقطع میشود
معاینه حالت پس وضع حمل شود و اقل نفاس چند روز است جواب اقل نفاس یک روز است و اکثر آن چهل روز است
قرب طلوع آفتاب بسیار شد و اگر سجده بگوشت بعد طلوع آفتاب رفع کند نماز او صحیح است یا نه جواب صحیح است
باشد و قضا نماز را ترک کند جواب جایز است
و غیر سعتی نام علمی از علوم عربیه است یا نه جواب بلی
سوره و چند رکعت بگذارد سجده سهو بر او واجب است یا نه جواب واجب است

برضع مغروف بلند اردو
در تشهد فقط اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله جایز است یا نه
بخواند جایز است یا نه جواب
سوره اول قبل از رکوع تکرار کند رکعت
موم در رکعت اول سوره حمد و سوره بخواند و بعد از رکوع تکرار کند رکعت
جواب می باید و اگر جناب باقر بدیهی علیه السلام فرموده اند که اگر کسی در رکعت با تمام نکند نماز حساب کند بعد فارغ شدن
امام تمام میکند و قراءة در این صورت واجب است و بهتر است از سوره
قرائت اول ماموم در رکعتین اولین قصر است
سوره بخواند یا نه جواب السلام علینا و علی عباد الصالحین
و بعد اصل عربیه نفس اگر بخواند اولی
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
کرده باشد نماز صحیح است یا نه
باشد یا نه جواب
در مزروع بخواند یا نه
موم در رکوع جد تسبیح اول سنت
یا نه جواب
بخواند یا نه جواب
سوره بخواند یا نه جواب
سوره بخواند یا نه جواب
سوره

رشید و خسته

وهو هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على افضل المرسلين محمد وعترته المعصومين الطاهرين

كما يأتي في تعريف الحقيقة والمجاز والصريح والكناية

شيء للحفظ والانتفاع به فيه على ما كان كذلك كالظرف للغالية والكحلة والدواة ونحوها ولا يدخل المحل

الاجماع وعدم ظهور الخلاف فيه نقل الكراهة استنبط

والمعنى سيد على ما تقدم في

مختلف

فيه

الاجماع وعدم ظهور الخلاف فيه نقل الكراهة استنبط

انتهى

والمعنى سيد على ما تقدم في

مختلف

فيه

علم مجيء

مختلف

فيه

فيه

فيه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على الآئه والصلوة على محمد وآله الطيبين الطاهرين اما بعد فيقول

لبسيط الله الرحمن الرحيم الحمد لله على الآئه والصلوة على محمد وآله الطيبين الطاهرين اما بعد فيقول

شرح الالفية تبطل الصلوة في الذهب ان كان ساتراً وفي غير الساتر مكروهاً وفي الفرق بين الخز والحلوة بهذا القدر في الذكرى نعم لو تقادم عهده حتى اندرس جاز به انتهى ولا يخفى انه يلوح من العبارة تائيد ما قلناه كما لا يخفى

من كونه ممنوعاً على مذهب القائل بالمنع وتالي الكرام صاحب المعالم يضاحيث قال نعم هنا شيء يظهر وهو ان ما ذكروه من تحريم الذهب للرجال انما هو في حال الصلوة خاصة فلا يحرم لبسه في غيرها وهذا مما لا اعرف احداً صرح به ولا يخفى ما فيه انتهى

نماز دران ودر انها خلاف نيست وده تمام عبارة علامه است در تذكره بعد از آنكه فرموده كه مكروه است نماز در جامه حرير خالص ساتر مثل كلاه و خفتان و مانند آن و در محمول طلا مثل تكه و جامه مفصول طلا خالص و سيجان و مانند آن كه ساتر نيست در حالت تنها و بطلان نماز در اين ها نزد اكثر عامه و بعضي از علماء ما و در ساتر مثل تكه و جامه مفصول طلا خالص و سيجان و مانند آن كه ساتر نيست در حالت تنها و بطلان نماز در اين ها نزد اكثر عامه و بعضي از علماء ما و در ساتر مثل تكه و جامه مفصول طلا خالص و سيجان و مانند آن كه ساتر نيست در حالت تنها و بطلان نماز در اين ها نزد اكثر عامه و بعضي از علماء ما

ليست به العورة انتهى وهم مستفاد ميشود از عبارت شهيد كه مذكور شد و ظاهر اين عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است

محقق ميرداماد هم ميفرمايد اين فقره فقهاي شيخ جعفر رحمه الله نص في قوله الثالث ان لا يكون الملبوس هو او جزءه ولو خزيا او طلبة ما يعد لباسا او في ما يعد لباسا او تبعا او بالمجاز بالنسبة الى الذهب فليس على الحكم لبس الخفاش اذ لا يعرف فيه مفروض منه فالبسه اما بالمزاج او التقاطر او التزيين بخاتم ونحوه انتهى كلامه اعلى مقامه

ازعبارت شيخ بهاء الدين محمد رحمه الله مفهوم ميشود كه در جامه كه طلا در آن بنحو باشد كه نماز در آن صحيح باشد نماز در آن حرام است و ظاهر آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست و اما فرق بين آنكه طلا در بعض نماز در آن صحيح باشد نماز در آن حرام است و بين آنكه طلا در بعض نماز در آن صحيح باشد نماز در آن حرام نيست

دلالت ميكند بر عدم جواز لبس خلخال طلا بنحوي كه در حال نماز نيز لبس آن جايز باشد و ظاهر آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است

مقام بر آنكه ظاهر عبارت شيخ در رسايل عدم بطلان صلوة است در ساتر مذكور بنحو مذكور و ظاهر عبارت شهيد در ذكرى بطلان صلوة است در ساتر مذكور بنحو مذكور و ظاهر عبارت شهيد در ذكرى بطلان صلوة است در ساتر مذكور بنحو مذكور و ظاهر عبارت شهيد در ذكرى بطلان صلوة است در ساتر مذكور بنحو مذكور

ازعبارت شيخ بهاء الدين محمد رحمه الله مفهوم ميشود كه در جامه كه طلا در آن بنحو باشد كه نماز در آن صحيح باشد نماز در آن حرام است و ظاهر آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست و اما فرق بين آنكه طلا در بعض نماز در آن صحيح باشد نماز در آن حرام است و بين آنكه طلا در بعض نماز در آن صحيح باشد نماز در آن حرام نيست

دلالت ميكند بر عدم جواز لبس خلخال طلا بنحوي كه در حال نماز نيز لبس آن جايز باشد و ظاهر آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است

نقل مبلغ و قال في الشرح لجعفية المراد من تقويته ان يجعل على ظاهره ستر من الذهب بقلي انتهى قلت وجدت في هامش نسخ قواعد هكذا المموه من كان ظاهره مذهبا عند انتهى

نيز تعبير مموه ميكردند و ممكن است مراد از مموه در عبارت شهيد نيز همين باشد و ظاهر آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است و ظاهر بعضي از عبارات آنست كه حكم بحرمت لبس ذهب مختص بحال صلوة نيست بلكه در غير حال صلوة نيز حرام است

يا أيتها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي

نسخ اصول الخواجه نصير الدين طوسي ره

يا فتاح

رَبِّ يَسِّرْ وَلَا تُعَسِّرْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَتَمِّمْ بِالْخَيْرِ

اما بعد حمد الله الواحد وجوده انا بين على سايل قوابل جوده ويتفوت بحسب انقبول ظله

وصوره بديع مبدعه الخالق واعيد عوده والصلوة والسلام على النبي الذي هو بحر العلوم

وطوده محمد وآله ما تعاقب شجر واورق عوده وان اجمل الكلام وان كثرت اسراره وتبعد

انواره وتشعبت مسايله وتصعبت دلايله الا ان ربيبة التي لا بد منها ولم يخل لعلم مكلف

لعدم وقد ضمنه اصول اغفالهم اكابر معظم افضل المحققين وسيد العلماء المتاخرين

نصير الملة والحق والدين محمد بن حسن الطوسي اعلى الله تعالى شانه ومكانه

ووسع لديه جنانه في مرقات قليلة والفاظ يسيرة عجيبة وسماه بفصول في شرح الاصول

اذ انها لدونها فارسية لم يعرفها تعلق وعقم مع فضلها تصدى فذلت غرب

شمسها في الذا اوق وهو بعلو بدرها في الغرق فريت عذوبة زلاله عن شاب

الفاظها الفاذ سبيله وحلاتها بسوة الملان عربية بيعة المدة عرب نفعها و

ان الواجب ليس محلا للاعراض استحال عليه الالم واللذة بنقيضة الضد عرض يعاقبه
عرض اخر في محله وينافيه واللذ هو المشارك في الحقيقة وقد ثبت ان الواجب ليس بعرض
ولا يشاركه غيره في حقيقة فلا ضد له ولا ند له اصلا قد ثبت ان وجود الممكن منه
غير فحال ايجاده لا يكون موجودا لاستحالة ايجاد الموجود فيكون معدوما فوجود الممكن
مسبوق بعدم وهذا الوجود يسمى حدوثا والوجود محدثا فكل ماسوى الواجب
من الموجودات محدث واستحاله الحوادث لا الى اول كما يقول الفلاسفة لا
يحتاج الى بيان طائل بعد ثبوت امكانها المقتضى لحدوثها مقدمة كل مؤثر اما ان
يكون اثره تابعا للقدرة والداعي او لا يكون بل يكون مقتضى ذاته والاول يسمى
قادرا والثاني موجبا واثر القادر مسبوق بالعدم لان الداعي لا يدعو الا الى
معدوم واثر الموجب يقارنه في الزمان اذ لو تاخر عنه لكان وجوده في زمان دون
زمان اخر ان لم يتوقف على امر غير ما فوض مؤثر كان ترجيحا من غير مرجح فان توقف
لم يكن المؤثر تاما وقد فرض تاما نتيجة الواجب المؤثر في الممكنات قادرا اذ لو كان
موجبا لكانت الممكنات قديمة كما عرفت والتالي باطل لما تقدم فالملزوم منله
نتيجة الواجب عند الفلاسفة موجب بذاته وكل موجب لا ينفك اثره عنه فيلزم

انه اذا عدم شيء في العالم ان يعدم الواجب لان عدم ذلك الشيء اما لعدم شرطه
او لعدم جزء علته والكلام في احدهما كالكلام فيه حتى ينتهي الى الواجب لان الوجوب
يا سر ما ينتهي في سلسلة الحاجة الى الواجب فيلزم انتهاء عدم الشيء المفروض الى
الواجب لذاته وليس لهم بحمد الله تعالى عن هذا الالزام مفر ولا محيص قالت الفلاسفة
الواحد لا يصدر عنه الا واحد وكل شبهة لهم على هذا الدعوى في غاية الركاكة ولذلك
قالوا لا يصدر عن الباري تعالى بلا واسطة الا عقل واحد والعقل فيه كثرة هي الوجوب
والامكان وتعقل الواجب وتعقل ذاته ولذلك صدر عنه عقل اخر ونفس و
فلك مركب من الهيولى والصورة ويلزمهم ان اني موجودين فرضا في عالم كان
احدهما علة للاخر بواسطة او بغيرها ونفى الكثرة حتى في تعقل الاول اذا كانت موجودة
صادرة عن الباري تعالى لزوم صدورها عن الواحد وان صدرت عن غيره
لزم تعدد الواجب وان لم يكن موجودة لم تكن تارة في الموجودات معقولا
لانه صدر عنه عقل اخر ونفس فلك باعتبار الكثرة اصل قد ثبت ان فعل الباري
سبحانه يقع لداعيه وكل من كان كذلك كان عالما لان الداعي هو الشعور بمصلحة
الايجاد والشرط ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات قادرا على كلها لان تعلق

علمه تعالى وقدرته ببعض الاشياء دون بعض تخصيص من غير مخصص نقض وجب

شبهة قالت الفلاسفة الباري وتعالى لا يعلم الجزئيات الزمانية على وجه تغير ولا لزام كونه

تعالى محلا للحوادث لان العلم هو حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم فلو فرض

علمه بالجزئيات الزمانية على وجه متغير ثم تغير فان بقيت الصورة كما كانت كان جاهلا

والا كان ذاته محلا للصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات وهذا الكلام يناقض قولهم ان

العلم بعلة يوجب العلم بمعلول وان ذات الباري تعالى علة لجميع الممكنات وانه تعالى

يعلم ذاته والعجب انهم مع دعواهم الذكاء كيف غفلوا عن هذا التناقض فهم بين امور

خمسة اما ان يثبتوا للجزئيات الزمانية علة لا ينتهي في السلسلة الى العلة الاولى

او لم يجعلوا العلم بالعلة موجبا للعلم بالمعلول او اعترفوا بالعجز عن اثبات عالمية تعالى

او لم يجعلوا العلم حصول صورة مساوية للمعلوم او جوزوا كونه تعالى محلا

للحوادث والجواب عن الشبهة ان ما ذكروه يلزم على تقدير كون علمه تعالى زائدا

على ذاته واما اذا كان عين ذاته ويتغاير بالاعتبار فلا يلزم تغير علمه تعالى لانا نعلم

ضرورة ونعلم بالبداهة ان قادرا عالما موجبا ان يكون حيا فزيادة علمه تعالى باقي

في الايجاد او في الاتراك مصلحة كسمعي ارادة وعلمه بالمدركات كسمعي ادراكا وعلمه ببصر

والمسموعات كسمعي بصيرا وسميعا وهو تعالى باعتبارها كسمعي مريدا وباعتبار كونها وسميعا وبصيرا

اصل كل ما في الجهة محدث والواجب ليس بمحدث فلا يكون في جهة واذا لم يكن في جهة

لم يكن ادراكه بالة جسمانية لانه لا يدرك بها الا ما كان في جهة قابلا للاشارة الحسية

ويعلم من ذلك انه لا يرى بحاسة البصر لان رؤيته بها لا تعقل الا مع المقابلة وهي لا

يصح الا في شيئين حاصلين في الجهة وكل ما ورد مما ظاهره الرؤية اريد به الكشف التام

الباري تعالى هذا يدة در على كل الممكنات فيكون قادرا على ايجاد حرف وصوت

منظوقة في جسم جامد وهو كلام تعالى وهو باعتبار خلقه اياه متكلم يعلم من تركيبه

من الحروف والاصوات كونه غير قديم لانه عرض لا يبقى كيف يكون قديما فان قيل

المراد من الكلام حقيقة يصدر عنها هذه الحروف والاصوات وهي قديمة لانها صفة الله

تعالى قلنا انا بينا ان مصدرها ليس الا ذاته تعالى وانه لا قديم سواه فان ساعدوه في

المعنى فلا منازعة في اللفظ لطيفة قد ثبت انه تعالى ذات واحدة مقدسة وانه لا مجال للتعدد

والكثرة في لبريته فالاسم الذي يطلق عليه من غير اعتبار غيره ليس الا لفظة الله وما عداها

امان يطلق عليه باعتبار اضافتها الى غيره كالقادر والعالم والخالق والرزاق ونحوها

او باعتبار سلب الغير عنه كالواحد والفرد والغني والقديم وباعتبار الاضافة والسلب معا

غير محتاج الى واسطة لاجل الحكم لاجل التصورات ومحل النزاع كذلك فان من تصور
حقيقة الحسن الواجب والقبيح حكم بقوة العقل من ترك الاول وفعل الثاني من غير توقف على
امر اخر افضل واجب الوجود قادر عالم بتفاصيل القبايح وترك الواجبات ومستغن عن
فعل القبايح وترك الواجبات وكل من كان ذلك يستحيل عليه فعل القبيح وترك الواجب
بالضرورة ينتج انه تعالى لا يفعل القبيح ولا يخل بالواجب اصل افعال التي يوجد من عنده
موجدوها باختيار لانه تحصل بحسب دواعيهم وعند انتفاء دواعيهم موجد وها بالايجاب
وعند المجبرة اوجدها الله فيهم ابداً لا موثر عندهم الا الله واجتمع على انه وان القدرة
وليس بعيد وان استدللنا عليه قلنا ان وجد شيء من القبايح في العالم فهو بعيد
موجد وافعالهم والملزوم ثابت باعتراف الخصم فكذا اللازم بيان الملازمة انا بينا ان
القبيح حم على الواجب فيكون فاعله غيره واذا كان فاعل سبحانه غيره فكذا الحسن لانا
نعلم بالضرورة ان فاعل القبيح هو فاعل الحسن فان الذي كذب هو الذي صدق
والذي نثبته ابو الحسن الاشعري وسمه كسبا واسند وجود الفعل وعدمه
الى الله تعالى ولم يجعل للعبد شيئا من تاثير غير معقول ثبته وجب ان يكون
ان كانت القدرة وحدها من الشيء وعدمه يقتضي وجود الفعل

من الله تعالى والملزوم ظاهر الثبوت فكذا الازمة واجاب انه لا يلزم من كون الله فاعلا من الله
تعالى ان يكون فعل منه غائبا في الباب انه يحيل منه الايجاب واما الجبر فلا ودفع الايجاب
بان يقول ان كون الله فاعلا من الله تعالى مسلم لكن لا ان فعل العبد تابع لدعيه فيكون هو باختياره
لانا لا نريد بالاختيار الا هذا القدر وبعد ظهور كون فعله تابعا لدعيه ان شاء ان يجاب
لكون لا من الله كان منازعة في التسمية ولا مضايقة فيها ولو قال ان الله خلق العبد
وقوله تخليقهم لما كانت الافعال وما خلقهم كانت فيكون هو فاعلا لها كان مثل قولهم
اسهل كما لا يخفى على العاقل ما فيه شبهة حري وجوه قولنا علمه تعالى متعلق فعل
العبد فيكون تركه ممتنعا اذ لو فرض تركه لزم كون علمه جهلا والملزوم محال فالملزوم
مثله واذا كان تركه ممتنعا العبد مجبورا قلنا هذا ايهام بوهم الايجاب واما الجبر فلا و
يلزمهم مثله في فعل الباري تعالى وكل ما اجابوا به فهو جوابنا على انا نقول العلم لا يكون
علما الا اذا طابق المعلوم فيكون تابعا للمعلوم فلو كان موثرا في المعلوم كان المعلوم
تابعا له فيدور واذا لم يكن موثرا لم يلزم الايجاب هذا ايه اذا ثبت ان العبد يفعل
كل فعل يستحق العبد به مدحا او ذما او يحسن ان يقال له لم فعلت فهو فعله وما علا
فهو فعله تعالى اصل اذا ثبت ان فعل الباري تعالى تبع لداعيه والداعي هو العلم

بمصلحة الفعل او الترك فافعاله تعالى لم تحصل من مصالح اى انه تعالى انما يفعل لغرض

واذا ثبت انه تعالى كامل لذاته ومستغن عن الغير وتلك المصالح لم تعد اليه بل الى

عبيده واذا ثبت بطريق العسكران كل ما فيه فساد بالنسبة اليهم لم يصدر عنه تعالى

تبصرة قد بيّنا حقيقته اراده الله لافعال نفسه واما اراده لافعال عبيده فهو علمه

بها والامر بالقبيح يتضمن الفساد فلا يامر به وبيّنا انه لا يفعل القبيح فلا يرضى لان

الرضا بقبيح كفعله السنة تفسير ما ورد انه تعالى خالق الخير والشر اريد بالشر ما لا

يلايم الطباع وان كان مشتملا على مصلحته تبصرة تكليف الباري تعالى هو امر عبيده بما فيه

مصلحتهم ونهيهم عما فيه مفسدتهم وذلك لا ينافي الحكمة وان كان فيه مشقة فلا يكون قبيحا

والغرض من التكليف امتثال العبد بما كلف به فلا يكون تكليف ما لا يطاق حسنا اصل

اذا علم الباري تعالى ان العبيد لا يمتثلون التكليف الا بفعل حسن يفعله وجب صدوره

عنه لئلا ينتقض غرضه مثل ذلك يسمى لطفا فيكون اللطف واجبا فصل في النبوة

والامامة: اصل اذا كان الغرض من خلق العبيد مصلحتهم فتبيّنهم على مفاسدهم

ومصالحهم مما لا يستقل عقولهم بادراكه لطف واجب ايضا اذا امكن بسبب كثرة حواسهم

واراداتهم وقوع الشر والفساد في اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم فتبيّنهم على كيفية معاشهم

وحسن معاملتهم وانتظام امور معاشهم التي يسمّى شريعة لطف واجب ولما كان الباري غير

قابل للاشارة الحسية فيبيّنهم بغير واسطة مخلوق مثلهم غير ممكن فبعثته الرسل فاوجبه

اصل امتناع وقوع القبائح والاخلال بالواجبات عن الرسل على وجه يخرجون عن حد

الاختيار لئلا ينفر عقول الخلق عنهم ويقولون بما جاءوا به لطف فيكون واجبا ويسمى هذا اللطف

عصمة فالرسل معصومون مقدمة كل مقدمة مبعوث من حضرة تعالى الى قوم ان

لم يتأيد بامر خارق للعادة حال عن المعارضة مقرون بالتحدي موافق لدعواه

لم يكن لهم طريقا الى تصديقه ويسمى ذلك معجزة وظهور معجزات الرسل واجب

اصل محمد رسول الله صلى الله عليه واله لانه ادعى النبوة واظهر المعجزات اما

الدعوى فمعلومة بالتواتر واما المعجزة فكثيرة واظهر القرآن لانه تحدى به العرب و

عجزوا عن المعارضة مع فرط دواعيهم وفرط فصاحتهم والى الان لم يقدر احد من

الفصحاء على تركيب كلمات على منواله فيكون معجزا فيكون محمد صلى الله عليه واله

نبيا حقا هداية اذا كان محمد رسول الله صلى الله عليه واله نبيا يجب ان يكون

معصوما فكل ما جاء مما لا يعارضه العقل لم يجز انكاره بل يتوقف فيه الى ان

يظهر سره فشريعته التي هي ناسخة للشرايع وما فيها يبقاء الدين يجب الانقياد لها والامتثال

قادرا عليه اصل الانبياء عليه السلام اخبر بالحشر الاجساد وهو موافق للمصلحة الكلية فيكون
حقا العصمتهم والجنة والنار للجسمان كما وعد وانه حق ليسئوفى المكلفون حقوقهم من الثواب
والعقاب وكذلك عذاب القبر والصراط وبطائر الكتب وانطاق الجوارح وغيرها مما اخبر وانه
من احوال الاخرة حق لامكانها واخبار الصادق هداية اعادة المعدوم صح ولزم تخلل
العدم فى وجود واحد فيكون الواحد اثنين ولما كان حشر الاجساد حقا وجب ان لا نعدم
اجزاء عين الانسان وارواحهم بل يتبدل التاليف والمزاج والفناء المشار اليه
كناية منه شبيهه قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال لان كل جسد اعدام اجزاه واستعد
واستحق فيضان النفس من العقل الفعال فلو اتصف اجزاء البدن الميت بالمزاج الاول
نفسا من العقل واعيد اليه نفسه الاولى على قولكم فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد
وهو محال ونحن لما ابتناه الفاعل المختار والطافه واعدهم ليحتج الى جواب هذا بانا نختار
الثواب والعقاب الموعودان دايما وكل من استحق الثواب بلا طلاق خلد بالجنة وكل من استحق العقاب
خلد النار وكل من لم يستحقهما كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يجز من الكريم المطلق تعذيبهم
فيدخلون الجنة ايضا واما الجمع بين الاستحقاقين فان كان متوعدا عليه توعد المطلق لا يعتنيه
امكن بالامكان العام ان يعفو عنه بفضله وكرمه لانه وعده به حسن وخلف الوعد
قبيح وايضا الغرض من خلقه اثابته فمعا قبته نقض عرضه ان لم ينله عفوه او كان متوعدا

بالتعيين فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالاخر اولا والثانى اما ان ثبات ثم يعاقب او بالعكس حل وشك
المذهب الاول وهو اسقاط احد استحقاقين بالاخر مذهب الوعيدية وهم لا يجوزون العفو الا فى
الصغاير فمذهبنا على ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ويبقى هو بكماله وهو الاحتياط وهذا مذهب
ابى هاشم انه لا يبقى من الزايد بعد التاثير الا الفاضل عن قدر الناقص والباقى يسقط بالتقاص وهو
الموازنة ويكون الحكم للفاضل عن قدر الاستحقاق استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب والمذهبان
باطلان لان نبيانهما على تاثير الاستحقاقين وتاثيرهما وذلك غير معقول لان الاستحقاق امر اضافى
والاضافات لا يوجد فى الخارج والا لزم التسلسل وما لا يوجد لا يعقل تاثيره وتاثر به و
قلنا بوجوده قلنا اما ان يوجد الاستحقاقان معا او لا والاول يقتضى ان لا يكونا ضدين و
ذلك ينافى مذهبهم وايضا لا يكون احدهما اولى بالتاثير فى الاحباط من الاخر واذا احبطه
احدهما بالاخر فى الموازنة فكيف يحبط الاخر به اذ تاثير المعدوم فى الموجود غير معقول والثانى
لا يعقل تاثير احدهما فى الاخر ولا يرد علينا الاضداد لانا لا نحكم بتاثير كل واحد منهما فى الاخر
والمذهب الثانى وهو ان يتاب ثم يعاقب متروك بالاجماع فلم يبق الا الثالث وهو ان يعاقب
عقابا منقطعا ثم يحله فى الجنة وهو الحق المناسب لعدله وما عبر عنه بالميزان فهو كناية
عن العدل فى الجزاء هداية شفاعة محمد صلى الله عليه وآله والسلام لاهل الكبائر ناشئة

لا بمن جوز العفو عنهم جوز الشفاعة ومن لم يجوزها ولما ابطل المذهب الثاني ثبت الاول

فايدة الايمان تصديق يجب تصديقه من دين محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين الاخيار

وهذا التفسير اولى والى الموضوعة اللغوى من تفسير الوعيدية واهل الكبائر مصدقون

فهم مومنون ويستحقون الثواب الدايم لانه عوض عن الايمان بصفة الموتى يختير كما وعد

للاستصفا وايصال اعواض الآلام اليها كما يليق بعدله تعالى وكذلك المكلفون يوصل اليهم

عوض الامهم ويحاسب الجميع محاسبة حقه ختم ونصيحة وحيث فرغنا مما وعدنا به

فينقطع الكلام على نصيحة وهى ان من نظر بعين عقله فى خلقته وشاهد هذه الحكمة بيقين

يجب عليه ان يعرف غرض الخالق من خلقه نفضله لا ان يضيع سبيل جهله الا شقى شقيا

مبينا وخسر خسرانا مبينا وفقنا الله تعالى واياكم لسعادة الاخرة بمحمد وآله المعصومين

وعترته الطاهرين وصلى الله على سيدنا الانجبين تمت تمام شد كار من نظام بشد

hama Hepro

Made in Germany